بسم الله الرحمن الرحیم

فصلنامه

شمیم معرفت

«ویژه مربیان عقیدتی سیاسی بسیجی»

معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی

نمایندگی ولی فقیه در سازمان بسیج مستضعفین

شمیم معرفت

فصلنامه کمک آموزشی مربیان عقیدتی سیاسی

شماره ۲۲ ـ بهار ۱۳۸۹

****

صاحب امتیاز: نمایندگی ولی فقیه در سازمان بسیج مستضعفین

مدیر مسئول: علی رضایی

سردبیر: علی اصغر علی مردانی

دبیر تحریریه: عباس داودی

صفحه بندی و طرح جلد: کانون تبلیغاتی تندیس هنر

نشانی: تهران، بزرگراه بسیج، سازمان بسیج مستضعفین، معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی، مدیریت اساتید، مربیان و مدیران

صندوق پستی: ۱۷۴۸۵/۱۶۹ (بر روی پاکت حتماً بنویسید نشریه شمیم معرفت)

تلفن: ۳۳۲۳۹۶۵۶

پست الکترونیک دبیر تحریریه: *AbbasDavudi@YAHOO.COM*

نشریه در تلخیص، برداشت و تصحیح مقالات رسیده آزاد است

فهرست

عنوان	صفحه
ابتدای سخن	۴
بحثی کوتاه در مبانی ولایت فقیه	۵
قیام مشرق	۲۲
بسیجی پیشرو	۲۳
ثواب هزار شهید	۳۲
پای درس رهبری ـ فساد منافقین در بیان قرآن	۳۳
اهمیت فوق‌العاده تربیت	۴۲
خاستگاه رجعت از دیدگاه مخالفین و نقد و بررسی آن	۴۳
توکل بر خدا	۶۰
پاسخ به سؤالاتی درباره‌ی عدل الهی	۶۱
مَنْ مَاتَ عَلَی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ	۷۸
نقش شدائد در سازندگی انسان	۷۹
روش‌های عملی، کارا و موثر در حوزه‌ی تربیت دینی(معنوی)	۹۳
حکمت و دلیل احکام	۱۰۳
دولت رفاهی، شگرد سرمایه‌داری	۱۱۷
پای درس رهبری ـ مغرور شدن به خدا	۱۳۲
غرب غارتگر	۱۳۳
برده‌های قرن ۲۱	۱۴۵
خانواده شاداب	۱۵۴
پرسش‌نامه	۱۵۹

ابتدای سخن

یاران همراه و مربیان بزرگوار عقیدتی سیاسی بسیج

خداوند را شاکریم که توفیق داد تا در سال ۱۳۸۹ که به نام همت مضاعف و کار مضاعف نام‌گذاری گردیده است، با شما گرامیان همراه باشیم و شمیم معرفت را با رویکـردی جدیـد تقدیم حضور شما نماییم.

از آن‌جا که این نشریه کمک آموزشی است و مخاطبان آن مربیـان فرهیختـه‌ای هـستند که بار تبلیغ و مسئولیت فعالیـت تبلیغـی و فرهنگـی در رده‌هـای مختلـف سـازمان بـسیج مستضعفین را به دوش می‌کشند و همگی اهـل مطالعـه و تحقیـق در زمینـه‌هـای مختلـف هستند، بر آن شدیم تا از این شماره بیشتر به محتوای مطالب بپردازیم و قطع نـشریه را بـه گونه‌ای انتخاب کنیم که مانند یک کتاب بتواند همواره و به راحتـی در دسـترس شـما قـرار گرفته و مطالعه مطالب آن سهل‌تر انجام شود.

در بخش محتوی نیز نگاه ما به مخاطبین شما در رده‌های مختلـف بـسیج بـوده اسـت و سعی نمودیم تا مطالبی را در نشریه بیـاوریم کـه در رده‌هـای مختلـف بـسیج بیـشتر قابـل استفاده باشد. به همین منظور از کارشناسانی که با جوانـان و نوجوانـان در سـطوح سـنی و تحصیلی مختلف ارتباط داشتند مشورت گرفته و عناوینی را مورد بحث قرار دادیم که امروزه بیشتر از سوی این گروه‌ها مورد سؤال قرار می‌گیرد.

به یقین در این راه کاستی‌ها و کمبودهای بسیاری وجود دارد که از شما تقاضا داریم مـا را برای بهتر شدن غنای مجله راهنمایی کنید. از این‌رو ضمن پاسخ به پرسش‌نامه‌ای که در پایان نشریه آمده است با ارائه نظرات و پیشنهادات خود یاری‌گـر مـا در ادای ایـن وظیفـه‌ی خطیر باشید.

بحثی کوتاه در

مبانی ولایت فقیه

نویسندگان: سید مصطفی طباطبایی ـ عباس داودی

تعریف / ۷
دلایل اثبات ولایت‌فقیه / ۷
الف) دلیل عقلی/ ب) دلایل نقلی
یک بحث قرآنی / ۱۲
شرایط ولی‌فقیه / ۱۳
۱ـ علم/ ۲ـ عدالت و تقوی/ ۳ـ مدیر و مدبر
مطلقه بودن ولایت فقیه / ۱۴
الف ـ ولایت تکوینی/ ب ـ ولایت تشریعی/
ج ـ ولایت اجتماعی
اطلاق ولایت‌فقیه / ۱۵
الف ـ اطلاق زمانی/ ب ـ اطلاق مکانی/
ج ـ اطلاق موضوعی
روش تعیین حاکم اسلامی (ولی‌فقیه) / ۱۶
الف ـ نظریه‌ی انتخاب / ب ـ نظریه‌ی انتصاب
تشخیص فقیه جامع‌الشرایط رهبری از میان فقها / ۱۷
آیا ولایت‌فقیه به دیکتاتوری نمی‌انجامد؟ / ۱۸
الف) نظارت درونی/ ب) نظارت بیرونی:
ولایت‌فقیه و قانون اساسی / ۱۹
نکته‌ی اول/ نکته‌ی دوم
پی‌نوشت‌ها / ۲۱

بحثی کوتاه در

مبانی ولایت فقیه

مقدمه

موضوع ولایت‌فقیه یکی از مبانی اصلی فقه شیعه است که در عصر حاضر توسط رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه احیاء شده و به ظهور رسید.

از آن‌جا که این ولایت در امتداد ولایت ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌باشد لازم است تا هر فرد مؤمن اطلاعاتی هر چند مختصری درباره‌ی آن داشته باشد زیرا قبولی همه‌ی اعمال در گرو ایمان واقعی و اقرار به ولایت اهل بیت و پیروی از آنان است.

اگر چه آثار فاخر و ارزشمندی پیرامون موضوع ولایت فقیه منتشر شده و در دسترس همگان قرار دارد، اما بسیاری از مطالب به‌جهت ظرافت و دقت موضوع و هم‌چنین اقامه ادلّه عقلی و نقلی بسیار فراوان، از جنبه آموزشی لازم برای استفاده آحاد جامعه به‌ویژه بسیجیان، برخوردار نمی‌باشد. به همین دلیل برای تسهیل در امر آموزش، این موضوع مهم برای اساتید و مربیان و سهولت فراگیری از جانب بسیجیان عزیز؛ اقدام به خلاصه نمودن مطالب با حفظ جنبه آموزشی آن نمودیم. امید است به احسن وجه مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

تعریف

در زبان عربی برای ولایت دو معنا ذکر کرده‌اند:

۱ـ رهبری و حکومت

۲ـ سلطنت و چیرگی

هنگامی که ولایت درمورد فقیه به‌کار می‌رود مراد از آن حکومت و زمامداری امور جامعه است. اگر نظام سیاسی اسلام تشریح گردد و مکتب سیاسی آن باز شناسانده شود یکی از مبانی این مکتب ولایت‌فقیه در عصر امامان معصوم علیهم‌السلام خواهد بود.

از دیدگاه شیعه ولایت‌فقیه در عصر غیبت ادامه ولایت امامان معصوم است همان‌گونه که ولایت امامان در امتداد ولایت رسول‌اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرار داشت و حاصل آن اعتقاد به این نکته است که در رأس هرم قدرت در جامعه اسلامی باید یک اسلام‌شناس قرار گیرد که اگر معصوم حضور داشت شخص او و اگر نبود فقیه جامع‌الشرایط این مسئولیت را بر عهده خواهد داشت زیرا از دیدگاه اسلام وظیفه‌ی اصلی حکومت بسط ارزش‌ها و احکام الهی در جامعه می‌باشد و برای تحقق این آرمان لازم است در بالاترین مصدر تصمیم‌گیری شخصی آگاه به دین (دین شناس) قرار گیرد.

دلایل اثبات ولایت‌فقیه

الف) دلیل عقلی:

از آن‌جا که انسان موجودی اجتماعی است نیاز دارد تا در کنار دیگر انسان‌ها زندگی کند و تشکیل جامعه بدهد و بدون شک جامعه به قانون و زمامدار(مجری) برای اجرای قانون نیاز دارد و بدون تردید بهترین قانون برای اداره‌ی یک جامعه قرآن کریم و دستورات خداوند می‌باشد زیرا او بهتر از هرکسی به نیازها و مشکلات آفریدگانش آگاه است. از طرفی اجرای قانون و حکومت و زمامداری بر جامعه‌ی اسلامی باید توسط کسی انجام شود که بهترین شناخت را نسبت به این قانون داشته و بهتر از هر کسی بتواند آن را اجرا نماید.

این فرد به یقین خود پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و بعد از او امامان معصوم علیهم‌السلام

می‌باشند. اما در زمان غیبت، احکام اجتماعی اسلام تعطیل نیست و برای آن که بتوان این احکام را به نحو مطلوب عمل کرد لازم است تا در زمان غیبت نیز (در صورت وجود شرایط) حکومت اسلامی برپا شود.

عقل حکم می‌کند که بر قله‌ی چنین حکومتی کسی قرار گیرد که به احکام اسلامی آگاهی دارد و می‌تواند زمامدار مردم باشد. اگر معصوم در میان مردم بود عقل او را سزاوار این منصب می‌شمارد ولی در عصر غیبت معصوم، فقیه عادل و قادر بر اداره جامعه لایق این مقام است.

به عبارتی جایگاه ولایت (دقت شود) ثابت است و همیشه باید یک نفر که دارای شرایط لازم است در این جایگاه هدایت و رهبری جامعه را بر عهده بگیرد و آن‌چه تغییر می‌کند افرادی هستند که در این جایگاه قرار می‌گیرند.

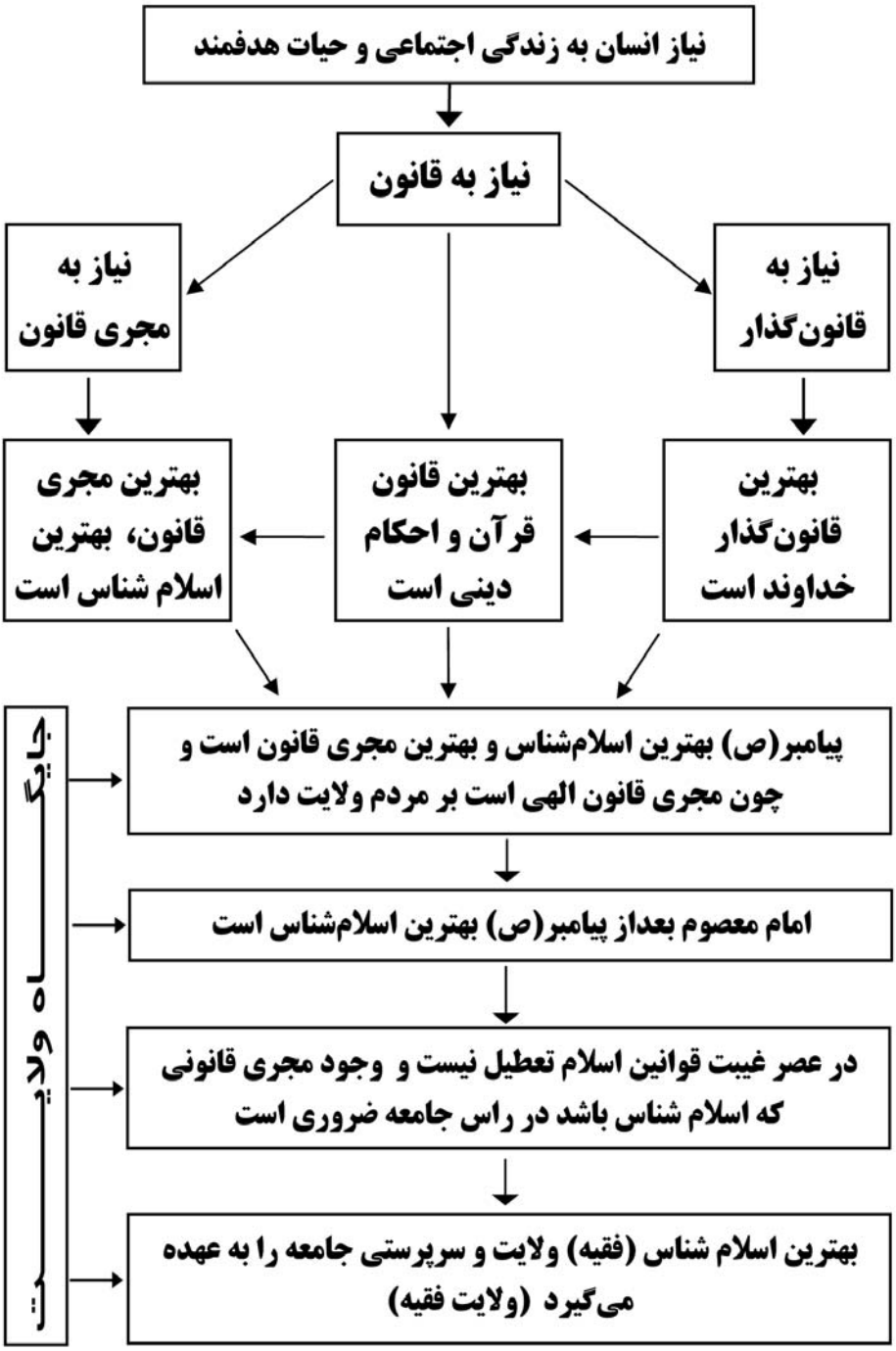
نیاز انسان به زندگی اجتماعی و حیات هدفمند
نیاز به قانون
نیاز به قانون‌گذار
نیاز به مجری قانون
بهترین قانون‌گذار خداوند است
بهترین قانون قرآن و احکام دینی است
بهترین مجری قانون، بهترین اسلام شناس است
پیامبر(ص) بهترین اسلام‌شناس و بهترین مجری قانون است و چون مجری قانون الهی است بر مردم ولایت دارد
امام معصوم بعداز پیامبر(ص) بهترین اسلام‌شناس است
در عصر غیبت قوانین اسلام تعطیل نیست و وجود مجری قانونی که اسلام شناس باشد در راس جامعه ضروری است
بهترین اسلام شناس (فقیه) ولایت و سرپرستی جامعه را به عهده می‌گیرد (ولایت فقیه)
جایگاه ولایت

ب) دلایل نقلی:

برای اثبات ولایت‌فقیه به احادیث فراوانی استناد شده که به دلیل هدف ما در ارائه بحثی بسیار موجز و خلاصه فقط به سه حدیث اشاره می‌کنیم:

توقیع شریفی که مرحوم صدوق از اسحاق بن یعقوب نقل می‌کند که حضرت ولی‌عصرعجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در پاسخ به پرسش‌های او به خط مبارکشان نوشتند:

«**وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِم** ـ در رویدادهایی که اتفاق می‌افتد به راویان حدیث ما مراجعه کنید زیرا آن‌ها حجت من بر شما و من حجت خدا بر آنان هستم».(۱)

حضرت مهدی علیه‌السلام دو جمله «**فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ**» و «**أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ**» را به گونه‌ای فرموده‌اند که به وضوح می‌رساند حکم راویان حدیث که همان فقیهان هستند مانند حکم خود امام است. یعنی فقیهان نایب عام امام زمان علیه‌السلام در بین مردم هستند.

۲ـ حدیثی که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده و به مقبوله‌ی عمربن‌حنظله معروف است:

«**مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَماً فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِماً فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدَّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشِّرْكِ بِاللَّهِ** ـ هرکس از شما حدیث ما را نقل می‌کند و در حلال و حرام ما نظر دارد و احکام ما را می‌شناسد به حکومت او رضایت دهید همانا من او را حاکم شما قرار دادم پس وقتی او به حکم ما حکم کرد اگر قبول نشود، سبک شمردن حکم خدا و ردّ بر ماست و ردّ ما ردّ خداست و آن در حد شرک به خداست».(۲)

فقیه در اصطلاح امروز همان شخصی است که در حدیث با تعبیر عارف به احکام معرفی شده است.

وقتی در زمان حضور معصوم علیه‌السلام و در صورت دسترسی نداشتن به معصوم، وظیفه‌ی مردم مراجعه به فقیهان جامع‌الشرایط است، در زمان غیبت که معصوم حضور ندارد به طریق اولی وظیفه‌ی مردم مراجعه به چنین فقیهانی می‌باشد.

۳ـ حدیثی که مرحوم صدوق از امیرالمومنین علی‌علیه‌السلام نقل می‌کند که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند:

«**اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِی** ـ خدایا جانشینان مرا مورد رحمت خویش قرار ده

قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ خُلَفَاؤُکَ ـ سؤال شد جانشینان شما چه کسانی هستند؟

قَالَ الَّذِینَ یَأْتُونَ مِنْ بَعْدِی یَرْوُونَ حَدِیثِی وَ سُنَّتِی ـ حضرت فرمود: آنان که بعد از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند.»(۳)

برای دلالت این حدیث برای ولایت‌فقیه باید به دو نکته توجه کرد:

الف) رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از سه شأن عمده برخوردار بودند:

۱ـ تبلیغ آیات الهی و رساندن احکام شرعی و راهنمایی مردم.

۲ـ قضاوت در موارد اختلاف و رفع خصومت.

۳ـ زمامداری جامعه اسلامی و تدبیر آن یعنی ولایت.

ب) منظور از کسانی که بعد از حضرت می‌آیند و حدیث و سنت او را نقل می‌کنند فقیهان هستند نه راویان و محدثان، زیرا راوی فقط نقل حدیث می‌کند و نمی‌داند آنچه نقل می‌کند حدیث و سنت خود حضرت است یا نه؟ و کسی این امور را می‌شناسد که به مقام اجتهاد و درجه فقاهت رسیده باشد.

با توجه به این دو نکته از حدیث استفاده می‌کنیم که فقیهان جانشینان پیغمبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشند و شئونی که برای حضرت بود (تبلیغ دین، قضاوت، زمامداری و ولایت) برای جانشینان او نیز خواهد بود.

یک بحث قرآنی

خداوند کریم در قرآن مجید می‌فرماید:

«**ان الحکم الاّ لله** ـ فرمان جز به دست خدا نیست»(۴)

و خداوند است که بر همه‌ی انسان‌ها ولایت و سرپرستی دارد و این ولایت را از جانب خویش به پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام داده است:

«**إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُون** ـ ولی شما خدا و رسول و مؤمنینی هستند که در هنگام رکوع زکات می‌دهند.»(۵)

طبق روایات صریحی که از سوی شیعه و سنی نقل شده است منظور قسمت آخر آیه امام علی‌علیه‌السلام است که در هنگام رکوع نماز، انگشتر خویش را به انسان فقیری که تقاضای کمک کرده بود بخشید.

خداوند با این‌گونه دستورات جایگاه ولایت را رفیع قرار داد و دستور فرمود تا مؤمنین از هر کسی که در این جایگاه قرار می‌گیرد اطاعت کنند.

«**يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُم** ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و رسول و صاحبان امر اطاعت کنید.»(۶)

صاحب‌امر در عصر حاضر وجود امام‌عصرعجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف است و در بخش‌های قبل اشاره شد که در زمان غیبت فقها جامع‌الشرایط نائب عام امام معصوم هستند و هر کدام حکومت جامعه را در دست بگیرد در جایگاه ولایت قرار گرفته است پس اطاعت از او، اطاعت از خداوند و انجام دستورات الهی در قرآن می‌باشد.

شرایط ولی‌فقیه

۱ـ علم (فقاهت در دین):

از آن‌جا که در حکومت دینی اداره جامعه بر اساس قوانین اسلامی است کسی که در راس قدرت قرار می‌گیرد باید آگاهی کافی به قوانین اسلامی داشته باشد تا در جریان اداره اجتماع از این قوانین سرپیچی نشود یعنی رهبر اسلامی باید به درجه اجتهاد رسیده و شناخت او نسبت به اسلام بر اساس استنباط از احکام الهی باشد و از دیگری تقلید نکند. زیرا اگر رهبر مقلد دیگری باشد اقتدار و نفوذ او شکسته خواهد شد. در این مورد علاوه بر آیات و روایات ـ که یک نمونه از هر کدام در زیر آمده است ـ عقل سلیم نیز حکم می‌کند که عالم بر جاهل مقدم است.(۷)

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ ـ بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکّر می‌شوند!»(۸)

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در این خصوص می‌فرمایند:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ ـ ای مردم، شایسته‌ترین مردم برای حکومت کسی است که از دیگران تواناتر و به دستور خدا در امر حکومت داناتر باشد».(۹)

۲ـ عدالت و تقوی:

اگر حاکم و فقیه از تقوا و عدالت برخوردار نباشد قدرت او را تباه می‌کند و ممکن است منافع شخصی یا گروهی را بر منافع اجتماعی و ملی مقدم بدارد. برای ولی‌فقیه درستکاری و امانت و عدالت شرط است تا مردم با اطمینان و اعتماد زمام امور را به او بسپارند.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در خطبه ۱۳۱ نهج‌البلاغه می‌فرماید کسی که دارای برخی از صفات رذیله است جایز نیست که حاکم مسلمانان باشد.(۱۰)

امام حسین علیه‌السلام نیزدرباره صفات حاکم مسلمین می‌فرماید:

«فَلَعَمْرِی مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاکِمُ بِالْکِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِنُ بِدِینِ الْحَقِّ الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَی ذَاتِ اللَّه ـ به جان خودم سوگند پیشوای جامعه جز آن‌کس که مطابق با دستور کتاب خدا حکم کند و به قسط قیام کند (عدل و داد را در میان افراد رواج دهد) و خود هم به دین حق، متدین و پابند باشد و خود را مطیع و فرمان‌بردار خدا بداند، نیست.»(۱۱)

۳ـ آگاهی و اهتمام به مصالح اجتماعی: یعنی مدیر و مدبر باشد.

حدیثی که در بخش اول آمد به نوعی اشاره به این مطلب نیز دارد. و امام علی علیه‌السلام در حدیث دیگری در احتجاج به حقانیت خود بر امر خلافت فرموده است:

«وَ أَعْلَمُکُمْ بِعَوَاقِبِ الْأُمُورِ وَ أَذْرَبُکُمْ لِسَاناً وَ أَثْبَتُکُمْ جَنَاناً ـ آشناترین شما به عواقب امور و قاطع‌ترین شما در گفتار و قوی‌ترین شما در قلب و دل می‌باشم.»(۱۲)

و کاملاً مشخص است که این صفات لازم برای رهبر جامعه است که امیرالمؤمنین آن‌ها را بیان فرموده است.

مطلقه بودن ولایت فقیه

برای مشخص شدن معنای « مطلقه » ذکر مقدماتی لازم است.

پیامبر و ائمه‌ی اطهارعلیهم‌السلام دارای سه نوع ولایت می‌باشند:

الف ـ ولایت تکوینی:

یعنی قادر به ایجاد تغییرات در عالم مخلوقات و کائنات هستند و می‌توانند کارهایی فوق توان بشر انجام دهند.

ب ـ ولایت تشریعی:

یعنی اقدام به قانون‌گذاری می‌نمایند و بایدها و نبایدهای شرعی (احکام) را برای مردم بیان می‌کنند.

ج ـ ولایت اجتماعی:

به معنای سرپرستی و حکومت بر جامعه می‌باشد که از طریق تصمیم‌گیری‌های به موقع در حوادث مختلف اجتماعی جامعه را هدایت می‌کنند.

محدوده‌ی ولایت‌فقیه از نوع سوم یعنی ولایت اجتماعی است. به همین دلیل حضرت امام‌خمینی رحمت‌الله‌علیه می‌فرمایند: «کلیه‌ی امور مربوط به حکومت و سیاست که برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام مقررشده در مورد فقیه عادل نیز مقرر است و عقلاً نیز نمی‌توان فرقی میان این دو قائل شد».(۱۳)

(جمله‌ی امور مربوط به حکومت و سیاست شاهد بحث ما می‌باشد.)

« مطلقه» به معنای فقدان قید و حدود می‌باشد که در برابرآن «مقیده» به معنای داشتن قید و بند و حدود قرار دارد.

ولایت فقیه در موارد زیر دارای اطلاق می‌باشد.(یعنی محدود نیست)

الف ـ اطلاق زمانی:

بشریت هیچ زمانی از ولایت بی‌نیاز نخواهد بود و همواره احتیاج به رهبر فرزانه دارد که پیامبران و بعد از آن‌ها امامان و در زمان غیبت فقها این ولایت را برعهده دارند.

ب ـ اطلاق مکانی:

یعنی محدوده‌ی ولایت به هیچ مرز جغرافیایی مقید نمی‌گردد. اسلام به‌عنوان کامل‌ترین دین مدعی تکامل پیام هدایت برای تمامی مردم جهان بوده و همه را دعوت به هدایت می‌نماید و هر کس در سراسر عالم موظف است تا اوامر ولی‌فقیه را اطاعت کند.

ج ـ اطلاق موضوعی:

ولایت‌فقیه بر تمامی موضوعات و ساختارهای جامعه اعمّ از سیاسی فرهنگی و اقتصادی جاری است و محدود به موضوعی خاص نمی‌باشد و ولی‌فقیه در مورد موضوعات مختلف حق دارد رای و نظرخود را بدهد و مردم جامعه باید از آن اطاعت کنند.

این بدان معنی نیست که ولی‌فقیه فوق هر قانونی است و می‌تواند خارج از حدود شرعی حکم بدهد بلکه دستورات و نظرات او بر اساس حدود و احکامی است که در کتاب الهی آمده و از جانب ائمه معصومین علیهم‌السلام تبیین گردیده است.

بنابراین « مطلقه بودن » حدود و ابعاد ولایت را مشخص می‌کند که در تمامی زمینه‌های ذکر شده به‌طور مطلق می‌تواند ولایت خود را اعمال نماید.

روش تعیین حاکم اسلامی (ولی‌فقیه)

در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد.

الف ـ نظریه‌ی انتخاب:

در زمان غیبت امام علیه‌السلام از آن جهت که امامت و ولایت تعطیل نمی‌شود و برپایی دولت اسلامی در هر زمانی واجب است بر اساس روایات برپایی حکومت اسلامی وظیفه فقها می‌باشد بنابراین اگر چه تمامی فقها از جانب امام معصوم برای رهبری تعیین شده‌اند ولی امکان اعمال ولایت از سوی همه‌ی آنها نیست. پس در این هنگام بر مردم واجب است برای شناختن و شناساندن فقیه واجد شرایط رهبری تلاش کنند و با رای مستقیم یا توسط خبرگان وی را انتخاب کنند.

طرفداران این نظریه می‌گویند فقیه برای مشروعیت ولایتش بر مردم، علاوه بر داشتن صلاحیت‌های لازم (عدالت، فقاهت و...) باید «بیعت و میثاق مردمی» (مقبولیت مردمی) را هم داشته باشد تا ولی مردم گردد.

مهم‌ترین اشکالات نظریه انتخاب این است که اگر ولی‌فقیه را منتخب مردم بدانیم:

۱ـ مشروعیت خود را از رأی مردم اخذ می‌کند که توضیح داده شد که چنین نیست و ولی‌فقیه مشروعیتش از جانب امام معصوم است.

۲ـ ولی‌فقیه وکیل مردم محسوب می‌شود و حدود ولایت وی بستگی به تعداد طرفداران و خواست مردم دارد و هرگاه مردم او را نخواستند ولایت او ساقط می‌گردد که طبق همان توضیحات قبلی چون ولایتش از جانب امام معصوم است حدود آن نیز توسط معصوم تعیین گردیده است که این حدود در صفحات قبل توضیح داده شد و با خواست یا عدم خواست مردم ولایت او ساقط یا محدود نمی‌گردد.

ب ـ نظریه‌ی انتصاب:

طبق این نظریه بر اساس روایات و سیره‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام، آنان فقیهان جامع‌الشرایط را ولی‌امر مسلمین قرار داده‌اند پس فقها بر مردم ولایت پیدا می‌کنند و فقیه فقط با داشتن «صلاحیت و احراز شرایطی که اهل بیت تعیین نموده‌اند» دارای ولایت است

و تنها در مرحله عینیت بخشیدن به حکومت و اعمال ولایت به پذیرش مردمی نیاز دارد.

ولی از آنجایی که دخالت همزمان همه‌ی فقها در امور مسلمانان موجب هرج و مرج می‌گردد تشکیل حکومت و اداره‌ی امور مسلمین را واجب کفایی می‌دانند یعنی در صورت انجام آن از سوی یک فقیه، این تکلیف از دیگران ساقط می‌شود.

بر اساس نظریه نصب، رای مردم موجب مشروعیت ولی‌فقیه نمی‌شود بلکه ولی‌فقیه از جانب امام معصوم دارای ولایت می‌باشد و مشروعیتش را از امام کسب می‌نماید ولی برای اعمال ولایت نیاز به مقبولیت مردمی دارد و این رای مردم تأثیری در حدود اختیارات ولی‌فقیه ندارد.

همانند دوران علی علیه‌السلام که ایشان مشروعیت ولایت خود را از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کسب کردند و بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به عنوان امام دارای ولایت بودند ولی چون مردم با ایشان بیعت نکردند آن حضرت تا ۲۵ سال خانه‌نشین شدند و نتوانستند اعمال ولایت نمایند ولی ولایت حضرت ساقط نگردید.

بر اساس آن‌چه از دلایل عقلی و نقلی ذکر شد مشخص می‌گردد که ولی‌فقیه از سوی امام معصوم منصوب گردیده است ولی برای اعمال ولایت نیاز به بیعت مردم دارد که این کار می‌تواند با بیعت مستقیم (مانند انتخابات) و یا برگزیدن منتخبینی توسط مردم برای این بیعت و انتخاب صورت گیرد. در هر حال حدود اختیارات ولی‌فقیه را امام معصوم مشخص نموده و در فقه شیعه آمده است و مردم یا منتخبین آنان نمی‌توانند در این حدود دخل و تصرفی نموده و آن را کم یا زیاد کنند.

به عبارت دیگر: ولی فقیه از سوی امام معصوم منصوب (به نصب عام) شده و مردم یا منتخبین آنان فقط او را کشف می‌نمایند.

چگونگی تشخیص فقیه جامع‌الشرایط رهبری از میان فقها

در دورانی که هیچ فقیهی حکومت را در اختیار ندارد ـ اگر شرایط در اختیار گرفتن حکومت وجود داشته باشد ـ بر همه فقها واجب است تا در جهت تشکیل حکومت اسلامی اقدام نمایند و لذا « اقدام اولیه » از سوی یکی از فقها « مشروعیت » و به تبع آن « ولایت »

را برای این فقیه به‌دنبال دارد و فقهای دیگر نیز تحت ولایت او هستند و نباید بر خلاف احکام(حکومتی) وی عمل نمایند و با تشکیل حکومت، دیگر فقها می‌توانند خود را از کار حکومت مبرا بدانند و هیچ‌گونه وجوبی را بر دوش خویش احساس نکنند.

اما در دورانی که حکومت اسلامی شکل گرفته است اگر فقیه حاکم از دنیا برود، دیگر نمی‌توان با ملاک اقدام اولیه فقیه جامع‌الشرایط را شناخت (زیرا اقدام اولیه قبل از آن صورت گرفته است) و ممکن است در این زمان چند فقیه با صدور احکامی خود را به‌عنوان ولی‌فقیه به مردم معرفی کنند و این امر موجب هرج و مرج می‌گردد. لذا در این مقطع (وجود حکومت اسلامی و فوت ولی‌فقیه) باید روشی را پذیرفت که از آن طریق فقیه جامع‌الشرایط شناخته شود.

روشی که در جمهوری اسلامی ایران پیش‌بینی شده است این است که مطابق قانون اساسی مردم با انتخاب عده‌ای به‌عنوان نمایندگان خود به نام « خبرگان » ـ که همه از فقها و مجتهدین می‌باشند ـ کار انتخاب ولی‌فقیه را به آنان می‌سپارند و آنان یک فرد واجد شرایط رهبری را انتخاب می‌نمایند.

بر این اساس فقیهی که برای رهبری به مردم معرفی شود دارای ولایت نیز هست و فقیه دیگری نمی‌تواند ادعای ولایت کند.

البته توضیح این نکته ضروری است که در هر دو شکل محتوا یکی است و در هر دو مورد مردم با بیعت با فقیه جامع‌الشرایط شرایط اعمال ولایت را برای او مهیا می‌کنند و تنها روش بیعت متفاوت است.

پاسخ به یک اشکال: آیا ولایت‌فقیه به دیکتاتوری نمی‌انجامد؟

دیکتاتوری زمانی به وجود می‌آید که رهبر یک جامعه فوق قانون باشد و خود را در برابر تخلفات پاسخ‌گو نداند و هیچ مقامی نتواند او را از رهبری عزل نماید و به این دلیل خود را در چارچوب خاصی نداند و هر طور که صلاح دانست تصمیم بگیرد.

اما با توجه به نکات زیر زمینه‌های دیکتاتوری برای ولی‌فقیه وجود ندارد:

الف) نظارت درونی:

بر اساس آیات و روایات و همچنین شرایطی که قانون برای رهبر جامعه اسلامی در نظر گرفته است (به خصوص تقوا و عدالت) مشخص می‌گردد فردی رهبر جامعه خواهد شد که همواره سعی می‌کند مطابق احکام اسلامی حرکت کند و خود را مقید به رعایت قوانین الهی بداند لذا چنین شخصی بر اساس وجدان درونی و تقوایی که دارد از روی هوای نفس تصمیم نمی‌گیرد.

ب) نظارت بیرونی:

بر اساس قانون اساسی ولی‌فقیه در برابر قانون همانند دیگر افراد می‌باشد و هیچ برتری نسبت به دیگران ندارد و در صورت تخلف محاکمه خواهد شد. همچنین منتخبان مردم در یک نهاد کنترلی به نام « مجلس خبرگان » اعمال و رفتار وی را زیر نظر دارند و می‌توانند نسبت به مدیریت و تصمیمات ولی‌فقیه پرسش نمایند و هر زمان احساس کردند که وی شرایط ادامه رهبری را ندارد او را عزل کنند.

برخی از اصول قانون اساسی که مانع دیکتاتوری رهبر می‌شوند عبارتند از:

اصل ۱۰۷: تساوی رهبر با دیگران در برابر قانون.

اصل ۱۱۱: در صورت ناتوانی و یا از دست دادن یکی از شرایط، رهبر توسط مجلس خبرگان عزل خواهد شد.

ذکر این نکته نیز ضروری است که چنانچه ولی‌فقیه حکمی را با توجه به موازین شرعی و قانونی صادر نماید، علاوه بر همگان و سایر فقها، خودش نیز باید آن را رعایت نموده و به آن عمل کند.

ولایت‌فقیه و قانون اساسی:

در اصول ۵ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۵۷ قانون اساسی نیز به موضوع ولایت‌فقیه اشاره شده است که مهم‌ترین آن‌ها اصل ۱۱۰ درباره اختیارات ولی فقیه است.

درباره‌ی این اصول ذکر ۲ نکته ضروری است:

نکته‌ی اول:

در هنگام بازنگری قانون اساسی لفظ (مطلقه) به دستور حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه به اصل ۵۷ قانون اساسی اضافه گردید. پیش از این ذکر شد منظور از «ولایت مطلقه» حوزه اختیارات ولی‌فقیه است که در همه‌ی زمینه‌های حکومتی می‌باشد.

علت دستور حضرت امام رحمت‌الله‌علیه مبنی بر افزودن لفظ مطلقه از این سخنان ایشان مشخص می‌گردد که فرموده‌اند:

«حکومت، که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌اللّه صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم است، یکی از احکام اولیه اسلام است؛ و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج است.».(۱۴)

«این توهم که اختیارات حکومت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیشتر از حضرت امیر علیه‌السلام بود یا اختیارات حکومتی حضرت علی علیه‌السلام بیش از فقیه است، باطل و غلط است».(۱۵)

نکته‌ی دوم:

چون قانون اساسی یک قرارداد مبتنی بر تجربه است لذا ممکن است به درستی تنظیم نشده و در همه حال کارآمد و راهگشا نباشد. همان‌طور که به لحاظ ایجاد برخی شرایط جدید که در قانون اساسی پیش‌بینی نشده بود بعد از ۱۰ سال به دستور امام خمینی رحمت‌الله‌علیه قانون اساسی مورد بازنگری قرار گرفت و برخی از اصل‌های آن تغییر نمود و به همه‌پرسی عمومی گذاشته شد و توسط ملت تایید گردید. لذا در صورت بروز چنین شرایطی، مداخله ولی‌فقیه برای خارج کردن نظام اسلامی از بن‌بست‌های قانونی و حقوقی ضرورت دارد. به عبارت دیگر اگر ولی‌فقیه در مواقع ضروری قانون را از هدایت جامعه به تحقق ارزش‌های دینی و ملی ناتوان یافت، می‌تواند در برهه‌ای خاص در چهارچوب فقاهت و عدالت، فراتر از قانون انجام وظیفه نماید. که این امر با توجه به مطلقه بودن ولایت فقیه و این‌که در اصل ۱۱۰ قانون اساسی بدان اشاره شده است، کاری به‌طور کامل قانونی است.

پی نوشت‌ها:

۱) وسائل‌الشیعه جلد۲۷ صفحه ۱۴۰ ـ بحارالأنوار جلد۲ صفحه ۹۰ و جلد۵۳ صفحه ۱۸۰ و جلد۷۵ ص ۳۸۰ ـ الاحتجاج، ج۲ ص۴۶۹ ـ إعلام‌الوری ص۴۵۲ ـ الخرائج‌والجرائح، ج۳ ص۱۱۱۳ ـ الغیبة‌للطوسی ص ۲۹۰ ـ کشف‌الغمة ج۲ ص۵۳۱ ـ کمال‌الدین ج۲ ص۴۸۳ ـ منتخب‌الأنوارالمضیئة ص۱۲۲

۲) الکافی ج۱ ص۶۷ ـ تهذیب‌الأحکام ج۶ ص۲۱۸ و ص۳۰۱ ـ وسائل‌الشیعة ج۱ ص۳۴ و ج۲۷ ص۱۳۶ ـ مستدرک‌الوسائل ج۱۷ ص۳۱۱ ـ عوالی‌اللآلی ج۴ ص۱۳۳

۳) من‌لایحضره‌الفقیه جلد۴ صفحه ۴۲۰ ـ وسائل‌الشیعة ج۲۷ ص۹۱ ـ مستدرک‌الوسائل ج۱۷ ص۲۸۷ ـ بحارالأنوار ج۲ ص۱۴۴و ج۸۶ ص۲۲۱ ـ الأمالی‌للصدوق ص۱۸۰ ـ معانی‌الأخبار ص۳۷۴ ـ جامع‌الأخبار ص۱۸۱ ـ صحیفة‌الرضا(ع) ص۵۶ ـ عیون‌أخبارالرضا(ع) ج۲ ص۳۷

۴) انعام ۵۷ ـ یوسف ۴۰ و ۶۷

۵) مائده ۵۵

۶) نساء ۵۹

۷) کتاب ولایت فقیه (تهیه شده توسط مرکز تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه)

۸) زمر ۹

۹) نهج‌البلاغه خطبه ۱۷۳

۱۰) همانا شما دانستید که سزاوار نیست بخیل بر ناموس و جان و غنیمت‌ها و احکام مسلمین، ولایت و رهبری یابد، و امامت مسلمین را عهده دار شود، تا در اموال آنها حریص گردد، و نادان نیز لیاقت رهبری ندارد تا با نادانی خود مسلمانان را به گمراهی کشاند، و ستمکار نیز نمی‌تواند رهبر مردم باشد، که با ستم حق مردم را غصب و عطاهای آنان را قطع کند، و نه کسی که در تقسیم بیت المال عدالت ندارد زیرا در اموال و ثروت آنان حیف و میل می‌کند و گروهی را بر گروهی مقدّم می‌دارد، و رشوه خوار در قضاوت نمی‌تواند امام باشد زیرا که برای داوری با رشوه گرفتن حقوق مردم را پایمال، و حق را به صاحبان آن نمی‌رساند، و آن کس که سنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را ضایع می‌کند لیاقت رهبری ندارد زیرا که امّت اسلامی را به هلاکت می‌کشاند

۱۱) الإرشاد مفید ج۲ ص۳۹ ـ بحارالأنوار ج۴۴ ص۳۳۴

۱۲) بحارالأنوار ج۲۸ ص۱۸۵ ـ الاحتجاج، ج۱ ص۷۴

۱۳) امام خمینی، «شوون و اختیارات ولایت فقیه» ، ترجمه «مبحث ولایت فقیه از کتاب بیع، امام(ره) ص۳۵

۱۴) صحیفه نور، ج۲۰ ص۴۵۲

۱۵) کتاب ولایت فقیه ص۶۴

قیام مشرق

از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود:

گویا گروهی را می‌بینم که از مشرق قیام کرده‌اند و حق را طلب می‌کنند که به آن‌ها داده نمی‌شود و دوباره طلب می‌کنند باز هم به آن‌ها داده نمی‌شود وقتی وضع را چنین دیدند اسلحه به دست گرفته و نبرد می‌کنند و دشمنانشان به خواسته‌های آن‌ها تن می‌دهند، ولی آن‌ها قبول نمی‌کنند تا این‌که خودشان به حکومت برسند و دولت تشکیل دهند و آن حکومت را به کسی مگر به صاحب شما (یعنی امام زمان‌عج) واگذار نمی‌کنند و کشته‌های آن‌ها شهیدند. بدانید که اگر من آن زمان را درک می‌کردم خود را در خدمت و اختیار رهبر آن‌ها قرار می‌دادم.

کتاب الغیب للنعمانی، باب ۱۴، حدیث ۵، ص۲۷۳

بسیجی پیشرو

نویسنده: عبدالله صدیق

فرهنگ بسیجی در یک جمله / ۲۴
الگوی پیشرو / ۲۵
الگوی امروزی پیشرو بودن / ۲۵
مسابقه / ۲۵
فضل کبیر / ۲۶
مقربون / ۲۷
صفات پیشروان / ۲۸
اسلام راه منحصر به‌فرد پیشرو بودن / ۳۰
بی‌تفاوتی آفت پیشرو بودن / ۳۱
پیشرو بودن در کجاست؟ / ۳۱

بسیجی پیشرو

اشاره

به فرموده مقام مظم رهبری پیشرو بودن مهم‌ترین صفت یک بسیجی است. از این‌رو در سلسله مطالبی در یکی از نشریات بسیج به این موضوع پرداخته بودیم. اما اهمیت موضوع و نوع مخاطبان این نشریه مارا بر آن داشت تا این مطالب را به صورت یکجا و با دسته‌بندی دقیق‌تر و مشروح‌تر در اینجا بیاوریم. امیدواریم که مورد استفاده مربیان محترم قرار گیرد.

فرهنگ بسیجی در یک جمله

مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان بسیجی در پنجم خردادماه سال ۱۳۸۴ فرهنگ بسیجی را در چند محور ترسیم فرمودند. ایشان در ابتدای این بیانات فرموده‌اند:

« بسیجی یک فرهنگ است و اگر بخواهیم این فرهنگ را در یک جمله تعریف کنیم، باید بگوییم پیشرو بودن در همه‌ی عرصه‌های اساسی زندگی.»

ایشان در دو بیان دیگر درباره‌ی پیشرو بودن بسیجیان فرموده‌اند:

« همین پاسداران و بسیجی‌ها، واقعاً بهترین جوانانند که در میدان علم و دین و جهاد، پیشرو هستند. در کجا چنین جوانانی را سراغ داریم؟ نظیر این‌ها را خیلی کم داریم و در هیچ جای دنیا تعدادشان به این کثرت نیست.»

« در همه‌ی نیروهای فرهنگی و فکری، نیروهای علمی و نیروهای هنری هم این نیروی عظیم بسیج مردمی می‌تواند پیشرو باشد؛ چون جوان است، چون با نشاط است، چون از متن مردم است.»

الگوی پیشرو

رهبر دانا و حکیم انقلاب در معرفی الگوی پیشرو فرموده‌اند:

«شما امیرالمؤمنین علیه‌السلام را فقط به‌عنوان یک چهره‌ی دوران چهل ساله و پنجاه ساله و شصت ساله نبینید. درخشش آن حضرت در دوران جوانی، همان الگوی ماندگاری است که همه‌ی جوانان می‌توانند آن را سرمشق خودشان قرار دهند. در دوره‌ی جوانی در مکه، یک عنصر فداکار، یک عنصر با هوش و یک جوان فعال و پیشرو و پیشگام بود. در همه‌ی میدان‌ها، مانع‌های بزرگ را از سر راه پیامبر(صل‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برمی‌داشت. در میدان‌های خطر سینه سپر می‌کرد و سخت‌ترین کارها را بر عهده می‌گرفت. با فداکاری خود، امکان هجرت پیامبر(صل‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را به مدینه فراهم کرد و بعد در دوران مدینه، فرمانده سپاه، فرمانده دسته‌های فعال، عالم، هوشمند، جوانمرد و بخشنده بود. در میدان جنگ، سرباز شجاع و فرمانده پیشرو بود. در عرصه‌ی حکومت، یک فرد کارآمد بود. در زمینه‌ی مسائل اجتماعی هم یک جوان پیشرفته‌ی به تمام معنا بود.»

الگوی امروزی پیشرو بودن

الگوی امروزی پیشرو بودن را نیز شهدا و ایثارگران معرفی فرموده‌اند که عمل آن‌ها نتیجه بسیار بزرگی برای ملت ایران داشت:

«شهدا پیشرو و پیشگام بودند و سنگر دوم، خانواده‌های شهیدان و دیگر ایثارگران. رفتند جلو، مانع‌ها را از سر راه برداشتند و توانستند یک ملتی را که چند قرن او را به بی‌حالی و تسلیم در مقابل زورگویان عادت داده بودند، تبدیل کنند به این ملت بانشاط، سرافراز، پرافتخار و با عزم و اراده‌ی مستحکم و راسخ.»

مسابقه

افراد پیشرو باید از بقیه مردم در همه‌ی عرصه‌های زندگی جلوتر باشند و برای این‌کار زحمت بیشتری بکشند. قرآن در سوره حدید در این خصوص می‌فرماید:

«**سابِقُوا إِلی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُها کَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظیمِ (۲۱)** به سوی مغفرتی از پروردگارتان و بهشتی که عرض آن چون عرض آسمان و زمین است بشتابید، که برای کسانی آماده شده که به خدا و رسولان او ایمان آوردند، و این فضلی است از خدا که به هر کس بخواهد می‌دهد، و خدا دارای فضلی عظیم است!»

در صفحه ۲۹۰ جلد ۱۹ ترجمه تفسیر المیزان در توضیح این سبقت آمده است:

«کلمه"مسابقه" که مصدر فعل امر"سابقوا" است به معنای غلبه‌جویی در رسیدن به هدف است، به اینکه هر یک از دو طرف مسابقه حرکت خود را سریع‌تر از حرکت حریفش کند، پس در معنای مسابقه چیزی زیادتر از معنای مسارعت هست، چون مسارعت تنها به معنای کوشش در سرعت دادن به حرکت است، ولی مسابقه هم این معنا را می‌رساند و هم این را می‌فهماند که سرعت دادن باید طوری باشد که زیادتر از سرعت حریف شود.»

فضل کبیر

خداوند در آیه ۳۲ سوره فاطر کسانی را که وارث کتاب الهی بوده‌اند به سه دسته تقسیم می‌فرماید:

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبيرُ.»

«سپس این کتاب (آسمانی) را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم (امّا) از میان آن‌ها عده‌ای بر خود ستم کردند، و عده‌ای میانه رو بودند، و گروهی به اذن خدا در نیکی‌ها (از همه) پیشی گرفتند، و این، همان فضیلت بزرگ است.»

در تفسیر نمونه جلد ۱۸، صفحه ۲۶۰ درباره این آیه آمده است:

«خداوند پاسداری این کتاب آسمانی را بعد از پیامبرش بر عهده این امت گذاشته، امتی که برگزیده‌ی خدا است، ولی در میان این امت گروه‌های مختلفی یافت می‌شود: بعضی به وظیفه‌ی بزرگ خود در پاسداری از این کتاب و عمل به احکامش کوتاهی کرده، و در حقیقت بر خویشتن ستم نمودند، این‌ها مصداق" ظالم لنفسه" می‌باشند. گروهی دیگر تا حد زیادی به این وظیفه پاسداری و عمل به کتاب قیام نموده‌اند، هر چند لغزش‌ها و نارسایی‌هایی در کار خود نیز داشته‌اند، این‌ها مصداق" مقتصد" (میانه رو) می‌باشند. و بالآخره گروه ممتازی وظائف سنگین خود را به نحو احسن انجام داده، و در این میدان مسابقه بزرگ بر همگان پیشی گرفته‌اند، این گروه پیشرو همان‌ها هستند که در آیه فوق از

آن‌ها به‌عنوان" سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِإِذْنِ اللَّهِ" تعبیر شده.»

و برای این گروه سوم فضیلت بزرگی است: « ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ»

«در تفسیر این آیه این‌که در جمله‌ی «ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ» (این فضیلت بزرگی است) در میان مفسران گفتگو است که مشارالیه در آن چیست؟ بعضی گفته‌اند همان میراث کتاب الهی است، و بعضی آن را اشاره به توفیقی دانسته‌اند که شامل حال سابقین بالخیرات می‌شود، و به اذن خدا این راه را طی می‌کنند، ولی معنی اول با ظاهر آیه مناسب‌تر است.» (همان۲۶۵)

«به گواهی قرآن مجید خداوند بزرگ مواهب عظیمی به امت اسلامی داده که از مهم‌ترین آن‌ها همین میراث بزرگ الهی قرآن است. امت مسلمان را بر سایر امم برگزیده و این نعمت را به آن‌ها داده، ولی به همان نسبت که آن‌ها را مورد لطف خاص خویش قرار داده، مسئولیت سنگین نیز بر عهده آن‌ها گذارده است. تنها در صورتی می‌توانند حق پاسداری این میراث عظیم را انجام دهند که در صف"سابقین بالخیرات" درآیند. یعنی از تمام امت‌ها در انجام نیکی‌ها پیشی گیرند، در فراگیری علم و دانش سبقت جویند، در تقوی و پرهیزگاری، در عبادت و خدمت به خلق، در جهاد و کوشش، در نظم و حساب، و در ایثار و فداکاری، در همه‌ی این امور پیشرو باشند، در غیر این صورت حق آن را ادا نکرده‌اند. مخصوصاً تعبیر به"سابقین بالخیرات" آن‌چنان مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که تقدم در همه‌ی جنبه‌های مثبت زندگی و اعمال نیک را شامل می‌شود. آری حاملان چنان میراثی تنها چنین کسانی می‌توانند باشند.» (همان۲۶۵)

مقربون

همین دسته‌بندی را در سوره واقعه نیز می‌بینیم. «وَ کُنتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً(۷) فَأَصْحَابُ الْمَیْمَنَةِ مَا أَصحَابُ الْمَیْمَنَةِ(۸) وَ أَصحَابُ الْمَشْمَةِ مَا أَصحَابُ الْمَشْمَةِ(۹) وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ(۱۰) أُوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ(۱۱)

و شما سه گروه خواهید بود! (۷) (نخست) سعادتمندان و خجستگان (هستند) چه

سعادتمندان و خجستگانی!(۸) گروه دیگر شقاوتمندان و شومانند، چه شقاوتمندان و شومانی!(۹) و (سومین گروه) پیشگامان پیشگامند،(۱۰) آن‌ها مقرّبانند!(۱۱)

در جلد۲۳ تفسیر نمونه در خصوص سابقون ذکر شده در این آیات توضیح داده شده:

«سابقون کسانی هستند که نه تنها در ایمان پیشگامند، که در اعمال خیر و صفات و اخلاق انسانی نیز پیش‌قدمند، آنها" اسوه" و" قدوه" مردمند، و امام و پیشوای خلقند، و به همین دلیل مقربان درگاه خداوند بزرگند. بنا بر این اگر بعضی از مفسران پیشگام بودن آن‌ها را تنها به سبقت در **طاعة اللّه** (اطاعت خدا) یا نمازهای پنجگانه، یا جهاد، یا هجرت، یا توبه، و امثال آن تفسیر کرده‌اند، هر کدام گوشه‌ای از این مفهوم وسیع را مورد توجه قرار داده‌اند، و گرنه این کلمه این‌ها و غیر این‌ها از خیرات و برکات را شامل می‌شود، و نیز اگر در روایات اسلامی گاه" سابقون" به چهار نفر" هابیل" و" مؤمن آل فرعون" و" حبیب نجار" که هر کدام در امت خود پیشگام بودند، و همچنین امیرمؤمنان علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام که نخستین مسلمان از مردان بود تفسیر شده، در حقیقت بیان مصداق‌های روشن آن است، و به معنی محدود ساختن مفهوم آیه نیست».

صفات پیشروان

قرآن کریم در سوره مؤمنون صفات سابقون و پیشروان را این‌گونه بیان می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ هُم مِّنْ خَشْيَةِ رَبِّهِم مُّشْفِقُونَ(۵۷) وَ الَّذِينَ هُم بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ(۵۸) وَ الَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ(۵۹) وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا ءَاتَواْ وَّ قُلُوبهُمْ وَجِلَةٌ أَنهُّمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ(۶۰) أُوْلَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لهَا سَابِقُونَ(۶۱)

مسلّماً کسانی که از خوف پروردگارشان بیمناکند،(۵۷) و آنان که به آیات پروردگارشان ایمان می‌آورند،(۵۸) و آن‌ها که به پروردگارشان شرک نمی‌ورزند،(۵۹) و آن‌ها که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج می‌دهند و با این حال، دل‌هایشان هراسناک است از اینکه سرانجام به‌سوی پروردگارشان بازمی‌گردند،(۶۰) (آری) چنین کسانی در خیرات سرعت می‌کنند و از دیگران پیشی می‌گیرند(و مشمول عنایات ما هستند).(۶۱)

«آیات فوق ترسیم جالب و تنظیم کاملاً منطقی برای بیان صفات این گروه از مؤمنان پیشگام است، نخست از ترس آمیخته با احترام و تعظیم که انگیزه ایمان به پروردگار و نفی هر گونه شرک است شروع کرده و به ایمان به معاد و دادگاه عدل خدا که موجب احساس مسئولیت و انگیزه‌ی هر کار نیک است منتهی می‌گردد و مجموعاً چهار ویژگی و یک نتیجه را بیان می‌کند(دقت کنید).»(تفسیر نمونه، ج۱۴، ص ۲۶۵)

در حدیثی از رسول خدا(صل‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نیز آمده است که فرمود:

« أ تدرون من السابقون الی ظل اللّه یوم القیامة؟ ـ آیا می‌دانید چه کسانی پیشگامان به سوی سایه لطف پروردگار در قیامتند؟»

«اصحاب عرض کردند: خدا و رسولش آگاه‌تر است.»

فرمود: «الذین اذ اعطوا الحق قبلوه، و اذا سالوه بذلوه، و حکموا للناس کحکمهم لانفسهم ـ آن‌ها کسانی هستند که وقتی حق به آن‌ها داده شود پذیرا می‌گردند، و هنگامی که از حق سؤال شوند آن‌را در اختیار می‌گذارند، و درباره‌ی مردم آن‌گونه حکم می‌کنند که درباره‌ی خودشان.» (کنزالعمال ج۱۵ ص۸۲۳)

حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه نیز با الهام از همین آموزه‌های دینی فرموده‌اند: « اگر افراد یک ملت تزکیه و تربیت شده باشند، آن ملت پیشرو است.» (صحیفه نور ج۲۱ ص۵۲)

کاملاً واضح است که یک ملت، از افراد مختلف تشکیل شده و جلودار حرکت ملت، نخبگان و دلسوزان ملتند. پس اگر شرط پیشرو بودن ملت تزکیه و تربیت است، پیش‌شرط آن تزکیه و تربیت نیروهای بسیجی است که باید در این امر نیز پیشرو باشند.

از سوی دیگر مقام معظم رهبری در بیانی تمام کسانی را که آمادگی دفاع از ایران اسلامی را داشته باشند به‌طور عام بسیجی دانستند، ولی برای پیشرو بودن شرایطی را بیان داشتند.

«بسیج در واقع یک حرکت گسترده‌ی مردمی است. خیلی‌ها ممکن است داخل در نیروهای بسیج و گردان‌های مقاومت و نیروی مقاومت سپاه هم نباشند؛ اما در دل، بسیجی باشند. در نظرخواهی‌هایی که از جوان‌های ما کردند، بیش از ۹۰ درصد جوان‌های کشور در این نظرخواهی اعلام کردند که آماده‌ی دفاع از ملتند. این، معنای بسیج است. همین روحیه وقتی با اخلاص بیشتر، با پایبندی بیشتر به مبانی و با پرهیزگاری و پارسایی همراه شود،

چهره‌های نورانی جوانان بسیجی عزیز ما را در بخش‌های ممتاز و پیشرو مشخص می‌کند.»

معظم‌له در فرمایش دیگری مجاهدت و پایداری را شرط پیشرو بودن تبیین فرموده‌اند:

«ملت‌های پیشرو و موفق جهان در همه‌ی دوران‌ها، ملت‌هایی هستند که در یکی از چنین لحظه‌های تاریخی تصمیمی شرافتمندانه و شجاعانه گرفته و سختی‌های مجاهدت و پایداری را با شوق و شور، تحمل کرده‌اند و خود را با تلاش و هوشمندی به نقطه‌ی اَمن و عزت و استقلال رسانده‌اند.»

اسلام راه منحصر به‌فرد پیشرو بودن

مقام معظم رهبری یگانه راه برای پیشرو بودن را تمسک به اسلام معرقفی فرموده‌اند، از این رو بسیجیان که پیشرو بودن از مهم‌ترین صفات آنان است نیز باید به اسلام تمسکس واقعی و کامل داشته و تمام اصول اخلاقی و عقیدتی اسلام را در زندگی خویش به طور دقیق پیاده کنند. این مطلب با دقت در بیان ایشان روشن می‌گردد.

«آن‌چه امروز در درجه‌ی اول برای ملت ایران مطرح است، تمسک به اسلام است. همه‌ی خیرات و برکاتی که یک ملت آرزومندِ داشتن آنهاست، به برکت اسلام برای یک ملت حاصل می‌شود. ما برای اینکه آزادی به‌دست بیاوریم، استقلال به‌دست بیاوریم، رفاه عمومی به‌دست بیاوریم، پیشرفت علمی به‌دست بیاوریم، پیشرو بودن در میدان‌های گوناگون بشری را به‌دست بیاوریم، اوج عزت را برای خودمان ـ به عنوان ملت ایران ـ فراهم بکنیم، راه منحصربه‌فردِ امروز ما عبارت است از تمسک به اسلام. اسلام همه‌ی این‌ها را در تعالیم خود، در بطن خود، برای یک ملت به ارمغان می‌آورد.»

ایشان در دیدار فرماندهان و مسؤولان دفاتر نمایندگی ولی‌فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیز هنگامی که درباره‌ی دانش نظامی صحبت کردند، دلیل پیشرو بودن را مسلمان و انقلابی بودن دانسته و دیگران را که فاقد این دو عنصر هستند را عقب افتاده و مرتجع نامیدند:

«ما که مسلمان و انقلابی هستیم، ما که پیشاهنگ حرکت نوین عالم هستیم، باید بهتر از دیگران این دانش را بلد باشیم. دیگران مرتجعند، دیگران عقب افتاده‌اند، دیگران رو به گذشته دارند؛ به ظاهر و به زرق‌وبرقشان نگاه نکنید. دیگران اسیر شهوتند، اسیر کوچک‌ترین انگیزه‌های بشرند؛ پیشرو شمایید، پیشقراول شمایید، نوآور شمایید، پیام جدید را شما برای

دنیا دارید، در عرصه‌ی هر دانشی که بشود و بتوان ـ از جمله، دانش نظامی و فنون نظامیگری و روشهای نوین سازماندهی نظامی ـ شما باید بهترین را داشته باشید.»

بی‌تفاوتی آفت پیشرو بودن

مقام معظم رهبری پیشرو بودن را برای بسیجیان به‌طور خاص و برای عموم جوانان به‌طور عام لازم دانسته و فرد بی‌تفاوت را لایق ایرانی بودن نمی‌دانند چه برسد به بسیجی بودن. به این فرمایش ایشان دقت کنید:

«در مسیر مبارزه‌ی افتخارآمیز ملت ایران، جوانان همیشه باید پیشاهنگ و پیشرو باشند. خود را آماده‌ی پیشاهنگی در خط صحیح و بی‌انحراف نگهدارید و هوشمندانه خط صحیح و مستقیم را از کجراهه‌های انحرافی باز شناسید و صبغه‌ی الهی را ترویج و شعایر اسلامی را تعظیم کنید.»

«در حرکت عظیم ملت ایران، نسل جوان باید پیشرو باشد. برای نسل جوان ـ به‌خصوص نسل جوان دانشجو ـ بی‌تفاوتی و خونسردی جایز نیست. آن جوانی که به سرنوشت کشور نیندیشد و حوادث و خصومت‌هایی را که نسبت به کشورش در دنیا سازماندهی می‌شود، نبیند و نسبت به آن‌ها نجوشد و نخروشد، آن جوان لایق این نیست که نام جوانِ شهروندِ یک ملت انقلابی را روی خودش بگذارد. روح جوان، آن روح پر تپشی است که در سختی‌ها، به داد کشور و ملت رسید و آن‌ها را نجات داد.»

پیشرو بودن در کجاست؟

رهبر فرزانه انقلاب در دیدار دانشجویان بسیجی با بیان این‌که تجدد در ایران درست معنا نشده است، تجدد و نوآوری را همان پیشرو بودن معنا فرموده و زمینه‌های مختلف آن‌را این‌گونه بر شمردند:

«تجدد چیست؟ تجدد، پیشرو بودن است. نگاه کنید ببینید چه کم دارید، کجا خلأ دارید و این خلأ چگونه به بهترین وجه قابل پُر شدن است؛ ذهن خلاق خودتان را به کار بیندازید و آن خلأ را پُر کنید؛ این می‌شود پیشرفت. این حرف، در لباس هست؛ در منش ظاهری هست؛ در فکر هست؛ در شیوه‌ی اداره‌ی جامعه هست؛ در مسائل اجتماعیِ گوناگون هست؛ در مسائل سیاسی هست؛ در همه چیز این حرف جاری است.»

ثواب هزار شهید

وَ رَوَی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ بِسْطَامَ بْنِ مُرَّةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ قَالَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ سَیِّدُ الْعَابِدِینَ علیه‌السلام:

مَنْ ثَبَتَ عَلَی مُوَالاتِنَا فِی غَیْبَةِ قَائِمِنَا أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِیدٍ مِثْلَ شُهَدَاءِ بَدْرٍ

إعلام الوری بأعلام الهدی ص۴۲۸

هر کس در هنگام غیبت قائم ما به دوستی ما ثابت بماند خداوند به وی اجر هزار شهید مانند شهدای بدر خواهد داد.

****

عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَةَ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام:

مَنِ ابْتُلِیَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ بِبَلَاءٍ فَصَبَرَ عَلَیْهِ کَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ أَلْفِ شَهِیدٍ

اصول کافی، ترجمه مصطفوی ج۳ ص۱۴۶

امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس از مؤمنین ببلائی گرفتار شود و صبر کند، برایش اجر هزار شهید باشد.

****

عن النبیّ صلّی اللّه علیه و آله فی خطبة:

و من مشی فی إصلاح بین امرأة و زوجها أعطاه اللّه أجر ألف شهید قتلوا فی سبیل اللّه حقّا

الحکم الزاهرة با ترجمه انصاری ص ۴۰۱

در خطبه‌ای از پیامبر (ص) نقل شده است: کسی که برای اصلاح میان زن و شوهری گام بردارد، خداوند پاداش هزار شهید ــ که در راه خدا به حقّ کشته شده‌اند ــ به او عطا می‌کند.

پای درس رهبری

فساد منافقین در بیان قرآن

انتخاب و تدوین: تیمور امین ناصری

قرآن آن‌ها را مفسد می‌داند/ ۳۴
جریان نفاق در دوران نظام اسلامی / ۳۵
فساد انگیزی منافقین زیر پوشش اصلاح / ۳۷
خود بزرگ‌بینی منافقین / ۳۹

فساد منافقین در بیان قرآن

اشاره

متن ذیل، خلاصه‌ای ازبیانات مقام معظم رهبری در خصوص فساد انگیزی منافقین زیر پوشش اصلاح است که در ادامه جلسه چهاردهم تفسیر ایشان بیان شده است.

قرآن آن‌ها را مفسد می‌داند

واذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون (بقره/۱۱) و چون به آنان گفته شود در زمین فساد نکنید گویند، ما همین اصلاح کننده‌ایم.

الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون (بقره/۱۲) آگاه باشید که آنان همانند مفسدانند ولیکن نمی‌فهمند.

اصل این‌که قرآن می‌گوید: واذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض، وقتی به آن‌ها گفته شود در زمین فساد نکنید، خود این تعبیر حاکی از این است که قرآن آن‌ها را مفسد می‌داند، چون اگر آن‌ها را مفسد نمی‌دانست نمی‌گفت وقتی به او بگوئید چرا فساد می‌کند؟ معلوم می‌شود فساد می‌کنند و قرآن آن‌ها را مفسد می‌داند پس قبل از آنی که جمله‌ی: **الا انهم هم المفسدون** گفته بشود، خود جمله‌ی اول یعنی: **اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض** نشان دهنده‌ی این است که آن‌ها در زمین فساد می‌کنند و بینش قرآن این است که این‌ها فساد است و اکنون ببینیم فساد و جریان نفاق چیست؟

اقدام کردن علیه فئه‌ی مسلمه و جمع مسلمان این فساد است که می‌شود این فساد را در سطح وسیع و طیف بزرگی مشاهده کرد و این فساد می‌تواند مثلاً از خرابکاری‌های کوچک و شایعه‌پراکنی که فساد است شروع بشود. کما اینکه در قرآن همین مورد ذکر شده است:

واذا جائهم امر من الا من اوالخوف اذا عوابه (۸۳ ـ نساء)، یعنی شایعه ایجاد کردن و پراکندن براساس خبری یا تحقیر مؤمنین به قصد تضعیف روحیه آنها، یا ایجاد تردید در عقاید مؤمنین یعنی با صاحبان عقاید ضعیف روبرو شدن و در ایمان‌های ضعیف آن‌ها اختلال ایجاد کردن و با پرسش‌ها و بیان‌های نادرست، آن‌ها را نسبت به ایمان خودشان در تردید انداختن، می‌تواند رابطه با دشمن باشد یعنی با جبهه‌ی دشمن و جبهه‌ی کفر ایجاد ارتباط کردن و با آن‌ها مبادله‌ی موجودی کردن، به آن‌ها خبر دادن، به آن‌ها راهنمایی دادن از آن‌ها پول گرفتن و از آن‌ها دستور و الهام گرفتن یا کمک گرفتن، می‌تواند حتی قصد جان پیغمبر کردن و تصمیم به ترور پیغمبر و ترور شخصیت‌های برجسته باشد، که همه‌ی این موارد و موارد دیگر از مثال‌هایی برای فساد و افساد منافقین در قرآن هست.

جریان نفاق در دوران نظام اسلامی

اینجا من یک‌بار دیگر مطلبی را که یکی دو بار گفتم یادآوری می‌کنم لااقل، در این مجموعه‌ی آیات اول سوره‌ی بقره، منظور از نفاق فقط آن احساس شخصی ناشی از اختلال روانی او باشد نیست، بلکه منظور جریان نفاق است و جریان نفاق را گفتیم، یعنی در درون نظام اسلامی یک مجموعه‌ای به قصد ضربه‌زدن و مخالفت‌کردن و توطئه‌کردن، زیر پوشش حق بجانب بوجود بیاید، بدون اینکه این شجاعت را داشته باشند که صریحاً اعلام کنند ما دشمنیم.

مورد دیگر باز برای افساد که در قرآن به آن اشاره شده، نفوذ در نیروهای جنگی برای شکستن مقاومت آنهاست. چون جهاد یکی از اساسی‌ترین مسائل یک جامعه انقلابی است که نمی‌تواند بدون جهاد زندگی کند، یعنی جنگ‌هایی را بر او تحمیل می‌کنند و او مجبور است دفاع کند نسبت به او سوءنیت‌هایی هست که مجبور است آمادگی خودش را حفظ

کند و مجبور است از ملت‌های مظلومی که زیر سلطه‌ی قدرت‌های شیطانی هستند دفاع کند و به آن قدرت‌ها حمله کند همه‌ی این‌ها وجوهی برای جهاد اسلامی هستند که البته جهاد اسلامی هم تدافعی و هم تهاجمی است. پس جهاد یکی از ارکان است، و لذا نفوذ در نیروهای مجاهد فی سبیل‌الله و مبارزه در راه خدا سست کردن و متزلزل کردن پایه جهاد است و همه‌ی این‌ها را که انواع فساد در جامعه اسلامی و در درون نظام اسلامی است چه کسی انجام می‌دهد؟ آیا دشمن با چهره‌ی دشمن ممکن است بیاید در داخل جامعه اسلامی این کارها را انجام بدهد؟ طبیعی است که نه. پس دشمن در درون نظام اسلامی کسانی را در چهره‌ی خودی و در باطن بیگانه می‌سازد، یا اگر هستند از آن‌ها استفاده می‌کند و آن‌ها همان گروه منافقین و همان جریان نفاق در برابر جربان ایمان و در معارضه با جریان ایمان است.

وقتی که به آن‌ها گفته بشود فساد نکنید او در جواب چه موضعی می‌گیرد؟ **قالوا انما نحن مصلحون** (بقره/۱۱) او می‌گوید: ما قصد اصلاح داریم قصد فساد نداریم. این حرف با دو انگیزه گفته می‌شود. اگر فرض کردیم آن کسی که به او می‌گوید تو چرا فساد می‌کنی، یک مؤمن است؟ جواب او که می‌گوید ما فقط مصلح هستیم، این به انگیزه پنهان‌کاری است و کار خودش را توجیه می‌کند، می‌گوید نه من مقصودم این نبود. وقتی به او بگویید شما چرا این حرف را که یک شایعه‌پراکنی و یک نسبت دروغ بود در فلان مجمع زدید، یا در فلان مقاله یا در فلان کتاب نوشتید؟ می‌گوید مقصود من این نبود که شما خیال کردید، (ممکن است با انگیزه باشد).

و انگیزه‌ی دوم این است که، او در درون خودش یک تصور باطلی که این کار، کار درستی است و این در صورتی است که آن کسی که به او می‌گوید تو چرا فساد می‌کنی جزو افراد خودی باشد، یعنی یک منافق دیگری به این منافق می‌گوید: چرا شما شایعه‌پراکنی می‌کنی؟ چرا نسبت دروغ می‌دهی؟ چرا با دشمن تماس می‌گیرید؟ چرا

روحیه را تضعیف می‌کنید؟ چرا مؤمنین را تحقیر می‌کنید؟ وقتی گفته بشود چرا این کارها را انجام می‌دهید، و این فسادها را چرا می‌کنید؟ می‌گوید تو نمی‌فهمی مصلحت مردم در این است که من این کار را بکنم، ما داریم اصلاح می‌کنیم، یعنی یک معیار واژگونه‌ای را بر ذهن خودش حاکم می‌کند و بر اساس آن قضاوت و حکم می‌کند، چون او حقیقت ایمان مردم و هدف‌های والای حرکت مسلمین را درک نمی‌کند! او فکر می‌کند این کاری که دارد انجام می‌دهد کاری است براساس صلاح، البته اگر خود او هم دقت و تعمق بکند (که این حالا در فقرات بعدی بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد) و منصفانه به حوادث و مسایل نگاه کند، تصدیق خواهد کرد که کار او چیزی جز فساد انگیزی نیست، اما چون تعمق نمی‌کند و چون نگرش او به کارها از روی انصاف نیست و چون محصور احساسات غلط و تعصب‌های نادرست و اندیشه‌های کج خودش هست، فکر می‌کند این کار اصلاح است. و لذا قرآن با این روش برخورد می‌کند و می‌فرماید:

الا انهم هم المفسدون (بقره/۱۱) بدانید که این‌ها به معنا و در حق مفسد هستند و فساد برانگیزند، پس این کسی که فکر می‌کند دارد به نفع جامعه، یا به نفع کشور و یا به ادعای خودش بر فلان ارزش که از نظر او معتب است تلاش می‌کند، در حقیقت او دارد فساد می‌کند و بر خلاف مصالح مردم حرکت می‌کند، او دارد زیر پای ملت را سست می‌کند و زمینه تسلط دشمن را فراهم می‌نماید، او حتی علیه خودش دارد حرکت می‌کند. **ولکن لایشعرون** (بقره/۱۲) اما حقیقت قضیه اینست که نمی‌فهمد.

فساد انگیزی منافقین زیر پوشش اصلاح

یعنی شما آنجا که یک حرکت عمومی مردم را به سمت هدف‌های والایی در نظر می‌گیرید، مثل همین حرکتی که ملت ما در انقلاب شروع کردند و تا امروز ادامه دارد، این، حرکت به سمت اهداف پذیرفته شده‌ی انسانی است، یعنی اهداف انقلاب ما فقط در چارچوب بینش‌های مذهبی محدود نمی‌شود امروز آنچه را که یک ملتی با این عظمت،

انقلابی را فراهم آورده و دارد در راه آن تلاش می‌کند، این مورد تائید و تصدیق افکار انسان‌هایی است که حتی از مذهب یا از اسلام هم اطلاع درستی نداشته باشند، اما دارای بینش سالمی باشند و از روی صفا نظر بدهند، حتی این‌ها هم این هدف‌ها را تائید می‌کنند.

برای یک ملت: هدف استقلال، هدف رها شدن از سلطه‌ی قدرت‌های بیگانه، هدف رسیدن به ارزش‌های اخلاقی و هدف آلوده نبودن به کالاهای فاسد و پس مانده‌ی فرهنگ فاسد غربی و (که امروز در اروپا و امریکا خودشان به ستوه آمده‌اند) سر باز زدن از این‌ها و سرتافتن از این‌ها، هدف‌های والایی است، که اگر کسی بتواند با یک بینش منصفانه حرکت و جهاد و مقاومت این مردم را مشاهده بکند تائید می‌کند که اگر سنگی جلو پایشان انداخته شد، این فسادانگیزی است و عیناً صحنه‌ای است از آنچه در صدر اسلام وجود داشت، و مطابق با همان نسخه‌ی اصل است، در آنجا هم همین‌طور بود، مسلمان‌ها یک حرکتی را با راهنمایی وحی به سمت ارزش‌های انسانی با تلاش مخلصانه شروع کرده بودند، که البته (بدون راهنمایی وحی همه‌ی این خطوط برای انسان روشن بشود و هدف‌ها را بشناسد و حرکت کند، امکان ندارد) با سختی‌ها هم ساخته بودند و برابری را بین خودشان برقرار کردند، نسبت به آنچه که کجی بود سرسخت بودند و با تمام وجود با زشتی و بدی و ظلم مبارزه می‌کردند و به زخارف دنیا، یعنی آن چیزی که شهوت انسان و هواهای انسانی، او را می‌طلبد به چشم یک اصل نگاه نمی‌کردند.

و لذا وقتی یک حرکت، با این هدف صحیح وجود دارد، آن کسی که دارد در راه این حرکت سنگ می‌اندازد، یعنی آن منافق که با یهودیان و با کفار مکه یا با کشور امپراطوری روم آن روز ارتباط داشت، این فساد به بار می‌آورد و کارش یک کار فسادانگیزی بود. بنابراین: قرآن قاطع می‌گوید: این‌ها مفسدند، اما خودشان نمی‌فهمند و ملتفت نیستند، لذا به خیال خودشان دارند کار خوب می‌کنند و شما نمونه‌هایی از این دست می‌توانید کسانی را در جامعه‌ی کنونی خودمان مشاهده کنید که چیزی می‌گویند چیزی می‌نویسند یا کاری می‌کنند، که در جهت مقابله با این هدف و با این حرکت است و خیال می‌کنند این یک اصلاح است و یک حرکت به نفع مردم یا به نفع کشور است، در حالی که وقتی با بینش درست نگاه کنید، می‌بینید درست در جهت مصالح دشمنان و جهت عکس مصالح ملت است.

خود بزرگ‌بینی منافقین

واذا قیل لهم امنوا کما امن الناس قالوا انؤمن کما آمن السفهاء . (بقره/۱۳) و چون به آنان گفته شود ایمان آورید، چنانکه مردم ایمان آورده‌اند می‌گویند: آیا ایمان بیاوریم چنانکه نابخردان ایمان آورده‌اند؟

الا انهم هم السفهاء ولکن لایعلمون . (بقره/۱۳): آگاه باشید آنان خود نابخردند. ولی نمی‌فهمند یا نمی‌دانند.

این هم باز یک خصوصیت دیگر است، یعنی خودبزرگ‌بینی و توده‌ی مردم را نابخرد به حساب آوردن و تحقیر قشرهای مردم که این، هم آن‌روز، و هم در همه‌ی اعصار تطبیق می‌کند با کسانی که از اندکی دانش و معرفت برخوردارند چه روشنفکر دینی چه روشنفکر غیر دینی، به مردم با نظر تحقیر نگاه می‌کند و ما در جامعه‌ی خودمان از این قبیل داشتیم و همچنان متأسفانه هنوز هم داریم، وقتی به این توده‌های مردم که با عشق و اخلاص برای دفاع به جبهه‌های جنگ می‌شتابند نگاه می‌کند این‌ها را تحقیر می‌کند، به مراسم مردم و به باورهای مردم با نظر تحقیر نگاه می‌کند.

اگر به او گفته بشود: چرا شما در جمع مردم وارد نمی‌شوید و چرا با آن‌ها هم‌آوا و هماهنگ و هم‌گام نمی‌شوید؟

می‌گوید: آیا من با این‌ها هم آوا بشوم؟!

ملت را و توده‌های مردم را نابخرد می‌داند! در حالی که ممکن است توده‌های مردم بی‌سواد، یا احساساتی باشند، اما نابخرد نیستند و در همه‌ی ادوار همه‌ی کارهای بزرگ که حاکی از عزم و اراده‌ی ملی بوده، به دست توده‌های مردم انجام گرفته، همان‌طور که ما در انقلاب خودمان دیدیم مردم جلوتر از روشنفکران و صاحبان داعیه حرکت می‌کنند. البته اینجا منظورم از روشنفکر فقط روشنفکر فکلی نیست بلکه همه‌ی کسانی که به نوعی با کتاب و با فکر و با فرهنگ ارتباط و سروکار دارند که در بینشان هم عمامه‌ای، هم روشنفکر فکلی و هم آدم‌های اهل کتاب و اهل معرفت، استاد، دانشجو و غیر و ذالک، هم آن‌روز بوده و هم امروز هست.

شما ببینید هم اکنون در داخل سرزمین‌های اشغالی فلسطین آن کسانی که دارند

مقاومت می‌کنند چه کسانی هستند؟ آحاد توده‌های مردم که البته در بینشان افراد با فرهنگ و با فکر و عالم دینی و عالم غیر دینی هم وجود دارد، اما همان چیزی را که روشنفکر می‌خواهد بفهمد، آن زن بی‌سواد خانه‌دار که هیچ درسی هم نخوانده آن‌را احساس کرد و از خانه آمد بیرون، جوانش را هم داد، که اگر این‌را عمیقاً درک نمی‌کرد جوانش را نمی‌فرستاد، شما مشاهده کردید در همین مقاومت عمومی مردممان در جنگ که از اقصی نقاط روستاهای کشور، یک عده‌ای حرکت کردند آمدند ممکن است وقتی با او روبرو می‌شود ببیند که او سواد و معلوماتی هم ندارد، اما یک نکته‌ای را به روشنی و وضوح درک کرده است و آن اینکه امروز روزی است که هرکس باید با تن و جان خود در راه این آرمان عمومی به دفاع برخیزد، این را او درک کرده، یعنی این از جمله مصداق‌های حکمت است، حکمتی که متأسفانه درس خوانده‌ها آن‌را کمتر می‌فهمند و در عمل وارد نمی‌شوند. من در این زمینه بعضی از روشنفکرها را دیده‌ام که در تصورات هنری خودشان مطلب را درک کرده‌اند و حتی گنجانده‌اند لکن نتوانستند با مردم حرکت کنند. قبل از انقلاب من یک نمایشنامه‌ای مال یکی از این نمایشنامه‌نویس‌های ایرانی دیدم که نمی‌خواهم بگویم. این نمایشنامه نقش روشنفکر را نشان داده بود که در عمل پشت سر مردم قرار می‌گیرد (یعنی همان مردمی که بینش او را ندارند) این شخص مذهبی نبود، غیر مذهبی و اتفاقاً ضد انقلاب هم بود. لکن این حقیقت را درک کرده بود. به هرحال همین آدم منافق که الان سینه‌اش را سپر کرده در مقابل جریان حق ایستاده همان‌طور که گفتیم: آن وقتی که با دل خودش خلوت کند حقیقت را پیدا می‌کند، حتی آن وقتی که پای منافع شخصی‌اش در میان نباشد ممکن است حقیقت را بر زبان هم بیاورد. و این شخص درست تصویر کرده بود. در یک وقتی که حالا پای منافعی هم در میان نبود و مسئله‌ای نبود، روشنفکر چیزی را که عامه‌ی مردم نمی‌بینند می‌بیند، چون بالاخره روشنفکر است و اطلاعات و معلوماتی دارد، بینشی دارد که عامه مردم ممکن است از آن محروم باشند، اما آنچه را که می‌بینند، براساس آن و به اقتضای او گام برنمی‌دارد و عامه‌ی مردم ممکن است این حرف را که از او بشنوند وقتی در دلشان جایگزین شد، بر اساس او احساس می‌کنند که باید حرکت کنند و می‌فهمند اینجا جای حرکت کردن است، که این درک صحیح و هوشمندی واقعی است. لهذا نابخردی از آنِ آن کسی است که

این نکته را درک نمی‌کند و بنابراین: او مردم را تحقیر می‌کند.

قالوا انؤمن کما امن السفهاء: او که مردم را تحقیر می‌کند بر اثر دلبستگی نفسانی و تعصب‌ها نتوانسته آن حقیقتی را که مردم درک کردند درک بکند. خود را از آن‌ها برتر فرض می‌کند و در رتبه‌ی بالاتری می‌گذارد، اما در حقیقت اشتباه می‌کند. قرآن می‌گوید:

الا انهم هم السفهاء ولکن لایعلمون: این‌ها خودشان نابخردند اما نمی‌دانند و حقیقت هم همین است. این هم یک بخش دیگری از ترسیم چهره‌ی منافق بود که در این آیات خواندیم و لازم است این مطالبی را که گفته می‌شود فکر کنید و کاری کنید که در ذهنتان عمق پیدا کند. بسیاری از مطالب هست که الفاظ توانایی بیان آن‌ها را ندارند، و لذا در قالب الفاظی بیان می‌شود که بعد شما باید در آن الفاظ تعمق و تأمل کنید و به عمق مطلب برسید، به‌خصوص آیات مربوط به نفاق در این بخش از قرآن، یعنی اول سوره بقره، همان‌طور که عرض کردم، اشاره است به یک جریانی که آن‌روز مسلمان‌ها با آن جریان مواجه بودند و امروز هم، ما در داخل کشور با آن مواجهیم و در کشورهای اسلامی هم عیناً همین جریان امروز هست یعنی هر جایی که حرکت اسلامی کم و بیش به‌وجود آمده، مثلاً در کشورهای اسلامی شمال افریقا همین جریان و خصوصیات را عیناً در آن‌جا مشاهده می‌کنید، حالا شاید مطبوعات و مطالب و نوشته‌های‌شان را که دست شما به آن‌ها نمی‌رسد یا خیلی کم می‌رسد ما بیشتر این‌ها را می‌بینیم که عیناً وجود دارد، یعنی برای صف‌بندی و مقابله کردن با جریان حق، صدها شیوه برگزیده می‌شود، و همه‌ی این شیوه‌ها همان فسادی است که در اینجا آمده: لا تفسدوا فی الارض: و یکی از این شیوه‌ها همین تحقیر مردم و تحقیر مؤمنین است و آن‌ها را در سطح پائین‌تری از معرفت انگاشتن و آن‌ها را رد کردن.

اهمیت فوق العاده تربیت

امام خمینی رحمت الله علیه:

شما در قرآن کریم ـ در اول سوره قرآن کریم ـ می‌خوانید که «**الحَمْدُلِلَّـهِ رَبِّ العَـالَمین**» کلمه «ربوبیت» را و مبدأ تربیت را در اول قرآن طرح می‌کند. و ما را مکلف فرموده‌اند که در هر شبانه‌روز چندین مرتبه این را در رکعات نماز بخوانیم و توجه داشته باشیم به این‌که مسئله تربیت و ربوبیت ـ که درجه اعلای آن مخصوص به خدای تبارک و تعالی است و دنبال آن منعکس می‌شود در انبیای عظام و به وسیله آن‌ها به سایر انسان‌ها ـ این در آن پایه از اهمیت بوده است که دنبال «**للّه**»، «**ربّ العالمین**»، مربّی عالمین آمده است. و باز در همین سوره می‌خوانید که غایت تربیت، حرکت در «صراط مستقیم» است. و منتهی‌الیه این صراط مستقیم؛ کمال مطلق است، اللّه است. دعوت شده است که ما تحت تربیت انبیا برویم و تحت تربیت بزرگان از اولیا واقع بشویم، تا آن‌ها ما را هدایت کنند به راه مستقیم. و هر روز چندین مرتبه از خدای تبارک و تعالی بخواهیم که ما را هدایت کند به صراط مستقیم، نه راه چپ، و نه راهِ راست: **غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ**

ما باید توجه به این معنا داشته باشیم که موجودی هستیم که اگر خود رو بار بیاییم؛ بدترین موجودات و منحط‌ترین موجودات هستیم. و چنان‌چه تحت تربیت واقع بشویم و صراط مستقیم را طی بکنیم، می‌رسیم به آن‌جا که نمی‌توانیم فکرش را بکنیم؛ آن‌جایی که بحر عظمت است، بحر کبریایی است.

صحیفه نور، ج۱۴ ص۱۵۳

خاستگاه رجعت از دیدگاه مخالفین

و نقد و بررسی آن

نویسندگان: حجت الاسلام جواد گلی و حجت الاسلام علی زمانی

خاستگاه رجعت / ۴۴
رجعت در لغت و در اصطلاح / ۴۵
امکان رجعت از دیدگاه شیعه / ۴۶
امکان رجعت از دیدگاه اهل سنت / ۴۷
رجعت در امت‌های پیشین / ۴۷
داستان عزیز / هفتاد هزار خانوار فراری از طاعون / ماجرای هفتاد نفر از اصحاب موسی(ع) / زنده شدن قتیل بنی‌اسرائیل
ادله وقوع رجعت / ۴۹
آیات قرآن / روایات اهل بیت
ریشه‌های ادعای غیر اسلامی بودن خاستگاه رجعت / ۵۳
شبهاتی درباره‌ی مخالفت عقیده رجعت با تعالیم اسلامی / ۵۳
عدم وجود دلیل معتبر بر رجعت در منابع اسلامی / ۵۴
احادیث انکارکننده عقیده رجعت / ۵۵
ادعای منشاء یهودی داشتن مذهب شیعه / ۵۶
احادیث جعلی درباره رجعت / ۵۷
پی‌نوشت‌ها / ۵۸

خاستگاه رجعت از دیدگاه مخالفین

و نقد و بررسی آن

مقدمه

مخالفان شیعه به دلیل عقیده به رجعت، پیروان اهل بیت (علیهم‌السلام) را مورد حملات شدید قرار داده و به کفر و غلوّ متهم کرده‌اند. در این مقاله در صدد هستیم با موشکافی مفهوم رجعت، بررسی دقیق خاستگاه و ابعاد مختلف آن و ادله دو طرف (منکران و معتقدان به رجعت) حقیقت مطلب را روشن کنیم و علل و ادله منکران این مساله اعتقادی را مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

خاستگاه رجعت

برخی از مخالفین معتقدند که رجعت، مذهب قومی از عرب در زمان جاهلیت بوده که پس از اسلام برخی فرقه‌های مسلمین از جمله شیعه نیز آن را پذیرفته است.(۱) برخی دیگر بر این باورند که اولین بار اعتقاد به رجعت را عبدالله‌بن‌سباء فقط برای پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله قائل شد، سپس در آغاز قرن دوم جابر جعفی از او تاثیر گرفت و رجعت امام علی علیه‌السلام را نیز مطرح نمود ولی برای آن زمانی را تعیین ننمود. تا اینکه در قرن سوم، امامیه معتقد به رجعت دشمنان اهل‌بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شدند و زمان آن را هنگام ظهور امام مهدی تعیین نمودند.(۲) و سرانجام گروهی دیگر اعتقاد به رجعت در میان شیعه را متأثر از یهود و نصاری می‌دانند.(۳)

رجعت در لغت و در اصطلاح

رجعت در لغت از ماده رجع و به معنای بازگشتن یا بازگردانیدن است.(۴) و در اصطلاح به معنای بازگشت برخی از مردگان به دنیا بعد از ظهور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و قبل از قیامت است.(۵) کسانی که پس از مردن به این جهان باز می‌گردند بر دو دسته هستند: یا از ایمان بالا برخوردارند و از مؤمنان محض هستند و یا افرادی در نهایت درجه فساد و بدی و از منافقان و مشرکان محض هستند. جناب سید مرتضی علیه‌الرحمه در این‌باره می‌فرماید: «عقیده شیعه امامیه چنین است که خدای متعال به هنگام ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف گروهی از شیعیان را که پیش از قیام آن حضرت از دنیا رفته‌اند به دنیا باز می‌گرداند تا آنان به پاداش یاوری و همراهی آن حضرت به درک حکومت آن وجود مقدس نایل آیند و نیز برخی از دشمنان حضرتش را زنده می‌کند تا از ایشان انتقام گیرد. بدین ترتیب که آشکاری حق و بلندی مرتبت پیروان حق را بنگرند و اندوهگین شوند.»

نکته دیگری که در رجعت باید به آن توجه نمود آن است که خدای متعال، پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم‌السلام را نیز پس از قیام جهانی حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، یکی پس از دیگری برای ادامه حکومت عدل زنده می‌نماید تا مردم جهان طعم شیرین زندگی در سایه حکومت الهی را بچشند.

بحث در باب رجعت از سه بُعدِ:

۱ـ امکان رجعت

۲ـ رجعت در امت‌های گذشته

۳ـ وقوع رجعت بعد از ظهور امام زمان علیه‌السلام

قابل طرح می‌باشد و برای روشن شدن نقطه اختلاف دیدگاه شیعه و اهل سنت، این سه بعد را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

امکان رجعت از دیدگاه شیعه

دیدگاه شیعه را در باره‌ی امکان رجعت از منظر عقل و آیات و روایات می‌توان در قالب چند نکته مطرح نمود:

نکته اول: زنده شدن مردگان و بازگشت مجدد آن‌ها به این دنیا از منظر عقل بدون اشکال می‌باشد و آیات و روایات و تاریخ نیز آن‌را رد نکرده است(۶)؛ همچنان‌که سید مرتضی در این‌باره می‌گوید: «در میان مسلمانان و موحدان در باب امکان رجعت و قدرت داشتن خداوند متعال بر انجام آن هیچ‌گونه اختلافی وجود ندارد؛ زیرا خداوند بعد از میراندن موجودات قادر بر زنده کردن دوباره آن‌ها می‌باشد؛ از این‌رو هرگاه خداوند بخواهد می‌تواند دوباره آن‌ها را به این دنیا برگرداند.»(۷)

نکته دوم: ادله نقلی دلالت بر تحقق رجعت دارد و وقوع آن، دلیل قطعی بر امکان آن خواهد بود.(۸)

نکته سوم: برخی معتقدند که: هنگامی مرگ موجود زنده فرا می‌رسد که آن موجود به کمال رسیده و همه‌ی قابلیت‌هایش به فعلیت رسیده باشد و لازمه رجعت، بازگشت دوباره او به حالت قابلیت و استعداد است، و چنین چیزی از دیدگاه عقل، امری محال می‌باشد، مگر این‌که آیه‌ای از قرآن یا روایتی معتبر بر وقوع چنین امری خبر دهد؛ همچنان‌که ادلّه نقلی وقوع آن‌را در گذشته اثبات کرده؛ ولی درباره‌ی وقوع آن در آینده خبر قطعی از قرآن و روایات معتبر وجود ندارد.(۹)

علامه طباطبایی بر این ادعا چند اشکال را مطرح کرده است:

اول: چیزی که عقلاً محال ذاتی است استثنا بردار نمی‌باشد، تا با خبر دادن آیات و روایات معتبر، ممکن شود. مثلاً اگر کسی خبر دهد که عدد یک نصف عدد دو نیست، اگر بتوانیم باید در راستگویی این خبر دهنده شک کنیم، و اگر نتوانستیم ناگزیر کلامش را به گونه‌ای توجیه می‌کنیم، تا از محال بودن خارج شود.(۱۰)

دوم: اگر چه چیزی که قابلیت‌هایش به فعلیت رسیده، دیگر محال است دوباره به حالت قبل برگردد، ولی مسئله رجعت این‌گونه نمی‌باشد، و فرض مورد نظر او در باره‌ی رجعت با فرضی که مورد نظر ما می‌باشد متفاوت است؛ فرض او درباره‌ی کسی است که عمر طبیعی خود را سپری کرده و به مرگ طبیعی از دنیا رفته باشد، که برگشتن او به دنیا مستلزم آن

امر محال است، و اما کسی که به واسطه‌ی عملی غیر طبیعی همانند قتل و یا مرض از دنیا رفته است، بازگشت چنین شخصی مستلزم هیچ امر محالی نمی‌باشد؛ زیرا ممکن است که بعد از مرگ مستعد کمالی شود و دوباره به دنیا برمی‌گردد تا آن کمال را به‌دست آورد و یا ممکن است اصل استعداد چنین شخصی مشروط به زندگی در عالم برزخ باشد تا آن استعداد را به‌دست آورده و با بازگشت دوباره به دنیا آن‌را به فعلیت برساند و دارای آن کمال گردد، که در هر یک از این دو فرض مسأله رجعت، مستلزم هیچ امر محالی نیست.(۱۱)

امکان رجعت از دیدگاه اهل سنت

فخر رازی در ذیل آیه‌ی ۲۴۳ سوره بقره (۱۲) مسئله امکان رجعت و وقوع آن را در گذشته پذیرفته و بر ضرورت پذیرش آن تأکید می‌ورزد. و دلیل امکان رجعت را وقوع آن در گذشته و خبر دادن قرآن از آن می‌داند و قائل شده است که هنگامی که خبر دهنده‌ای صادق(خداوند) بر وقوع پدیده‌ای که عقلاً ممکن است خبر دهد، ضروری است که ما به آن یقین پیدا کنیم.(۱۳)

ناصرالدین غفاری نیز اصل امکان رجعت را رد نمی‌کند کما این‌که وقوع آن را در ادیان گذشته می‌پذیرد، آن‌چه را که رد کرده برخی از ویژگی‌هایی است که در روایات ما آمده است.(۱۴)

رجعت در امت‌های پیشین

در قرآن کریم در چند مورد به بازگشت پس از مرگ عده‌ای در ادیان قبل اشاره شده است و با توجه به آیات قرآن، بسیاری از علمای اهل سنت و شیعه وقوع آن را در میان اقوام گذشته پذیرفته‌اند.که به چند مورد اشاره می‌کنیم:

آیه اول داستان عزیز:

«یا همانند کسی که از کنار یک روستای ویران شده عبور کرد، در حالی که سقف‌های آن فروریخته بود، و مردم آن مرده و استخوان‌ها پوسیده و پراکنده شده بود، با خود گفت: چگونه خدا، این‌ها را پس از مرگ زنده می‌کند. در این هنگام، خدا او را یکصدسال می‌راند، سپس برانگیخت، و به او گفت: (نوایی شنید) چه‌قدر درنگ کردی.گفت: یک روز یا پاره‌ای از روز، به او گفت: نه بلکه یکصدسال درنگ کردی. پس نگاه کن به خوردنی و آشامیدنی خود که همراه داشتی، هیچ‌گونه فرسودگی در آن رخ نداده، ولی به الاغ خود نگاه

کن که چگونه فرسوده و از هم گسیخته شده... که ما تو را نشانه‌ای برای مـردم قـرار دهـیم اکنون به استخوان‌های پوسیده و از هم گسیخته الاغ خـود نـگـاه کـن، تـا چگونـه آن‌هـا را فرآورده استوار می‌سازیم، سپس گوشت بر آن می‌پوشانیم. پس هـنـگامی که این حقایق بـر او آشکار گردید، گفت: هرآینه می‌دانم خداوند بر همه کاری توانایی دارد.» (۱۵)

آیه دوم هفتاد هزار خانوار فراری از طاعون

«آیا ندیده‌ای ـ یعنی ندانسته‌ای ـ گروهی را که از ترس مرگ از خانه‌هـای خـود بیـرون شدند ـ و به بـهـانه بیماری طاعون از شرکت در جهاد خـودداری نمودنـد ـ خداونـد فرمـان مرگ آنان را صـادر نـمـود، سـپـس ـ بر اثر دعای پیغمبری عظیم‌الشان ـ آنان را زنده نمود. خداوند نسبت به بندگان خود بخشاینده است گرچه بیشتر مردم سپاس نمی‌دارند.»(۱۶)

مرحوم کلینی و عیاشی با نقل روایت از امام صادق علیه‌الـسلام آیـه فـوق را مربـوط بـه داستان هفتاد هزار خانوار فراری از طاعون می‌دانند که دچار مرگ ناگهانی شدند، و سپس با دعای حزقیل نبی ـ سومین وصی حضرت موسی ـ زنده شدند. (۱۷)

بسیاری از علمای اهل سنت نیز از جمله طبری، فخر رازی، آلوسی، زمخشری و... دلالـت آیه فوق بر وقوع رجعت را در گذشته پذیرفته‌اند.

آیه سوم ماجرای هفتاد نفر اصحاب موسی علیه‌السلام

«به یاد بیاورید هنگامی را که به موسـی گفتیـد: ایمـان نمـی‌آوریـم، تـا خـدا را بالعیـان ببینیم... پس صاعقه شـمـا را فراگرفت در حالی که نظاره می‌کردید. آن‌گـاه شـما را پـس از مرگتان برانگیختیم باشد تا سپاس‌گزار باشید.»(۱۸)

مفسرین در تفسیر این آیه چنین گفته‌اند که قوم بنی‌اسرائیل صریحاً به موسی گفتند: تا خدا را بالعیان و با همین چشم نبینیم هرگز ایمان نخـواهیم آورد؛ لـذا خـدای متعـال بـرای آن‌که به آنان بفهماند که شما حتی طاقت دیدن برخی از مخلوقـات خداونـد را نداریـد، چـه رسد به این‌که خدای متعال را مشاهده نمایید، صاعقه‌ای بر آنـان فـرود آورد کـه در اثـر آن، همه از پای درآمده و بی‌جان گشتند. حضرت موسـی علیـه‌الـسلام بـرای آن‌کـه بهانـه را از ماجراجویان بنی‌اسرائیل بگیرد، از خدا تقاضای بازگشت آن‌ها را به زندگی کرد و این تقاضای او پذیرفته و آنان دوباره زنده شدند.(۱۹)

آیه چهارم داستان زنده شدن قتیل بنی‌اسرائیل

«بـه یـاد آورید هنگامی که فردی را کشتید و گناه کشتن او را به گردن یکدیگر می‌افکندید، ولی خداوند آن‌چه را پنهان می‌ساختید آشکار می‌سازد. پس فرمان دادیم (تـا گـاوی را کـشته) و قسمتی از آن را به کشته بزنید تا (با اذن خدا) زنده گردد. این چنین است که خداوند مردگان را زنده می‌کند، و دلائل خود را برای شما آشکار می‌سازد، باشد تا اندیشه کنید.»(۲۰)

طبق تفاسیر فردی از بنی‌اسرائیل کشته می‌شود و قاتل او مشخص نمی‌گردد، به گونه‌ای که در میان قبایل بنی‌اسرائیل نزاع در می‌گیرد و هر قبیله‌ای خود را از آن تبرئه می‌کند؛ لذا نزد حضرت موسی علیه‌السلام می‌آیند تا بـین آنهـا داوری نمایـد؛ از جانـب خداونـد فرمـان می‌رسد که گاوی را ذبح نموده و قسمتی از آن را به بدن مـرده بزننـد و ایـن‌چنـین بـه اذن خداوند او زنده شده و قاتل خود را معرفی می‌نماید.(۲۱)

ادله وقوع رجعت

آیات قرآن

آیات متعددی از قرآن بر وقوع رجعت در آینده دلالت می‌کند که به برخی از آیـاتی کـه دلالت روشن‌تری دارد اشاره می‌شود:

آیه اول

«وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیاتِنا»(۲۲)؛ روزی که از هر گروهی دسته‌ای را بر می‌انگیزیم، از کسانی که آیات ما را مورد تکذیب قرار می‌دادند.

بسیاری از مفسرین معتقدند که از ظاهر آیه استفاده می‌شود که حشر در آن روز، غیـر از حشر در روز قیامت است، زیرا حشر در روز قیامت اختصاص به یک گروه از هر امـت نـدارد، بلکه تمامی امت‌ها در آن محشور می‌شـوند و بـه حکـم آیـه«وَ حَـشَرْناهُمْ فَلَـمْ نُغـادِرْ مِـنْهُمْ أَحَداً»(۲۳) حتی یک نفر هم از قلم نمی‌افتد، در حالی‌که طبق آیـه مـور بحـث از هـر امتـی فوجی محشور می‌شود.(۲۴)

علامه طباطبایی برای تأیید مدعای خود از دو آیه بعد این سوره استفاده کـرده و معتقـد

است که قرار گرفتن این آیه و دو آیه بعدش بعد از داستان بیرون شدن دابه از زمین علامت آن است که این حشر قبل از قیامت واقع می‌شود، قیامتی که در چند آیه بعد اوصاف وقایع آن روز را بیان می‌کند، و معنا ندارد که قبل از شروع به بیان اصل قیامت و وقایع آن، یکی از وقایع آن را جلوتر ذکر کند، چون ترتیب وقوعی اقتضاء می‌کند که اگر حشر فوجی از هر امت هم جزو وقایع قیامت باشد آن را بعد از مساله نفخ صور ذکر فرماید، ولی این‌طور ذکر نکرد، بلکه قبل از نفخ صور مساله حشر فوج از هر امتی را آورده، پس معلوم می‌شود این حشر جزو وقایع قیامت نیست.(۲۵)

آیه دوم

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ»(۲۶)؛ شما پنداشته‌اید قبل از آن‌که آن‌چه در امت‌های گذشته واقع شده در شما نیز واقع شود، داخل بهشت شوید.

اگر این آیه را در کنار سخنی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌آله‌وسلم که شیعه و سنی آن را نقل کرده است، قرار دهیم، بحث وقوع رجعت روشن‌تر می‌شود و سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌آله‌وسلم این است که فرمود: «به آن خدایی که جانم به‌دست اوست، که شما مسلمانان با هر سنتی که در امت‌های‌گذشته جریان داشته روبرو خواهید شد، و آن‌چه در آن امت‌ها جریان یافته مو به مو در این امت جریان خواهد یافت، به‌طوری که نه شما از آن سنت‌ها منحرف می‌شوید، و نه آن سنت‌ها که در بنی‌اسرائیل بود شما را نادیده می‌گیرد.»(۲۷)

طبق مضمون آیه و روایت فوق که مورد پذیرش مخالفین رجعت نیز می‌باشد آن‌چه که برای امت‌های گذشته اتفاق افتاده است، برای امت اسلامی نیز رخ خواهد داد، که از جمله آن اتفاقات وقایع مسأله رجعت و زنده شدن مردگانی است که در زمان ابراهیم و موسی و عیسی و عزیر و ارمیا و غیر ایشان اتفاق افتاده و باید در این امت نیز رخ دهد.(۲۸)

آیه سوم

«قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ»(۲۹)؛ در روز قیامت کافران گویند: خداوندا، دو بار ما را می‌راندی و دو بار زنده نمودی، پس اینک

به گناهان خویش گردن نهادیم، آیا برای بیرون شدن از این گرفتاری راه چاره‌ای هست.

برخی از مفسرین با شاهد قرار دادن حدیثی از امام صادق علیه‌السلام که در ذیل این آیه فرموده: «ذَلِکَ فِی الرَّجْعَةِ»(۳۰) این آیه را به بحث رجعت مرتبط می‌دانند(۳۱) برخی دیگر نیز با استفاده از آیات دیگر قرآن بر این باورند که إماته و میراندن در جایی است که حیاتی از قبل وجود داشته باشد، از این‌رو در جایی که حیات سابقی وجود ندارد، موات صدق می‌کند نه اماته، بنابراین قول کسانی که با تمسک به آیه «کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ کُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْیاکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُون»(۳۲)، اماته اولی را همان حالت نطفه بودن و اماته دوم را مرگ پس ازحیات دنیوی و حیات دوم را حیات اخروی تفسیر نموده‌اند، صحیح نیست؛ زیرا در این آیه تعبیر «اموات» به‌کار رفته که با هرگونه حالت فقد حیات موافق است، ولی اماته در صورتی است که از چیزی سلب حیات شده باشد. به‌علاوه، لازمه این فرض این است که انسان سه موت و سه حیات را سپری نماید: موت به معنای فقد حیات پیش از دمیدن روح، موت پس از حیات دنیوی و موت پس از حیات برزخی است.

برخی نیز حیات دوم را در قبر دانسته‌اند در حالی‌که بازگشت در رجعت و نیز حیات برزخی در قبر و به‌طور مطلق پیش از روز رستاخیز برای همه‌کس نیست، بلکه صرفاً برای مؤمنان محض یا کافران محض است و بیشتر مردم طبق آیه «کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ کُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْیاکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُون»(۳۳) پس از حیات دنیوی ، می‌میرند و برای روز رستاخیز زنده می‌شوند. و آیه «أَ فَما نَحْنُ بِمَیِّتِینَ * إِلاَّ مَوْتَتَنَا الْأُولی»(۳۴) نیز مؤید این مطلب است که مومنان در بهشت می‌گویند: مگر نیست که ما دیگر نخواهیم مرد، جز یک مردن نخستین که بر ما گذشت.(۳۵)

روایات اهل بیت علیهم‌السلام

روایات بسیار زیادی از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام در باب رجعت به دست ما رسیده است، که درباره موضوعات مختلف رجعت سخن گفته‌اند. از جمع‌بندی همه‌ی این روایات ـ

که برخی تا ششصد روایت را در کتب روایی خود ذکر نموده‌اند ـ به این نتیجه می‌رسیم که روایات مربوط به اصل رجعت متواتر است، به حدی که مخالفین مسأله رجعت از همان اول این مسأله را از مسلمات و مختصات شیعه دانسته‌اند(۳۶) و علامه مجلسی در ذیل روایات باب رجعت می‌گوید: با توجه به روایات فراوان این باب و همچنین اجماع شیعه در تمام زمان‌ها، به‌نظر می‌رسد که برای کسانی که به گفتار ائمه اطهار علیهم‌السلام ایمان دارند، جای شک و تردید باقی نمی‌ماند که مسأله رجعت، حق است، زیرا روایات وارده در این باب از ائمه اطهار علیهم‌السلام در حد تواتر است و نزدیک به دویست روایت وارد شده است که در این امر صراحت دارند و این روایات را بیش از چهل نفر از بزرگان علما و محدثین عالی‌قدر... در بیش از پنجاه کتاب معتبر روایت کرده‌اند.(۳۷)

ما در اینجا به چند روایت آشاره می‌کنیم:

از امام صادق علیه‌السلام، درباره‌ی آیه «**وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً**»(نمل/۸۳) سوال شد، فرمود: مردم درباره‌ی آن، چه می‌گویند درباره قیامت است. فرمود: آیا در روز قیامت از هر گروهی دسته‌ای برانگیخته می‌شوند و بقیه وانهاده می‌شوند. نه، چنین نیست، این آیه مربوط به رجعت است، اما آیه قیامت آیه **وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً**(کهف/۴۷) است.(۳۸)

امام رضا علیه‌السلام فرمود: «در رجعت، مؤمنانی که قبلاً به مرگ طبیعی از دنیا رفته‌اند، شهید می‌شوند و کسانی که قبلاً شهید شده‌اند به مرگ طبیعی از دنیا می‌روند.»(۳۹)

از امام صادق نقل شده است که فرمود: «رجعت برای همگان و به صورت عمومی نمی‌باشد بلکه مختص مؤمنان خالص و کافران خالص می‌باشد.»(۴۰)

در زیارت جامعه کبیره دوم (مفاتیح‌الجنان) نیز می‌خوانیم: «خداوند مرا از کسانی قرار دهد که پیرو آثار شما هستند و در راه شما قدم بر می‌دارند، و به هدایت شما هدایت می‌شوند و در گروه شما محشور می‌شوند و در رجعت شما بازمی‌گردند و در دولت شما به دولت می‌رسند...»(۴۱)

ریشه‌های ادعای غیر اسلامی بودن خاستگاه رجعت

۱.شبهاتی درباره‌ی مخالفت عقیده رجعت با تعالیم اسلامی

مهم‌ترین این شبهات عبارت هستند از:

شبهه اول: عقیده بازگشت به دنیا پس از مرگ، برای مجازات بدکاران و پاداش دادن به نیکوکاران با طبع دنیا ناسازگار است. خداوند متعال در این زمینه می‌فرماید: «شما پاداش خود را به‌طور کامل در روز قیامت خواهید گرفت آن‌ها که از آتش (دوزخ) دور شده و به بهشت وارد شوند نجات یافته و رستگار شده‌اند و زندگی دنیا، چیزی جز سرمایه فریب نیست.»(۴۲) بنابراین طبق بیان قرآن، دنیا مکانی برای جزای اعمال انسان‌ها نیست و خداوند روز قیامت را برای آن قرار داده است.(۴۳)

نقد: کلمه «وُفُّوْنَ» در آیه به معنای پرداختن به‌طور کامل است و معنای آیه این است که «جزای کامل شما، در قیامت داده می‌شود.»(۴۴)

فخر رازی مفسر بزرگ اهل سنت این معنا را این‌گونه شرح می‌دهد:

«اجر و پاداش کامل فقط در روز قیامت به مکلف می‌رسد زیرا هر منفعتی که در دنیا به مکلف می‌رسد به‌علت این‌که همراه با غم و ترس از پایان یافتن آن است، ناقص است؛ اما پاداشی که در روز قیامت به مکلف می‌رسد لذت و سرور و سعادت و امنیت خالص می‌باشد بنابراین پاداش کامل در جهان آخرت به مکلف می‌رسد. در مجازات نیز همین مطلب صدق می‌کند زیرا رنج در دنیا نیز خالص نیست زیرا همراه با مقداری راحتی و تخفیف است بنابراین رنج خالص فقط در عالم آخرت وجود دارد.»(۴۵)

بنابراین این آیه منافات با رجعت ندارد زیرا از نظر شیعه رجعت برخی از مردگان به دنیا برای این نیست که آن‌ها پاداش یا مجازات کامل خود را در دنیا دریافت کنند، بلکه غرض از رجعت، نشان دادن شکوه اسلام و عزّت مؤمنان و ذلّت کافران و رسیدن افراد رجعت کننده به درجاتی از ثواب و عذاب است و شیعه معتقد است پس از رجعت، قیامت برپا شده و ثواب و عذاب کامل مربوط به قیامت است.

شبهه دوم: عقیده رجعت موجب تضعیف ایمان به روز قیامت است و هدف کسانی که عقیده رجعت را در میان مسلمانان بدعت گذاشتند از بین بردن اعتقاد مسلمانان به قیامت است.(۴۶)

نقد: عقیده رجعت نه تنها منافاتی با اعتقاد به آخرت ندارد بلکه موجب تقویت ایمان به آخرت می‌گردد و این مطلب نه تنها مورد اعتقاد شیعه است بلکه بزرگان اهل سنت هم به آن تصریح کرده‌اند.

فخر رازی که از دانشمندان بزرگ اهل سنت است پس از این‌که در تفسیر آیه: «أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ...»(۴۷) ماجرای مردن هزاران نفر از قوم بنی‌اسراییل و زنده شدن و بازگشت آن‌ها به دنیا را مطرح کرده می‌گوید:

« قوم عرب منکر معاد بودند. اما آن‌ها در موارد بسیاری به نظرات یهودیان تمسک می‌کردند. خداوند متعال با نزول این آیه یهودیان را متوجه این واقعه (رجعت مردگان) که از آن آگاه بودند کرد و آن‌ها هم قوم عرب منکر معاد را از این واقعه آگاه کردند و بدیهی است که منکران معاد با دانستن این واقعه دست از انکار بردارند و به معاد معتقد گردند و این‌گونه از عذاب رهایی یافته و مستحق ثواب گردند بنابراین ذکر این ماجرا (که به رجعت مردگان اشاره دارد) احسان خداوند متعال در حق منکران معاد است.»(۴۸)

۲. عدم وجود دلیل معتبر بر رجعت در منابع اسلامی

یکی از شبهاتی که در رد عقیده رجعت و ادعای خاستگاه غیر اسلامی برای آن مطرح شده است ادعای عدم وجود دلیل معتبر بر وقوع رجعت است.(۴۹)

نقد: همان‌طور که قبلاً اشاره شد اعتقاد به رجعت دارای ادله قوی می‌باشد با قطع نظر از ادله شیعه برای اثبات رجعت حتی با مراجعه به کتاب‌های معتبر حدیثی اهل سنت هم می‌توان برای وقوع رجعت در امت اسلامی دلیل آورد زیرا بر طبق احادیث بسیاری که راویان اهل سنت نقل کرده‌اند هر واقعه‌ای که در قوم بنی‌اسراییل واقع شده است در امت اسلامی هم واقع خواهد شد. (که در قبل توضیح داده شد)

۳. احادیث انکارکننده عقیده رجعت

در حدیثی آمده است عاصم بن ضمره ـ از اصحاب امام علی علیه‌السلام ـ به امام حسن علیه‌السلام گفت: شیعیان می‌پندارند علی رجعت می‌کند. امام حسن علیه‌السلام فرمود: این دروغگویان دروغ می‌گویند اگر ما به این مطلب معتقد بودیم میراث او را تقسیم نمی‌کردیم و زنانش پس از او ازدواج نمی‌کردند.(۵۰)

در این حدیث امام حسن علیه‌السلام ادعای رجعت امیرالمومنین علی‌علیه‌السلام را رد کرده است بنابراین اعتقاد شیعه به رجعت نزد اهل بیت علیهم‌السلام هم مردود است.

نقد:

اولاً بر فرض این‌که این حدیث صحیح باشد ناظر به قول کسانی است که می‌گفتند امام علی علیه‌السلام نمرده بلکه غایب شده و روزی رجعت می‌کند و امام حسن علیه‌السلام با بیان خود، عقیده این گروه را رد می‌کند و شاهد بر این مطلب این است که امام حسن علیه‌السلام فرمود: اگر سخنان آن گروه حقیقت داشت ما اموال امام علی علیه‌السلام را به‌عنوان ارث تقسیم نمی‌کردیم و زنانش بعد از او ازدواج نمی‌کردند.

این مطلب با مراجعه به کتاب‌های کهن تاریخی به اثبات می‌رسد. در گزارش نوبختی درباره عقاید منسوب به این فرقه چنین آمده است:

«پس از شهادت علی علیه‌السلام کسانی که معتقد به امامت او بودند به سه گروه تقسیم شدند. گروهی از آن‌ها گفتند: علی کشته نشده و نمرده و نمی‌میرد و کشته نشود تا این‌که عرب‌ها را با دست خود براند و زمین را که از ستم و بیداد پر شده پر از عدل کند. اینان نخستین گروه در اسلام بودند که پس از پیغمبر، معتقد به توقف بر امامت علی شدند.»(۵۱)

بنابراین امام حسن علیه‌السلام با سخن فوق، این دسته را که منکر شهادت امام علی علیه‌السلام بودند و در نتیجه به امامت ایشان (امام حسن علیه‌السلام) اذعان نکردند دروغگو خوانده و عقاید آن‌ها را رد کرده است نه این‌که در صدد انکار عقیده رجعت باشد زیرا این عقیده، متضمن رجعت امام علی علیه‌السلام پس از شهادت ایشان و قبل از وقوع قیامت است و شهادت آن حضرت را می‌پذیرد.

ثانیاً بر فرض که این حدیث در صدد رد عقیده رجعت که مورد اعتقاد شیعه است، باشد نمی‌توان آن را پذیرفت زیرا طبق بیانات ائمه معصومین هر حدیثی که مخالف با قرآن باشد یا مخالف با سنت پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد ائمه معصوم آن را بیان نکرده‌اند(۵۲) و باید آن را جعلی دانست.

۴. ادعای منشاء یهودی داشتن مذهب شیعه

برخی از نویسندگان اهل سنت رجعت را عقیده‌ای مربوط به یهودیان دانسته و شیعه را به دلیل اعتقاد به آن دارای خاستگاه یهودی معرفی کرده‌اند.(۵۳)

آن‌ها معتقد هستند که فردی یمنی به نام «عبدالله‌بن‌سبا» که یهودی بود در زمان خلافت عثمان ظاهراً اسلام آورد. او به‌منظور آشوب‌گری و فتنه‌انگیزی به شهرهای مختلف مسلمانان سفر کرد و در بین آن‌ها عقاید خاصی از جمله رجعت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را تبلیغ می‌کرد. او می‌گفت: تعجب است که کسی بپندارد عیسی رجعت می‌کند اما رجعت محمد را انکار کند.(۵۴)

طبق این نقل تاریخی عقیده به رجعت در اسلام وجود نداشته و عبدالله‌بن‌سبا یهودی این عقیده را در اسلام بدعت نهاد و مذهب شیعه و عقیده رجعت همگی از بدعت‌های او می‌باشد.

نقد:

الف) نخستین‌بار این نقل تاریخی در کتاب تاریخ طبری (متولد ۳۱۰ هجری قمری) آمده است و همان‌گونه که علامه عسگری (در کتاب عبدالله‌بن‌سباء) با تحقیقات ارزشمند خود اثبات کرده نویسندگان دیگر این نقل تاریخی را از کتاب طبری گرفته و در کتاب‌های خود نگاشته‌اند اما طبری خودش، ماجرای عبدالله‌بن‌سباء و تبلیغ رجعت توسط او را از فردی به نام سیف‌بن‌عمر نقل می‌کند. با مراجعه به کتاب‌های اهل سنت که درباره راویان اظهار نظر کرده‌اند از عدم اعتبار سیف‌بن‌عمر و دروغگو بودن او آگاه می‌شویم. (۵۵)

ب) بر فرض محال که چنین نقل تاریخی در مورد عبدالله‌بن‌سبا و طرح عقیده رجعت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم توسط او صحیح باشد باز نمی‌توان باطل بودن عقیده شیعه

به رجعت را به این دلیل اثبات کرد زیرا اعتقاد شیعه به رجعت به دلیل پیروی از عبدالله‌بن‌سباء یهودی نیست بلکه شیعه به پیروی از قرآن و اهل بیت عیهم‌السلام عقیده به رجعت دارد.

پ اعتقاد شیعه به رجعت با اعتقاد مطرح شده از سوی ابن‌سبا بسیار متفاوت است. با مراجعه به کتاب‌های تاریخی درمی‌یابیم که عبدالله‌بن‌سباء مدعی بود علی علیه‌السلام همان خداست و مردگان را زنده می‌کند او و پیروانش مدعی شدند که علی علیه‌السلام همان امام قائمی است که خروج خواهد کرد، زنده است و نمی‌میرد.(۵۶) اما شیعه بر طبق آیات قرآن و احادیث فراوانی که نقل شده معتقد به رجعت به دنیا پس از مرگ است در حالی که ابن‌سبا به کلی منکر شهادت امام علی علیه‌السلام بود.

۵. احادیث جعلی درباره رجعت

گروهی که به وادی غلوّ افتادند احادیثی را درباره وقایع پس از رجعت جعل کردند که مخالف با آموزه‌های اسلامی بود. وجود این احادیث در میان احادیث رجعت موجب شد که برخی به‌جای این‌که این‌گونه احادیث جعلی را رد کنند، اصل رجعت را که موافق با قرآن و احادیث صحیح فراوان است مورد خدشه و انکار قرار دهند. در اینجا به یکی از این احادیث اشاره می‌کنیم:

در این حدیث یونس بن ظبیان از امام صادق علیه‌السلام این‌گونه روایت می‌کند:

امام حسین علیه‌السلام متصدی حسابرسی اعمال انسان‌ها قبل از روز قیامت است و در روز قیامت فقط فرستادن افراد به بهشت و جهنم انجام می‌شود.

بر طبق این حدیث جعلی، در روز قیامت، حسابرسی اعمال انسان‌ها انجام نمی‌گیرد بلکه حسابرسی اعمال در همین دنیا و قبل از قیامت است و این با مفاد بسیاری از آیات قرآن و احادیث پیشوایان اسلام منافات دارد.

با مراجعه به کتاب‌های رجال (که شرح حال راویان حدیث در آن‌ها آمده است) متوجه این نکته می‌شویم که یونس‌بن‌ظبیان از کسانی است که بزرگان شیعه مانند فضل‌بن‌شاذان او را از دروغ‌گویان مشهور شمرده‌اند و نجاشی نیز او و احادیث منقول از او را نامعتبر می‌داند ابن‌غضائری هم او را دروغ‌گو، جاعل حدیث و اهل غلوّ شمرده است.(۵۷)

پی‌نوشت‌ها:

۱) ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، نرم افزار المکتبة الشاملة.، ج ۲ ، ص۹۲۴
۲) آلوسی بغدای، تفسیر روح المعانی،نرم افزار المکتبة الشاملة، ج۲۰، ص۲۷
۳) ناصر الدین غفاری، اصول مذهب الشیعة الامامیة الاثنی عشریة، نرم افزار المکتبة الشاملة.، ج۲، ص ۹۱۴
۴) ابن منظور، لسان‌العرب، نرم افزار المکتبة الشاملة ، ج۸ ص۱۱۴
۵) سید مرتضی ، رسائل شریف مرتضی، نرم افزار مکتبه اهل بیت، ج۱،ص ۱۲۵
۶) آیت‌الله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، قم، اسراء، ۱۳۷۸،ج۴، ص۵۰۴
۷) سید مرتضی،همان، ج۳، ص۱۳۵
۸) آیت‌الله جوادی آملی، همان،۴، ص۵۰۵
۹) محمد باقر موسوی همدانی،ترجمه المیزان،نرم افزار جامع التفاسیر، ج۲، ص: ۱۶۰
۱۰) محمد باقر موسوی همدانی ،همان، ج۲، ص: ۱۶۰
۱۱) محمد باقر موسوی همدانی، همان، ج۲، ص: ۱۶۱-۱۶۰
۱۲) سوره البقره ، آیه ۲۴۳
۱۳) فخر رازی، مفاتیح الغیب، نرم افزار مکتبة الشاملة،ج ۳، ص ۳۹۶
۱۴) ناصر بن عبد الله بن علی القفاری، همان،ج۲،ص۹۱۰
۱۵) سوره بقره، آیه ۲۵۹
۱۶) سوره بقره، آیه ۲۴۳
۱۷) علامه طباطبایی،المیزان فی تفسیر القرآن، نرم افزار جامع التفاسیر، ج۲، ص: ۲۸۲
۱۸) سوره بقره، آیه ۵۶-۵۵
۱۹) ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، نرم افزار جامع التفاسیر ،ج۱، ص: ۲۵۸
۲۰) سوره بقره ، آیه ۷۲-۷۳
۲۱) ناصر مکارم شیرازی،همان، نرم افزار جامع التفاسیر، ج۱، ص: ۳۰۲
۲۲) سوره نمل، آیه ۸۳
۲۳) سوره کهف، آیه ۴۷
۲۴) علامه طباطبایی، همان، ج۱۵، ص: ۳۹۷، تفسیر المحیط الأعظم و البحر الخضم، ج۱، ص: ۲۹۵ ،تفسیر جوامع الجامع، ج۳، ص: ۲۰۳،تفسیر نمونه، ج۱۵، ص: ۵۴۹ ، تفسیر نور الثقلین، ج۳، ص: ۲۶۵،روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن، ج۳، ص: ۳۳۵،مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج۷، ص: ۳۶۷ ،نرم افزار جامع التفاسیر.
۲۵) علامه طباطبایی، همان ، ج۱۵، ص: ۳۹۷
۲۶) سوره بقره، آیه ۲۱۴
۲۷) بحارالأنوار ج : ۱۳ ص : ۱۸۰

۲۸) علامه طباطبایی ، همان، ج۲، ص: ۱۰۸
۲۹) سوره مومن، آیه ۱۱
۳۰) بحارالأنوار ج : ۵۳ ص : ۵۶
۳۱) البرهان فی تفسیر القرآن، ج۴، ص: ۷۴۹، تفسیر الصافی، ج۴، ص: ۳۳۶
۳۲) بقره ،آیه۲۸
۳۳) بقره آیه ۲۸
۳۴) الصافات ، ۳۷ : ۵۸ و ۵۹
۳۵) محمد هادی معرفت، مقاله « رجعت در اندیشه شیعی»
۳۶) علامه طباطبایی ،همان، ج۲، ص: ۱۰۷
۳۷) بحارالأنوار ج : ۵۳ ص : ۱۲
۳۸) بحارالأنوار ج : ۵۳ ص :۵۱
۳۹) بحارالأنوار ج : ۵۳ ص : ۶۶
۴۰) بحارالأنوار ج : ۵۳ ص : ۳۹.
۴۱) بحارالأنوار ج : ۵۳ ص :۹۲.
۴۲) آل عمران، آیة: ۱۸۵
۴۳) ناصر القفاری، همان ، ج۲، ص۹۱۳
۴۴) علامه محمد حسین طباطبایی، همان، ج۴، ص: ۸۴،
۴۵) فخر رازی، همان،(جامع التفاسیرنور)، ج۹، ص: ۴۵
۴۶) ناصر القفاری، همان، ج۲، ص۹۱۳
۴۷) سوره بقره، آیه ۲۴۳
۴۸) فخر رازی، همان، ج۶، ص: ۴۹
۴۹) ناصر القفاری، همان،ج۲، ص۹۱۰
۵۰) احمد بن حنبل،مسند أحمد، مکتبه الشامله، ج۳، ص۲۸۵
۵۱) الحسن بن موسی النوبختی، فرق الشیعة، ص۲۱-۲۲بیروت الناشر دار الأضواء ۱۴۰۴هـ ـ ۱۹۸۴م
۵۲) شیخ حر عاملی، وسائل‌الشیعة ، نرم افزار جامع احادیث شیعه، ج ۲۷، ص۱۱۱
۵۳) احمد امین، فجر الاسلام، ص ۲۷۶ ، القاهره: المکتبه العصریه للکتابه و النشر
۵۴) طبری ،تاریخ طبری، مکتبة الشاملة،ج۲، ص۶۴۷
۵۵) ابن حجر العسقلانی ،تهذیب التهذیب ، مکتب هی الشامل هی،ج۴، ص۲۵۹-۲۶۰
۵۶) سعد بن عبدالله اشعری قمی، المقالات و الفرق، ص۲۲-۲۳تصحیح محمد جواد مشکور
۵۷) علامه حلی، رجال، ص۲۶۶ (نرم افزار جامع احادیث شیعه)

توکل بر خدا

امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: خداوند به حضرت داود علیه‌السّلام وحی کرد: هر بنده‌ای از بندگانم فقط به من متمسک شود و من نیّت او را صادق بیابم، اگر آسمان و زمین و تمام آن‌چه در آن‌هاست با او در افتند برایش راه گریز قرار می‌دهم. و هر بنده‌ای از بندگانم به کسی جز من متمسک شود و این معنی را در نیّت او بیابم، اسباب آسمانی را از دست او قطع و زمین را زیر پایش سوراخ می‌کنم، و برایم مهم نیست که در کجا هلاک شود.

...و در روایتی دیگر نیز آن‌حضرت می‌فرماید: در کتابی خواندم که خدای تعالی می‌فرماید: قسم به عزت و مجد و جلالم، قسم به رفعتم بر عرش، هر کس به کسی جز من امیدوار باشد امیدش را به یأس مبدل و در بین مردم خوارش می‌کنم، و از مقام قربم طرد و از درجه وصلم دورش می‌سازم، در شدائد به غیر من امید می‌بندد؟ در حالی که شدائد در دست من است؟ به غیر من امیدوار است و در خیالش در دیگری را می‌کوبد در حالی که کلید تمام درهای بسته در دست من است و در خانه‌ام به روی کسانی که مرا بخوانند باز است؟ چه کسی در مهمی به من امید بست که امیدش را قطع کردم؟ من آرزوی بندگانم را نزد خود محفوظ داشتم و آن‌ها به حفظ من راضی نشدند، آسمان‌هایم را از کسانی که از تنزیه من خسته نمی‌شوند پر کردم و به آن‌ها دستور دادم که در به روی بندگانم نبندند و بندگان به قول من اعتماد نکردند، آیا نمی‌داند که هر کس به مصیبتی دچار شود کسی نمی‌تواند خلاصش کند؟ آیا می‌پندارد من که قبل از درخواست عطا می‌کنم ولی با درخواست، جواب سائلم را نمی‌دهم؟ آیا من بخیلم که بنده‌ام مرا بخیل می‌داند؟ آیا جود و کرم از من نیست؟ آیا عفو و رحمت در دست من نیست؟ اگر تمام اهل آسمان‌ها و زمین آرزومند باشند و به هر کدام به قدر آرزوی همه عطا کنم ذرّه‌ای از ملکم کاسته نمی‌شود چگونه کم شود از ملکی که قیّم آن منم؟ پس وای به حال کسانی که از رحمت من ناامیدند، وای به حال کسانی که مراعات مرا نکردند و مرتکب معصیت من شدند.

رساله‌ی لقاءالله ـ آیت‌الله شیخ جواد ملکی تبریزی

پاسخ به سؤالاتی درباره‌ی

عدل الهی

قسمت اول

نویسنده: حجت‌الاسلام سعید حصاری

یک پرسش / ۶۲
معنای عدل / ۶۴
اقسام عدل الهی / ۶۴
عدالت در حوزه آفرینش / ۶۵
عدالت در حوزه تشریع و قانون‌گذاری / ۶۶
عدالت در جزا / ۶۷
اقسام عدل الهی / ۶۸
عدل تکوینی (وجودی) / عدل تشریعی / عدل جزایی
عدل و حکمت / ۶۹
استدلال عقلی بر عدل الهی / ۶۹
شبهات عدل الهی / ۷۰
عدل الهی و مسأله شرور و بلاها / ۷۰
منشأ خطای انسان درباره شبهات عدل الهی / ۷۱
عدم تمایز بین کمال حقیقی و مجازی / عدم توجه به آخرت
فرق‌گذاری بین تفاوت و تبعیض / ۷۲
حقیقت شرور / ۷۳
شرّ امر موهوم و پنداری است / شرّ امری عدمی است / شرّ از لوازم وجود خیر است / ماده، منشأ شر است / شرّ معلول اختیار آدمی است / شرّ نسبی است

پاسخ به سؤالاتی درباره‌ی

عدل الهی

اشاره

عدالت، ریشه در فطرت انسان دارد و هر انسانی به طور فطری تشنه عدالت است و این تشنگی و شیفتگی از اعماق وجود او نشأت می‌گیرد. عدالت قانونی است فراگیر که همه ابعاد زندگی اجتماعی را در بر می‌گیرد و نظام هستی نیز بر محور آن می‌چرخد.

مسأله عدل الهی یکی از اصول بسیار مهم اعتقادی و کلامی است. عدل، همانند توحید، بیانگر یکی از اوصاف الهی است، ولی به دلیل اهمیت وصف ناپذیر آن، جایگاه ویژه‌ای در مباحث اعتقادی و کلامی یافته است. این اهمیت تا آن‌جاست که از عدل به‌عنوان یکی از اصول پنج گانه دین یا مذهب و در کنار اصولی، مانند نبوت و معاد، یاد می‌شود و همواره در طول تاریخ اسلام، بحث‌های فراوانی را به خود اختصاص داده و موجب پیدایش و رشد گرایش‌های ناهمگون اعتقادی در عالم اسلام شده است.

یک پرسش

چرا از میان صفات گوناگون خداوند متعال، تنها صفت عدل در اصول دین ذکر می شود؟

پاسخ: ریشه این بحث را باید در اختلافی جستجو کرد که در گذشته بین شیعه و معتزله از یک طرف و اشاعره از طرف دیگر، در مسئله حسن و قبح عقلی و شرعی، پیش آمد.

اشاعره معتقد بودند که چنانچه خداوند در عالم هستی هرچه را آفریده و بیافریند، نیکو و

زیباست. در عالم تشریع و حکم و فرمان هم، هر امری از ناحیه خداوند صادر شود خوب است و با داوری‌های عقل ناقص بشری نمی توان کار خدا را ارزیابی کرد. می‌گفتند: اگر چنانچه خدا ظالم را به بهشت ببرد و نیکوکار و مومن را به جهنم، باز عین عدالت خواهد بود.

خلاصه کلام این‌که معتقد بودند که عقل، بدون دین نمی‌تواند خوبی و بدی افعال را تشخیص دهد؛ بلکه این امر و نهی الهی است که بدی و خوبی افعال و کردار را مشخص و معین می‌کند.

در نقطه مقابل این تفکر، معتزله و شیعیان قرار داشتند که معتقد بودند عقل به تنهایی می‌تواند اصول و کلیات افعال اخلاقی از جمله خوبی عدل و بدی ظلم را درک کند. به‌عنوان مثال همه عقل‌های فطری ـ حتی عقول انسان‌های بی‌ایمان و کافر هم ـ بدی و زشتی کشته شدن کودک خردسالی توسط یک جنایتکار بی‌رحم را درک می‌کنند. می گفتند: خوبی و بدی معیارهای ثابت و عقلی دارند و خداوند هم هرگز نیکوکار را به جهنم نمی برد؛ چون این مسئله خلاف عقل و حکمت است.

در هر حال این مسئله که بیشتر حول محور عدل و ظلم بود، باعث شد که صفت عدل به صورت ویژه و ممتاز از جمله اصول دین ذکر شود.

شهید مطهری دراین مورد می نویسد:

مسأله «عدالت» دارای اهمیتی خاص و موقعیتی بی‌نظیر است و همین جهت را می‌توان توجیهی فرض کرد برای اینکه علمای اسلامی (شیعه و معتزله، نه اشاعره) عدل را در ردیف «ریشه‌های دین» قرار دهند و دومین اصل از اصول پنجگانه دین بشناسند، وگرنه «عدل» یکی از صفات خدا است و اگر بنا باشد صفات خدا را جزء اصول دین بشمار آوریم لازم است علم و قدرت و اراده و ... را نیز در این شمار بیاوریم. ولی علت اصلی اینکه عدل در شیعه از اصول دین شمرده شد امر دیگر است، و آن اینکه: شیعه با اهل سنّت در سایر صفات خداوند اختلافی نداشتند و اگر هم داشتند مطرح نبود؛ ولی در مسأله عدل، اختلاف شدید داشتند و شدیدا هم مطرح بود بطوری که اعتقاد و عدم اعتقاد به عدل، علامت «مذاهب» شمرده می‌شد که مثلا شخص، شیعه است یا سنّی، و اگر سنّی است معتزلی است یا اشعری.(۱)

معنای عدل

عدل در لغت به معنای راستی و درستی، برابری و انصاف در داوری آمده است.(۲) راغب عدل را به معنای تقسیم کردن به طور مساوی دانسته است.(۳)

و ابن منظور می‌گوید: عدل عبارت است از هر چیزی که در ذهن مردم درست، مستقیم و راست باشد و در مقابل جور قرار دارد.(۴)

در روایتی از امیر المؤمنین علی علیه السلام آمده است: «عدالت عبارت است از وضع و قرار دادن هر شی در جایگاه مناسب آن.»(۵)

اقسام عدل الهی

می‌دانیم که واژه عدل هم در مورد کارهای انسان استعمال می‌شود و هم خداوند متصف به عدل می‌شود.

عدل الهی به این معنا است که همه کارهای آفریدگار عالم اعم از آفرینش دنیا و آن‌چه درآن رخ می‌دهد؛ مانند حوادث طبیعی و همه امور تکوینی و تشریعی و آفرینش جهان روی مصلحت است و همگی حَسن و نیکو است و هرگز کار زشت و قبیح و بیهوده و ظلم و ستم از او صادر نگشته و نخواهد گشت.

به طور کلی، خداوند از دو جهت متصف به عدل می‌شود:

۱. از آن جهت که جهان آفرینش را بر اساس عدل آفریده است، در حدیث نبوی آمده است: «و بالعدل قامت السموات و الارض ـ توسط عدل آسمان‌ها و زمین استوار باقی مانده است.»(۶)

۲. از آن جهت که خداوند قوانین و دستورات عادلانه را وضع نموده و توسط پیامبران به بشر ابلاغ فرموده است.

و مفهوم عدالت در این دو حوزه از یکدیگر متفاوت است، ولی در هر دو حوزه دو پرسش اساسی وجود دارد:

الف) عدالت چیست؟

ب)با چه معیاری می‌توان عادلانه بودن یک آفرینش و قانون را به دست آورد؟

عدالت در حوزه آفرینش

اگر فرض کنید نقاش چیره دستی وجود دارد که درصدد است اثر هنری بدیعی را بیافریند، در صورت فراهم بودن امکانات و وسایل لازم، هنرمند تمام تلاش خود را در جهت آفرینش اثر هنری زیبا و عالی به‌کار می‌بندد و در نهایت، اثر هنری هنرمندانه‌ای می‌آفریند. شما در چه صورت این اثر را متصف به عدل می‌کنید؟

با توجه به این مثال، وقتی ما به رابطه جهان و خداوند می‌نگریم، می‌بینیم جهان اثر خداوند است و خداوند خالق این اثر است و ذات باری تعالی از علم لازم و فراوان جهت ایجاد اثر عالی برخوردار است و قدرت بر ایجاد آن را دارد و یکی از اوصاف او حکمت است، یعنی کارها را در نهایت اتقان و محکمی انجام می دهد، بنابراین از نظر فاعلی، هیچ منع و محدودیتی وجود ندارد، در این که خداوند جهان آفرینش را در نهایت جمال و زیبایی، اتقان و استحکام بیافریند.

با قطع نظر از فاعل، اگر ما به اثر با دقت بنگریم میان اجزای تک تک موجودات طبیعی و میان اشیا و مولفه‌های عالم طبیعت یک نوع تناسب و توازن خاص حاکم است که این توازن و تناسب را آفریدگار جهان عطا کرده است و این تناسب زیبایی خاصی را جلوه‌گر ساخته است.

با توجه به مثالی که در ابتدا اشاره کردیم، مشخص می‌شود که عدل در حوزه جهان آفرینش، عبارت است از موزون بودن و هماهنگی کامل میان اجزا و مؤلفه‌های عالم وجود؛ که این تناسب و توازن از جانب خداوند اعطا شده است، و ما از دو طریق این عدالت را کشف می‌کنیم:

الف) از راه این‌که خداوند علیم و قادر و حکیم است و کارهای خود را بر اساس علم، قدرت و حکمت خود در نهایت احکام و اتقان ایجاد می‌نماید و هیچ منعی از فیض او نیست.

ب) از راه مطالعه آثار و عالم طبیعت که موزون بودن اجزا و مؤلفه‌های عالم طبیعت، برای ما به نحو شهودی معلوم و مشهود است.

البته ممکن است در موارد نادری، برخی از موجودات به کمال شایسته خود نرسد، این امر منافات با عدل ندارد زیرا جهان طبیعت عالم تزاحم است.(۷)

عدالت در حوزه تشریع و قانون گذاری

فرض کنید پدری دارای سه فرزند است یکی از آنان عالم، دانشمند و اهل قلم و کتاب است و دیگری نجار و سومی کشاورز است. اگر شخص ثالثی اموالی را به آنان ببخشد که حاوی قلم، کتاب، آلات نجاری و کشاورزی است و پدر را مسئول تقسیم قرار دهد، که میان آنان عادلانه قسمت نماید. سه فرض در مقام قسمت متصور است:

هر شیء را سه قسمت کند، قلم سه قسمت، کتاب سه قسمت، و هر قسمت را سهم یکی از آنان قرار دهد.

بدون مزیتی، هر کدام از وسایل را به یکی از آنان بدهد.

با توجه به تناسب هر کدام، اشیا را میان آنان تقسیم نماید.. واضح است گزینه سوم عادلانه‌ترین راه قسمت است.

با توجه به مثال فوق، عدالت در حوزه قانون‌گذاری را می‌توانیم این چنین تعریف نماییم: عدالت عبارت است از دادن حقی به ذی‌حق آن. بنابراین، معیار در این عدالت، رعایت حق است. و کسی می‌تواند حقوق انسان و سایر موجودات طبیعی را به خوبی رعایت کند و حق را به ذی‌حق دهد که بر تمامی جنبه‌های وجودی انسان احاطه داشته باشد و از مسیر سعادت و انحطاط بندگانش آگاه باشد، و او خداوند است.

لذا با توجه به این خصوصیات، قوانین خود را وضع می کند، هر چند ممکن است در قوانین او تفاوت هایی به نظر برسد اما این تفاوت، مثل تفاوتی است که در تقسیم اشیاء در مثال فوق وجود داشت، و ناشی از حکمت الهی می‌باشد و تبعیض و ظلمی در کار نیست.(۸)

علاوه بر این که، منشأ ظلم یکی از دو امر است: یا جهل به حق و صاحبان آن است و یا منتفع شدن ظالم از کار خویشتن می باشد و هر دو احتمال در مورد خداوند منتفی است؛ نه او جهل به احکام و حقوق و صاحبان آن دارد و نه انتفاعی در کار است. بلکه او مهربان و رئوف است و لازمه رأفت او این است که قوانینش عادلانه باشد.(۹)

به هر حال ما به عدالت خداوند در حوزه آفرینش و قانون‌گذاری ایمان داریم، نه از آن رو

که با عقل خودمان تک تک موارد آفرینش و قوانین الهی را محک بزنیم، چون عقل ما ضعیف‌تر از آن است که به همه جهان آفرینش و خصوصیات آن و رمز و راز قوانین آگاهی داشته باشد، هر چند موارد جزئی را ادراک می کند، بلکه از آن جهت خداوند را متصف به عدالت می دانیم که او حکیم و رؤوف به بندگان خود می باشد و هر آن‌چه از آفرینش و قانون وضع می‌کند از سر حکمت و رأفت است.

عدالت در جزا

عدالت در حوزه سومی نیز به کار می‌رود و آن عدالت در جزا است. به این مثال توجه کنید: اگر نهادی و یا مقام مسئولی اعلام نماید: هر کسی در مسابقه مقاله نویسی در موضوع خاص و یا شعر و داستان حایز رتبه شود، به عنوان مثال فلان مبلغ، به او پادش داده خواهد شد، بعد چنانچه کسی و یا کسانی واجد شرایط دریافت پاداش شوند و مقام و یا نهاد مسئول، پاداش را نپردازد، آیا این کار عادلانه است؟ واضح است هیچ کسی این عمل را عادلانه ارزیابی نمی‌نماید.

مثال دیگر: اگر انسان باسخاوتی، جمعی را چند روزی میهمان خود قرار دهد و بخشی از اموال خود را در اختیار آنان قرار دهد و از تعدی و تجاوز نسبت به بخشی دیگر آنان را برحذر دارد و در صورت تعدی مجازات خاصی را بر آنان ابلاغ نماید، تردیدی نیست صاحب‌خانه چنین حقی را دارد و در صورت افراط میهمانان حق دارد آنان را بر اساس اعلام و قراردادی که کرده است مجازات نماید و اگر نکند از روی بزرگواری و تفضل است، البته لازم است میان کیفر و جرم تناسبی باشد.

خداوند نیز در مقام پاداش و کیفر عادل است لذا در مقابل اعمال نیک، نیکوکاران آنان را پاداش می‌دهد و بدکاران به سبب کارهای زشت‌شان مستحق کیفر متناسب با جرم‌شان هستند و اگر خداوند عفو نماید منافات با عدل او ندارد، بلکه کار مستحسنی است.(۱۰) این قسم از عدالت در واقع به عدالت در نظام آفرینش بازگشت می‌نماید.

اقسام عدل الهی

۱ـ عدل تکوینی(وجودی): خداوند به هر موجودی به اندازه شایستگی‌های او از مواهب و نعمت‌هایش عطا می‌کند و هیچ استعداد و قابلیتی را، در این حوزه، بی‌پاسخ و مهمل نمی‌گذارد. به دیگر سخن، خداوند متعال به هر یک از مخلوقات خویش، به اندازه ظرفیت وجودی آن، افاضه می‌کند و آن‌ها را به قدر قابلیت و استعدادشان از کمالات بهره‌مند می‌سازد.

۲ـ عدل تشریعی(وضعی): خداوند از یک‌سو، در وضع تکالیف و جعل قوانینی که سعادت و کمال انسان در گرو آن است، فروگذار نمی‌کند و از سوی دیگر، هیچ انسانی را به عملی که بیش از استطاعت اوست، مکلف نمی سازد. بنابراین، شریعت الهی به هر دو معنای یاد شده، عادلانه است.

۳ـ عدل جزایی: خداوند در مقام پاداش و کیفر بندگان خود، جزای هر انسانی را متناسب با اعمالش مقرر می‌کند. بر این اساس، خداوند در مقابل اعمال نیک نیکوکاران، آنان را پاداش می‌دهد و بدکاران را به سبب کارهای زشتشان، کیفر می‌کند.

همچنین، عدل جزایی خداوند اقتضا دارد که هیچ انسانی به سبب تکلیفی که به او ابلاغ نشده است، مجازات نشود. بخشی از این پاداش و کیفر در دنیا و بخش دیگری در آخرت واقع می‌شود. البته با توجه به حقیقت مجازات اخروی و رابطه تکوینی آن با اعمال (که در ادامه به آن اشاره می‌کنیم) عدل جزایی، در نهایت، به عدل تکوینی خداوند باز می‌گردد.

عدل و حکمت

یکی از معانی حکمت، اجتناب فاعل از انجام کارهای زشت و قبیح است و این معنا از حکمت، شامل عدل نیز می‌گردد، زیرا عدالت‌ورزی کاری شایسته و ظلم عملی قبیح و ناشایست است. بر این اساس، می‌توان صفت عدل را یکی از شاخه‌های صفت حکمت به‌شمار آورد. از این‌رو در میان صفات پروردگار دو صفت است که از نظر شبهات و ایرادهای وارده بر آن‌ها متقارب و نزدیک به یکدیگرند: عدالت و حکمت.

منظور از عادل بودن خدا این است که استحقاق و شایستگی هیچ موجودی را مهمل نمی گذارند و به هر کس هر چه را استحقاق دارد می‌دهد و منظور از حکیم بودن او این است که نظام آفرینش نظام احسن و اصلح یعنی نیکوترین نظام ممکن است.

اشکال مشترک در مورد«عدل» و «حکمت» پروردگار، وجود بدبختی‌ها و تیره‌روزی‌ها و به عبارت جامع‌تر «مساله شرور» است. «مساله شرور» را می‌توان تحت عنوان «ظلم» ایراد بر عدل الهی به‌شمار آورد و می‌توان تحت عنوان «پدیده‌های بی‌هدف» نقضی بر حکمت بالغه پروردگار تلقی کرد و از این‌رو است که یکی از موجبات گرایش به مادیگری نیز محسوب می‌گردد.

استدلال عقلی بر عدل الهی

مهم‌ترین مبنای عقلی عدل الهی، اصل حسن و قبح عقلی است. خلاصه استدلال عقلی بر اصل «عدل» این خواهد بود که: در نظر عقل، عدل کاری شایسته و ظلم عملی ناشایست است و خداوند حکیم از انجام کارهایی که عقل ناشایست می‌شمارد، منزه است. پس، خداوند هیچ‌گاه مرتکب ظلم نمی‌شود و تمام افعال او عادلانه است.

البته، متکلمان طرفدار عدل، ادله دیگری نیز ارائه کرده‌اند، ولی به نظر می‌رسد که هیچ‌کدام بدون استفاده از اصل «حسن و قبح عقلی» تمام نیست. برای نمونه گفته شده است: اگر فرض کنیم که خداوند سبحان مرتکب ظلم می‌گردد، با سه احتمال روبه‌رو خواهیم بود: یا این عمل ناشی از جهل است و یا از نیاز سرچشمه می گیرد و یا مقتضای حکمت است. دو احتمال اول به‌وضوح باطل‌اند، زیرا خداوند واجب الوجود و دارای علم مطلق است و لذا جهل او نسبت به ظالمانه بودن فعلی که انجام می‌دهد یا نیازمندی او به انجام آن محال است. احتمال سوم نیز باطل است، زیرا حکمت، مقتضی اجتناب از فعل زشت و قبیح است و از این رو، ممکن نیست موجب ارتکاب ظلم شود.

بنابراین، تمام احتمالات ممکن در باب ارتکاب ظلم از سوی خداوند، باطل‌اند و در نتیجه، ثابت می‌شود که تمام افعال او عادلانه است.

شبهات عدل الهی

اینک پس از مرور کوتاهی در معنا و مفهوم عدل الهی، به طرح و پاسخ برخی شبهات و اشکالات وارده در این زمینه می‌پردازیم.

عدل الهی و مسأله شرور و بلاها

یکی از اشکالات مهمی که بر اندیشه عدل الهی وارد شده وجود شرور در عالم است. این مسئله از دیرباز اندیشه آدمی را به خود مشغول ساخته است. مواجهه آدمی با رخدادهای ناگوار، مصیبت‌ها و نقص‌ها و معلولیت‌ها، انسان‌های سفید و سیاه، زشت و زیبا، دارا و ندار و.... پرسش‌هایی را در ذهن جستجوگر او پدید می‌آورد، پرسش‌هایی که پس از گذشت هزاران سال، هنوز هم ذهن انسان‌ها را به خود مشغول ساخته است و به‌دنبال یافتن جواب آن هستند.

به عبارت دیگر، همه به‌دنبال درک این مطلب هستند که آیا اساساً شرّ در عالم وجود دارد؟ اگر وجود دارد منشأ آن چیست؟ آیا وجود شرور با اعتقاد به اوصافی همچون عدل و حکمت الهی سازگار است؟ آیا می‌توان جهان حاوی شر را بهترین جهان ممکن دانست؟ آیا وجود شرّ با وحدت آفریدگار سازگار است؟

آیا می توان به وجود شر باور داشت و در همان حال خداوند را عادل دانست؟

چگونه خداوند رحیم و خیرخواه وجود شرور را تجویز می‌کند؟ آیا وجود شرّ، نشانه ضعف و عجز خداوند از نابود کردن آن نمی‌باشد؟ و...

این مسأله یعنی رابطه اعتقاد به وجود خداوند با وجود شرور در مباحث فلسفه دین و کلام در غرب مورد توجه ویژه‌ای بوده است. از منظر گروهی از آنان، وجود شرور با برخی اوصاف اصلی خداوند ناسازگار است. حتی دیوید هیوم فیلسوف تجربه‌گرای انگلیسی، از فیلسوفانی است که برای تضعیف پاره‌ای از براهین اثبات وجود خدا، به مسأله شرّ تمسک جسته است، او برهان نظم را مورد خدشه قرار می‌دهد.

هیوم در بخشی از کتاب همپرسه‌ها، تقریری از مسأله شرّ ارائه می‌دهد که اصل آن به اپیکور باز می‌گردد:

«آیا او (یعنی خداوند) می‌خواهد از وقوع شرّ جلوگیری کند ولی نمی‌تواند؟ در این صورت او ناتوان است. آیا قدرت دارد ولی نمی‌خواهد؟ در این صورت، او بدخواه است. آیا او هم قادر است و هم می‌خواهد از شرّ جلوگیری کند؟ در این صورت شرّ از کجا زاده می‌شود؟ و چرا أساساً شوم‌بختی در جهان وجود دارد؟(۱۱)

پیش از بررسی شبهات و ارائه پاسخ این اعتراض‌ها، نخست لازم است به منشأ اصلی این شبهات اشاره کنیم.

منشأ خطای انسان درباره شبهات عدل الهی

دو عامل اصلی باعث به وجود آمدن اشکالات و شبهاتی در این‌باره شده است:

۱) عدم تمایز بین کمال حقیقی و مجازی

کمال حقیقی در واقع، همان تقرب به بارگاه قدس الهی به وسیله ادراکات حضوری و شهودی و متصف شدن به صفاتی قابل اتصاف حق تعالی است. همچنین رسیدن به کمال اخروی و زندگی جاودانه نیز کمال حقیقی به‌شمار می‌رود.

طبق این تفسیر تمامی فضایلی که انسان را به کمال و سعادت و رضامندی الهی می‌رسانند، کمال حقیقی خواهند بود: صفاتی مانند ایمان و تقوا، عمل صالح، خوش اخلاقی، اخلاص، صبر و بردباری و...

ممکن است برخی از دارندگان این فضایل حقیقی و کمالات واقعی، از مال و منال و ثروت دنیوی کم‌بهره باشند، ولی با نگاهی متعالی و حقیقی به کمالات، بسیاری از شبهات و اشکالات قابل حل خواهد شد و نداشتن مال و ثروت و جمال، هوش و استعداد فوق‌العاده، خانواده مرفه و... برایشان معنا نخواهد داشت.

۲) عدم توجه به آخرت

وقتی ما معتقد شدیم که زندگی برتر و بهتری در انتظار ماست و باید از این سرای دنیوی عبور کرده به جایگاه حقیقی برسیم، آن‌وقت تحمل بسیاری از مصایب و آلام راحت‌تر خواهد شد.

زیرا اگر قایل بودیم که دنیایی ورای این عالم وجود ندارد، آن وقت بسیاری از ایرادات و

شبهات عدالت الهی وارد بود. این‌که جنایتکاری، هزاران نفر را بکشد و بعد خود با خودکشی یا مرگ طبیعی و مانند آن از دنیا برود و کیفر رفتار خود را نبیند، قابل هضم و توجیه نخواهد شد.

بنابراین وقتی معتقد شدیم که ورای این عالم، جهانی برتر و زیباتر برای ما آماده شده که از هرگونه عیب و نقص و ضعفی مبراست، آن وقت تحمل هرگونه مشقتی و سختی در جسم و جان و مال، قابل تحمل خواهد شد.

یک نکته کلیدی

فرق‌گذاری بین تفاوت و تبعیض

آن‌چه در آفرینش وجود دارد، "تفاوت" است نه "تبعیض"، و آن‌چه با عدل الهی ناسازگار است، تبعیض است نه تفاوت.

تبعیض، عبارت است از این که در شرایط یکسان و با وجود استحقاق‌ها و شایستگی‌های همسان، میان اشیا یا اشخاص، فرق گذاشته شود؛ ولی تفاوت، عبارت از این است که در شرایط نامساوی و استحقاق‌ها و شایستگی‌های ناهمسان، میان اشیا و اشخاص فرق گذاشته شود؛ به عبارت دیگر، تبعیض از ناحیه دهنده است و تفاوت، از جانب گیرنده.

به عنوان مثال اگر دو ظرف را که هر کدام گنجایش ده لیتر آب دارند، زیر شیر آبی قرار دهیم، ولی در یکی ده لیتر آب بریزیم و در دیگری پنج لیتر، در این‌جا تبعیض صورت گرفته است. منشأ اختلاف میزان آب دو ظرف نیز کسی است که شیر آب را در این دو ظرف باز کرده است.

امّا اگر دو ظرف گنجایش و ظرفیت یکسان نداشته باشند، بلکه یکی گنجایش ده لیتر داشته باشد و دیگری گنجایش پنج لیتر، آن‌گاه هر دو را زیر شیر آب قرار دهیم و در یکی ده لیتر و در دیگری پنج لیتر آب بریزیم، در این صورت، میان این دو ظرف اختلاف هست، ولی منشأ اختلاف، تفاوتی است که خود آن دو ظرف از نظر گنجایش و ظرفیت دارند.

یا به عنوان مثال اگر یک استاد به دانشجویانی که از نظر استعداد و تلاش و درجه علمی در یک سطح قرار دارند، نمره‌های گوناگون بدهد، این تبعیض است و چنین استادی ظالم،

ولی اگر سؤال‌ها برای همه یکسان باشد، ولی بعضی از شاگردان بـه خـاطر اسـتعداد کـم یـا جدّی نبودن در درس نمره کمتر و بعضی به دلیل استعداد بیشتر و کوشش افـزون‌تـر، نمـره بیشتری بگیرند، در این صورت، کار استاد تفاوت هست امّا تبعیض نیست.

در مورد رمز و راز تفاوت‌ها، سخن زیاد است ولی آنچه که یادآوری آن ضروری است ایـن است که باید توجه داشته باشیم که "تفاوت موجـودات، ذاتـی آن‌هـا و لازمـه نظـام علـت و معلول است".

یعنی: جهان هستی با یک سلسه نظام‌ها و قوانین ذاتی و تغییرناپذیر اداره می‌شـود و بـر اساس آن، هر پدیده مقام و مرتبه و موقعیت خاصی دارد که دگرگون‌ناپذیر است.

لازمه "نظام داشتن هستی"، وجود مراتب مختلف و درجات متفاوت برای هـستی اسـت که خاستگاه اختلاف‌ها و تفاوت‌ها است.

تفاوت و اختلاف، آفریده نمی‌شود، بلکه لازمه ذاتی آفریدگان است. پس ایـن پنـدار کـه خدا میان آفریدگان تبعیض روا داشته است، خطا و بی‌اساس است.

آن‌چه با عدل و حکمت الهی ناسازگار است، تبعیض است نه تفـاوت، و آن‌چـه در جهـان وجود دارد تفاوت است نه تبعیض(۱۲)

حقیقت شرور

باید گفت که وجود صفاتی چون قدرت، عدالت، حکمت و علم خداوند، شاهد بر آن است که شرّ واقعی در جهان وجود ندارد. از این‌رو اگر در جهان اموری مشاهده مـی‌شـود کـه بـه ظاهر شرّ به حساب می‌آیند باید توجیه شوند. چون منشأ چنین شرّ و ظلمی، جهل یا عجز و یا نیاز است و هیچ‌کدام از این‌ها در خداوند متعال راه ندارد.

در دعاهای مأثور از معصومین رسیده است: «**وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ، وَ لَا فِي نَقِمَتِكَ عَجَلَةٌ، وَ إِنَّمَا يَعْجَلُ مَنْ يَخَافُ الْفَوْتَ، وَ إِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ، وَ قَدْ تَعَالَيْتَ- يَا إِلَهِي- عَنْ ذَلِكَ عُلُوّاً كَبِيرا** ـ و من دانسته‌ام که در حکـم و فرمانـت سـتمی و در انتقام و به‌کیفر رساندنت شتابی نیست، و جز این نیست که کسی شتاب می‌کند که از فـوت

شدن و وقت‌کار گذشتن بترسد، و ضعیت و ناتوان به‌ستم نیازمند است، و تو - ای خدای من- برتری از این‌که ستم یا شتاب کنی؛ برتری بزرگ.»(۱۳)

برای بازشناسایی حقیقت شرّ توجه به عناوین و دیدگاه‌های متفاوت زیر، ضروری و کارگشا خواهد بود:

الف) شرّ امر موهوم و پنداری است: آن چه که ما آن را شر می‌نامیم، ناشی از عدم درک ما از واقعیت آن امر است. اگر ما به حقیقت آن امر به خوبی آگاه باشیم خواهیم دید که در واقع خیر است. این نظریه در میان مکاتب و آیین‌های فلسفی هند باستان یافت می‌شود.(۱۴)

ب) شرّ امری عدمی است: طبق این دیدگاه که در میان فلاسفه مسلمان رواج دارد، شرّ مساوی با عدم است. یعنی این‌که هر چه در جهان خارج می‌بینیم وجود است و همین وجودات است که مخلوق و معلول ذات حق‌اند. عدمیات مخلوق نیستند، بلکه «عدم الخلق» هستند. ما وقتی به موارد شرّ نگاه می‌کنیم، در همه آن‌ها می‌بینیم که مفهوم شرّ از آن بعد و جایگاهی انتزاع می‌شود که یک نوع «فقدان»، «نیستی» و عدم در کار است. دقیقاً مثل سایه که از فقدان نور به وجود می‌آید.

نتیجه‌ای که از این مسئله می‌توان گرفت آن است که نمی‌توان گفت خداوند عادل، قادر و عالم چرا شرّ را خلق نمود، چون خداوند شرّ را اصلاً خلق نکرده است. زیرا شرّ امر عدمی است و عدم مخلوق نیست. (۱۵)

ج) شرّ از لوازم وجود خیر است: خاستگاه اولیه این نظریه به اندیشه های ارسطو باز می‌گردد و بر اساس تفسیری که در فلسفه اسلامی از این نظریه شده است، موجودات امکانی از پنج حالت بیرون نیستند:

اول) آن‌چه که خیر محض و ناب است.

دوم) آن‌چه که خیرش بیشتر از شرّش است

سوم) آن‌چه که خیر و شرش مساوی است

چهارم) آن‌چه که شرّش بیشتر از خیرش است

پنجم) آن‌چه که شرّ محض است.

ابتدا این مطلب به اثبات می‌رسد که از میان احتمالات پنجگانه، تنها احتمال اول و دوم به واقعیت پیوسته است و سپس روشن می‌گردد که وجود این دو قسم در جهان، امری ضروری است. قسم اول که روشن است اما در مورد قسم دوم گفته می‌شود که اگر خداوند از این قسم از موجودات را به دلیل شر اندک نیافریند خیر فراوانی که ملازم با این شر است محقق نمی‌گردد، حال آن‌که ترک خیر کثیر، خود شرّ بزرگی است که در مقایسه با شر اندک، به مراتب عظیم‌تر است، بنابراین، خودداری خداوند از آفرینش این قسم، از آن‌رو که مقتضی تحقق شرّ بزرگ‌تری است، روا نخواهد بود.(۱۶) البته در جهان آفرینش فقط قسم اول و آخر است که لباس تحقق می‌پوشند.

د) ماده، منشأ شر است: خداوند متعال جهان آفرینش را بر اساس سنن، قوانین و شیوه‌های معینی اداره می‌کند که در آن‌ها هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی رخ نخواهد داد. از سوی دیگر، عوالم‌الکافی (تجرد، مثال و ماده) بر اساس سنخیت این عوالم و مرتبه وجودیشان در نظام هستی، هر یک دارای قوانین و سنن مخصوص به خودند؛ یعنی در عالم ماده احکام و آثار است که در عالم مثال و تجرد نیست و نیز در عالم مثال و تجرد سننی است که در جهان ماده نمی‌باشد. پس اگر عالم ماده باشد ولی اثری از احکام و سنن حاکم بر آن نباشد، عالم ماده دیگر عالم ماده، نخواهد بود. در این عالم ـ برخلاف عالم تجرد که تنها خیر محض است ـ تضاد، تزاحم، محدودیت، زوال و بطلان، غم و شادی و رنج و امید و بالاخره خیر و شرّ وجود دارد.(۱۷)

هـ) شر معلول اختیار آدمی است: کمال آدمی در گرو اختیار او است. و همین اختیار منشأ پیدایش خیر و شرّ می باشد. «انا هدینا، السبیل اما شاکراً و اما کفوراً»(۱۸) و البته جهان با موجودات مختار از جهان خالی از آن‌ها به مراتب کامل‌تر و برتر خواهد بود.(۱۹) و همین کمال خود خیر است.

و) شر نسبی است: وقتی که بارش برف و باران زندگی و رفت و آمد را سخت می‌کند و هنگامی که ساختمان فرسوده‌ای را برای نوسازی ویران می‌کنند و برای رهگذران غیر از گرد و غبار، منفعتی به بار نمی‌آورد بسیاری از مردمان این امور را شر و بلا می‌دانند؛ وقتی اثر آن

برف و باران حیات‌بخش را در نظر بگیریم، یا به جای آن بنای فرسوده، بنای عظیمی که احتمالاً یک بیمارستان عام‌المنفعه است را مشاهد کنیم، تصدیق خواهیم کرد که این حوادث که در یک بررسی کوتاه شر مطلق به نظر می رسیدند، خیر است.

استاد مطهری می‌نویسد:

شرّ نسبی است، زیر پرده هر شرّی خیری نهفته است، خوبی‌ها و بدی‌ها آن‌گونه که جمادات و نباتات از هم جدایند از هم متمایز نیستند، بلکه چنان با هم آمیخته‌اند که گویی با هم ترکیب شده‌اند، البته نه از نوع ترکیب شیمیایی بلکه ترکیبی عمیق‌تر و لطیف‌تر از نوع ترکیب وجود و عدم.(۲۰)

زهر مار آن مار را باشد حیات　　لیک آن مر آدمی را شد ممات

پس بد مطلق نباشد در جهان　　بد به نسبت باشد این را هم بدان(۲۱)

اینک به‌جاست که به برخی دیگر از مصادیق اصلی شبهات وارده پیرامون عدل الهی اشاره کنیم.

آفرینش افراد ناقص‌الخلقه

آفت‌ها، مصیبت‌ها، تفاوت‌ها و ...

آفرینش مرگ

مجازات اخروی و نسبت آن با گناه انسان

عدل الهی و درد و رنج انسان

پذیرش توبه گناهکاران

خداوند چرا بعضی را سیاه و بعضی را به رنگ‌های دیگر آفرید؟

ان‌شاءالله در شماره آینده به پاسخ این شبهات خواهیم پرداخت.

منابع جهت مطالعه بیشتر:

عدل الهی و بیست گفتار شهید مطهری ـ آموزش عقاید آیت الله مصباح یزدی
پاسخ به شبهات کلامی و خدا و مسئله شرّ ، محمد حسن قدردان ملکی
عقاید استدلالی، علی ربانی گلپایگانی ـ آموزش کلام اسلامی، محمد سعیدی مهر
عدل در جهان بینی اسلامی، محمد محمدی ری شهری

پی‌نوشت‌ها

۱) رجوع کنید: مجموعه آثار، ج۱.
۲) المنجد فی اللغة، ماده عدل.
۳) راغب الاصفهانی، مفردات القرآن.
۴) ابن منظور، لسان العرب، ماده عدل.
۵) نهج‌البلاغه، حکمت ۴۳۷.
۶) تفسیر صافی، ذیل آیه ۷ سوره الرحمن.
۷) ر.ک: مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۷۸ ـ ۸۴ .
۸) ر.ک: سعیدی مهر، محمد، کلام اسلامی، قم، موسسه فرهنگی طه، چاپ اول، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۲۸ .
۹) همان، ص ۳۲۹.
۱۰) همان،ج ۱، ص ۳۲۸.
۱۱) نقل از نقد ونظر، سال سوم، شماره ۲ و ۳، ص ۲۰۳.
۱۲) ر.ک: استاد شهید مطهری، مرتضی، عدل الهی، صص ۱۱۹ – ۹۹ .
۱۳) شیخ طوسی، مصباح المتهجدین، ص۱۸۸ـ صحیفه سجادیه دعای ۴۸
۱۴) پلانتینجا، الوین، فلسفه و دین (خدا، اختیار و شر)، ترجمه محمد سعیدی مهر، قم، انتشارات طه، ، ص ۱۷۹ .
۱۵) مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج۱، ص ۱۴۹ .
۱۶) الوین پلانتینجا، فلسفه دین، ص۲۰۲.
۱۷) ر.ک: کاشفی، محمدرضا، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، دفتر اول، خداشناسی و فرجام شناسی، ، ص۵۸ ـ ۵۵ .
۱۸) دهر/۳.
۱۹) ر.ک: الوین پلانتینجا، فلسفه دین، ص۲۰۵ .
۲۰) مطهری، مجموعه آثار، ج ۱ ، ص ۱۵۰.
۲۱) مولوی.

عَنِ النَّبِیِّ ص أَنَّهُ قَالَ

مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً

أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَكْمِلَ الْإِيمَانِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَّرَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ يُزَفُّ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تُزَفُّ الْعَرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ص فُتِحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّةِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِراً أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشَمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار ج۲۳ ص۲۳۳

هر کس بر محبت آل محمّد از دنیا برود شهید مرده.

متوجه باشید هر کس بر محبت آل محمّد بمیرد آمرزیده است توجه کنید هر کس بر محبت آل محمّد بمیرد با توبه از دنیا رفته هر کس بر محبت آل محمّد بمیرد با ایمان کامل از دنیا رفته و هر کس بر محبت آل محمّد بمیرد ملک الموت باو بشارت بهشت میدهد بعد از او نکیر و منکر هر کس بر محبت آل محمّد بمیرد چنان با جلال او را به بهشت میبرند مانند عروسی که بخانه شوهر میرود هر کس بر محبت آل محمّد بمیرد دربی از قبرش به بهشت گشوده می‌شود. توجه کنید هر کس بر محبت آل محمّد بمیرد خداوند قبر او را جایگاه زیارت ملائکه رحمت قرار میدهد هر کس بر محبت آل محمّد بمیرد بر راه و روش پیامبر و جماعت مؤمنین مرده هر کس با کینه آل محمّد بمیرد روز قیامت که می‌آید بر پیشانی او نوشته است: مأیوس از رحمت خداست. هر کس بر بغض آل محمّد بمیرد کافر از دنیا رفته و هر کس بر بغض آل محمّد بمیرد بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

بخش امامت ـ ترجمه جلد هفتم بحار الانوار ج۱ ص۱۶۲

نقش شدائد
در سازندگی انسان

نویسنده: حجت‌الاسلام محمد حسین شمس الهی

راه حل واقع‌بینانه / ۸۰
شرور سه گانه / ۸۲
پاسخ دسته‌ی دوم شرور / ۸۲
کیفیت این دادخواهی / ۸۲
پاسخ دسته‌ی سوم شرور / ۸۳
تقسیم آلام به استحقاقی و ابتدایی / ۸۳
نقش شدائد در تربیت و تکامل انسان / ۸۴
شکوفایی استعدادهای نهفته‌ی انسان / ۸۴
تکامل به وسیله بلا / ۸۵
لطف در شکل قهر / ۸۶
غوطه‌وری در ناز و نعمت و دوری از سختی‌ها عامل ناتوانی / ۸۷
سختی‌های تشریعی و تکوینی / ۸۷
بلا لازمه‌ی ولایت و دوستی / ۸۸
کمال و ارتقاء درجه / ۸۸
محبت الهی / ۸۸
نفی استکبار و ایجاد تذلل درونی / ۸۸
پاکی از گناه / ۸۹
رحمت و عذاب / ۸۹
وسیله‌ی تمایز مومن از کافر / ۸۹
بیدارسازنده و هوشیار کننده / ۹۰
ابزارهای آزمایش خداوند / ۹۰
صبر، تنها راه رویارویی با آلام و مصائب / ۹۰
اهمیت صبر در احادیث / ۹۱

نقش شدائد در سازندگی انسان

راه حل واقع‌بینانه

وجود کژی‌ها و کاستی‌ها و انواع شرور و آلام در کتاب تکوین الهی، در دید نخست، ذهن هر انسانی را آزرده و شبهه‌ها و اشکال‌هایی را متوجه صفت عدالت و حکمت الهی می‌کند؛ او با خود می‌گوید چرا خداوندی که قادر بر همه امور و عالم نسبت به همه چیز و خیرخواه محض است، اجازه داده است که این همه کاستی در ساختار عالم ماده پدید آید؟

از سوی دیگر تقسیم به ظاهر غیر عادلانه خیرات و شرور عالم، ذهن آدمی را آزار می‌دهد؛ او با خود می‌پندارد که اگر انسان‌ها همگی مخلوق الهی‌اند؛ پس چرا هدایای الهی مساوی تقسیم نشده است. گویا در این دنیا سهم برخی، چیزی جز انواع دردها و مصیبت‌های طاقت‌فرسا نیست!

فلاسفه‌ی الهی به چنین شبهه‌هایی پاسخ‌های گوناگونی داده‌اند که که در مقاله قبلی به آن‌ها اشاره شده است. ما در این مجال به دنبال نقد این پاسخ‌ها نیستیم؛ ولی نکته‌ی قابل توجه آن است که ظاهراً نه با «عدمی خواندن شر» رنجِ دردمندان فروکش می‌کند و نه با «ضروری و انفکاک ناپذیر دانستن شرور از خیرات عالم» دور افتادگان از سفره ی فیض الهی، از آن برخوردار می‌گردند.

استاد شهید مطهری(ره) به این نکته توجّه فرموده است:

«کسانی که در پاسخ اشکال شرور، تنها به جنبه لزوم تفاوت در نظام کل توجه کرده‌اند، پاسخشان ناقص است؛ زیرا جزء ناقص حق دارد اعتراض کند که حالا که لازم است در نظام کل، یکی کامل باشد و یکی ناقص، چرا من ناقص آفریده شدم و دیگری کامل؟ چرا کار بر عکس نشده؟ همچنین ممکن است "زشت" اعتراض کند که حالا که لازم است در نظام آفرینش هم زشت باشد و هم زیبا، چرا من زشت باشم و دیگری زیبا؟ چرا کار برعکس نشد؟ وقتی که امر دایر است که یکی بهره وجودی کمتر بگیرد و یکی بهره وجودی بیشتر، چه مرجحی هست که فی‌المثل "الف" بهره بیشتری دریافت دارد و "ب" بهره کمتری؟ علی‌هذا صرف این‌که بگوییم در نظام کل جهان وجود زشت و زیبا، کامل و ناقص توأماً ضروری است اشکال را حل نمی‌کند.»(۱)

لازمه‌ی چنین تحلیلی از فیض الهی، اختصاص غایت ذاتی و عنایت الهی به نظام کلی و عدم التفات به جزء می‌باشد. به این معنی که خداوند متعال با در نظر گرفتن منافع اکثریت، نه تنها از عنایت به سعادت اقلیت ـ بنا بر دیدگاه خوش‌بینانه ـ روی برتافته؛ بلکه زمینه‌ی عذاب جاودانه ی کفار معاند را نیز فراهم آورده است. لازمه ی چنین ایده‌ای نسبت به خداوند نه تنها حذف جزء، بلکه «فداکردن اقلیت برای اکثریت» است که با صفات الهی همخوانی ندارد.

پس باید برای پاسخ به مشکل شرور، راه حل واقع‌بینانه‌ای طرح کرد که افزون بر اتقان و اعتبار عقلی و فلسفی، نه تنها شبهه رنجیدگان و گرفتاران به انواع آلام و مصائب را تبیین و حل و فصل کند، بلکه تصویری از نشاط و حیات ارائه دهد.

این تصویر را نمی‌توان در لابلای کتاب‌های قطور فلسفی یافت؛ بلکه سرچشمه‌های زلال معرفت و دانش کامل قرآن و کلمات نبوی و علوی ما را در رسیدن به آن یاری می‌دهند.

برخی از متکلمان اسلامی با اذعان به وجود شرور تلاش می‌کنند که سازگاری آن‌ها را با صفات کمالی الهی نظیر عدالت و حکمت اثبات کنند. برای این منظور، ایشان اصل «عوض» و «انتصاف» را مطرح می‌کنند.

شرور سه گانه

به‌عنوان مقدمه‌ی بحث باید دانست که ابتدا متکلمان، آلام و شرور عالم را به سه دسته تقسیم می‌کنند:

۱ـ ناگواری‌هایی که پیامد رفتار خود انسان است؛ مثلاً شخصی عمداً دست خود را سوزانده یا جراحتی به خود وارد می‌کند.

۲ـ گرفتاری‌هایی که انسان‌های دیگر ـ با توانی که خدا به ایشان داده ـ برای دیگران پدید می‌آورند.

۳ـ مصیبت‌های طبیعی که خداوند به طور مستقیم آن‌ها را برای امتحان یا به‌عنوان بلا بر انسان‌ها وارد می‌کند. مثل زمین لرزه، سیل، سقوط از ارتفاع، غرق شدن در دریا و ... .

دسته ی اول از شرور نقد و شبهه‌ای بر دین و آموزه‌های آن وارد نمی‌کند تا دین‌مداران در مقام دفع آن برآیند.

سخن درباره‌ی شرور دسته‌ی دوم و سوم است؛ از آن‌جا که شرور دسته‌ی دوم با تمکین خداوند صورت گرفته، همچنین میان شرور دسته ی سوم و خداوند واسطه‌ای نیست، خداوند مسئول شناخته شده و دین‌مداران باید پاسخ‌گو باشند.

پاسخ دسته‌ی دوم شرور

گرچه مسئول مستقیم دسته‌ی دوم شرور و آلام، خود انسان است، ولی قاطبه‌ی متکلمان شیعه و سنّی درباره ی آن‌ها به اصل انتصاف باور دارند که بر اساس آن، خداوند باید دادِ مظلوم را از ظالم ستانده و حق را به حق‌دار برساند. عدالتِ باری‌تعالی اقتضای آن‌را دارد که او در همین دنیا از مظلوم حمایت و ظالم را تنبیه کند؛ و یا آن که داوری درباره‌ی هر دو را به روز رستاخیز حواله دهد؛ از این مسئله به اصل «انتصاف» تعبیر می‌شود.(۲)

کیفیت این دادخواهی

در این‌باره متکلمان دیدگاه‌های مختلفی دارند. برخی معتقدند: خداوند حسنات ظالم را به مظلوم داده و سیّئات مظلوم را به ظالم منتقل می‌کند. برخی نیز بر این باورند که خداوند خود به اندازه‌ای به مظلوم ثواب و اجر اعطا می‌کند که نه تنها ظلمی که در دنیا به او شده جبران شود، بلکه از او راضی و خشنود نیز می‌شود.

متکلمان در این مقوله مباحث بسیار گسترده و ژرفی داشته و شعاع آن را به آلامی که بر

حیوانات وارد می‌شود نیز کشانده‌اند که طرح آن در این مختصر نمی‌گنجد، به هر حال قاطبه متکلمان اسلامی بر جبران حق مظلوم و شخص متألم و مبتلا به شرور و آلام تأکید و اتفاق نظر دارند.

پاسخ دسته‌ی سوم شرور

در این دسته که صدور شرور، بی‌واسطه به خداوند نسبت داده می‌شود، متکلمان اسلامی به طریق اولی قایل به جبران هستند و بر این باورند که خداوند باید در برابر همه‌ی دردها و مصیبت‌هایی که متوجه انسان‌ها می‌شود ـ در دنیا یا آخرت ـ به اندازه‌ای جزا و پاداش دهد تا آن‌ها جبران گردند. از این اصل در اصطلاح کلامی به «عوض» یا «اعواض» تعبیر می‌شود.(۳)

تقسیم آلام به استحقاقی و ابتدایی

علامه حلی (م ۷۲۶ ه. ق) اصل نظریه‌ی «عوض» را به «امامیه» نسبت داده و با تقسیم آلام به استحقاقی و ابتدایی می‌گوید: «*رنج‌هایی که خداوند در حق انسان روا می‌دارد اگر بر وجه انتقام و استحقاق باشد در آن عوضی نیست، اما اگر درد و رنج به صورت غیر استحقاقی باشد حُسن آن منوط به تحقق دو شرط است:*

الف) درد و رنج باید دربردارنده‌ی نوعی مصلحت و لطف ـ چه در حق "متألم" و چه در حق دیگران ـ باشد، وگرنه "عبث" بوده و خداوند از انجام آن منزه است.

ب) باید به شخص دردمند، در برابر درد، عوضی مضاعف داده شود؛ به گونه‌ای که اگر او در انتخاب یکی از دو گزینه ی "عدم درد" و "وجود درد و عوض" آزاد گذارده شود، او دومی را انتخاب کند. وگرنه لازمه‌ی آن ارتکاب ظلم از سوی حق تعالی خواهد بود.»(۴)

با مروری بر آرای متکلمان درمی‌یابیم که ایشان ضمن پذیرش وجود ناملایمات در جهان طبیعت، آن‌ها را چنین توجیه می‌کنند: از آن‌جا که پایان این دردها و غم‌ها به خیر و نفع انسانی ختم می‌شود، در حقیقت نمی‌توان به این امور، شرّ واقعی اطلاق کرد؛ بلکه آن‌ها صرفاً ناملایمت‌ها و ضررهایی هستند که پل ترقی و نیل انسان به سعادت و کامروایی محسوب می‌شوند.

ظاهراً استاد شهید مطهری نظریه‌ی متکلمان ـ مبنی بر عدم توجیه برخی از کمبودها و ظلم‌ها در صورت عدم جبران آن در آخرت ـ را می‌پذیرد و می‌گوید:

«... *در قیامت همه این کسری‌ها و کمبودها تأمین می‌شود.*»(۵)

نقش شدائد در تربیت و تکامل انسان

به این داستان توجه کنید!

روزی سوراخ کوچکی در یک پیله پدیدار شد. شخصی ساعت‌ها به جدال پروانه برای بیرون آمدن از آن سوراخ کوچک نگریست. به نظر می‌رسید پروانه تمام تلاش خود را کرده و دیگر نمی‌تواند ادامه دهد؛ ناگهان پروانه از حرکت باز ایستاد. او تصمیم گرفت پروانه را یاری دهد، پس با قیچی پیله را گشوده و پروانه به آسانی ـ و در حالی که بدنش ضعیف و بال هایش چروک بود ـ از پیله خارج شد. آن شخص در این انتظار بود که بال‌های پروانه باز و محکم شده و از بدن پروانه محافظت کند. اما این انتظار پدید نیامد. پروانه محکوم بود که مابقی عمر خود به خزیدن گذرانده و هرگز توان پرواز نیابد. چیزی که آن شخص با همه مهربانی‌اش نمی‌دانست این بود که محدودیت پیله و تلاش لازم برای خروج از سوراخ وسیله‌ای بود که خدا برای ترشح مایعاتی از بدن پروانه به بال‌هایش قرار داده بود تا بال‌های پروانه تقویت شده و او پس از خروج از پیله بتواند پرواز کند.

شکوفایی استعدادهای نهفته‌ی انسان

قانون و سنت دائمی آفرینش الهی بر آن است که برای شکوفا کردن استعدادهای نهفته‌ی انسان و به فعلیت رساندن آن‌ها و در نتیجه پرورش بندگان، آنان را بیازماید؛ همان‌گونه که فولاد را برای استحکام بیشتر در کوره می‌گدازند تا آب‌دیده گردد، آدمی را در کوره‌ی حوادث سخت، تقویت کرده و او را می‌پرورانند.

قرآن مجید نیز به این حقیقت اشاره داشته و می‌فرماید: «**وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ ما فی صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ ما فی قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُور** ـ و این‌ها برای این است که خداوند، آنچه در سینه‌هایتان پنهان دارید، بیازماید و آن‌چه را در دل‌های شما (از ایمان) است، خالص گرداند و خداوند از آن‌چه در درون سینه‌هاست، با خبر است»(٦).

اگر امتحان و آزمایش در کار نبود کمالات نهفته در درون افراد به صورت گنج پنهانی باقی می‌ماند و خود را نشان نمی‌داد.(٧)

امتحان انسان به سختی‌ها وسیله‌ای است برای تکمیل و تهذیب بیشتر نفس انسان و خالص شدن گوهر وجودی او. سختی‌ها و مشکلات روح را ورزش می‌دهند و نیرومند می‌سازند. بارور شدن وجود آدمی جز در صحنه گرفتاری‌ها حاصل نمی‌گردد. مولوی نقش رنج ها و سختی ها در تکامل انسان و در نتیجه افزایش ارزش او را در سایه همین تحولات چنین بیان می‌کند:

پس زخاکش خوشه‌ها بر ساختند — گندمی را زیر خاک انداختند
قیمتش افزود و نان شد جانفزا — بار دیگر کوفتندش ز آسیا
گشت عقل و جان و فهم سودمند — باز نان را زیر دندان کوفتند (۸)

تکامل به وسیله بلا

شهید مطهری در این زمینه می‌نویسد:

امتحان، معنای دیگری هم دارد و آن از قوه به فعل آوردن و تکمیل است. خداوند که به وسیله بلایا و شداید امتحان می‌کند به معنای این است که به وسیله این‌ها کسی را به کمالی که لایق آن است می‌رساند. فلسفه شداید و بلایا فقط سنجش وزن و درجه و کمیت نیست. زیاد کردن وزن و بالا بردن درجه و افزایش دادن به کمیت است، امتحان نمی‌کند که وزن واقعی و حد و درجه‌ی معنوی و اندازه‌ی شخصیت کسی معلوم شود، امتحان می‌کند یعنی در معرض بلایا و شداید قرار می‌دهد که بر وزن واقعی و درجه معنوی و حد شخصیت آن بنده افزوده شود. امتحان نمی‌کند که بهشت واقعی و جهنم واقعی معلوم شود، امتحان می‌کند و مشکلات و شداید را به وجود می‌آورد که آن که می‌خواهد به بهشت برود، در خلال همین شداید خود را شایسته و لایق بهشت کند و آن که لایق نیست سر جای خود بماند.(۹)

علامه محمد تقی جعفری (ره) نیز در این‌باره می‌گوید:

در راه تکامل شخصیت انسان گرفتاری و ناملایمات بی‌شماری است و برای این که انسان از آزمایش بیرون آید مانند طلا و نقره صاف و خالص از امتحان برآید بایستی بسوزد و بگدازد و کف‌های کالبد مادی و سایر آلایش طبیعی را از خود دور سازد.(۱۰)

لطف در شکل قهر

بسیاری از شدائد، سختی‌ها و بلاها در مسیر زندگی را نباید قهر و خشم خداوند دانست، بلکه به تعبیر شهید مطهری لطف است در شکل قهر، خیر است در صورت شر و همچون کیمیا که فلزی را به فلز دیگر تبدیل می‌کند تبدیل‌گر انسان از پستی به کمال است. خاصیت تصفیه و تخلیص را دارد. زداینده کدورت ها و زنگارها است، چرا که به حکم قانون و ناموس خلقت بسیاری از کمالات در مواجهه با سختی‌ها و شدائد و در میدان مبارزه و پنجه نرم کردن با حوادث و روبرو شدن با بلاها و مصائب حاصل می‌شود، به همین خاطر در احادیث مکرراً آمده است خداوند وقتی کسی را دوست بدارد او را در شدائد و فشارها فرو می‌برد.

از این رو انسان‌های هوشیار که به این اصل و قانون و سنت الهی آشنا هستند در شدائد و فشارها نه تنها زانوی غم بغل نمی‌گیرند، بلکه حداکثر استفاده از این لطف‌های قهر نما و نعمت‌های خداوندی که در ظاهر به صورت نقمت است را می‌برند. حتی به استقبال شدائد می‌روند.

در الدرالمنثور است که ابن‌جریر از ابن عباس روایت کرده که گفت: من پشت سر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) سوار شده بودم، فرمود: ای ابن عباس از خدا به آن‌چه برایت مقدر کرده راضی باش هر چند که مخالف خواسته و آرزویت باشد، برای اینکه مقدرات تو از پیش در کتاب خدا ثبت شده، عرضه داشتم: یا رسول اللّه این در کجای قرآن است، با این‌که من قرآن را خوانده‌ام (چنین چیزی بیاد ندارم؟) فرمود: آیه: «**وَ عَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ، وَ عَسى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ، وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ** ـ بقره ۲۱۶ ـ چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیرِ شما در آن است. و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن‌که شرِّ شما در آن است. و خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید.»(۱۱)

غوطه وری در ناز و نعمت و دوری از سختی‌ها عامل ناتوانی

اگر محنت‌ها و رنج‌ها نباشند، بشر تباه می‌گردد، خداوند می‌فرماید: «**لَقَد خَلَقْنا إلانسانَ فی کبد**: ـ انسان را در رنج و سختی آفریدیم.»(۱۲) ولی باز می فرماید: «**ان مع العسر یسرا** ـ هر سختی آسانی را به همراه دارد.»(۱۳) آدمی باید مشقت‌ها را تحمل کرده و سختی‌ها را بر دوش کشد تا هستیِ لایق خود را بیابد. سختی‌ها و شدائد تازیانه تکامل همه موجودات و بالاخص انسان‌اند.

امام علی‌علیه‌السلام در طی نامه‌ای به عثمان بن حنیف ـ فرماندار بصره ـ می‌فرماید که در ناز و نعمت زیستن و از سختی‌ها دوری گزیدن موجب ناتوانی می‌گردد و زندگی در شرایط دشوار، آدمی را نیرومند و چابک می‌سازد و جوهر هستی او را آب‌دیده و توانا می‌گرداند، در قسمتی از آن نامه آمده است: «درخت بیابانی چوبش سخت‌تر است و درخت‌های سبز و خرم پوستشان نازک‌تر و گیاهان بیابانی شعله آتششان افروخته‌تر و بادوام‌تر است».(١٤)

سختی‌های تشریعی و تکوینی

خداوند برای تربیت و پرورش جان انسان‌ها دو برنامه تشریعی و تکوینی ارائه فرموده که در هر دو، شدائد و سختی‌هایی را گنجانیده است. در برنامه تشریعی، عبادات را واجب کرده و از انجام محرمات نهی فرموده و در برنامه تکوینی به‌منظور امتحان افراد و در نهایت، پرورش و تکامل آن‌ها، مصائب را قرار داده است. روزه، نماز، حج، جهاد و انفاق تکالیفی هستند که انجامشان با شدائدی همراه بوده و صبر و استقامت در راه انجام آن‌ها، تکمیل نفوس و پرورش استعدادهای عالی انسانی را در پی خواهد داشت؛ از سوی دیگر، گرسنگی، ترس، تلفات جانی و مالی شدایدی است که در برنامه‌ی تکوین قرار داده است که به‌طور قهری انسان را در بر می‌گیرد و مایه تربیت و پرورش او می‌گردد.

امام علی‌علیه‌السلام فرموده‌اند: « فردی از شما نگوید: خدایا از فتنه به تو پناه می‌برم، زیرا کسی نیست که در فتنه‌ای نباشد، لکن آن که می‌خواهد به خدا پناه برد، از آزمایش‌های گمراه کننده پناه ببرد».(۱۵)

بلا لازمه‌ی ولایت و دوستی

علامه طباطبایی(ره) می‌فرمایند:

بلایا و محنت‌هایی که اولیای خدا بدان‌ها مبتلا می‌شوند، تربیتی است الهی که خداوند، از طریق آن، وجود آدمی را می‌پرورد و به حد کمال می‌رساند؛ هر چند که بعضی از آن بلاها جهات دیگری نیز داشته باشند، چنان که می‌توان آن را مؤاخذه و عتاب نامید و این خود معروف است که گفته‌اند: **«البلاء للولاء»** *بلا لازمه‌ی ولایت و دوستی است*(١٦)

کمال و ارتقاء درجه

از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که: **«انّ الرجل لیکون له الدرجة عند الله لا یبلغها بعمله حتّی یبتلی ببلاء فی جسمه فیبلغها بذلک** ـ خداوند برای انسان مقام و منزلتی در نظر گرفته است که او با عمل خود بدان نمی‌رسد تا آن که در بدن خود به بلایی گرفتار شود و بدین وسیله به آن مقام رسد.» (١٧)

محبت الهی

از رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که: **«إذا أحبّ الله عبداً ابتلاه فإذا أحبّه الله الحبّ البالغ افتناه. قالوا: وما افتناوءه؟ قال: لا یترک له مالاً و ولداً** ـ هرگاه خدا بنده‌ای را دوست بدارد مبتلایش گرداند و چون فراوان دوستش بدارد او را از آن خود کند؛ عرض کردند چگونه از آن خود می‌کند؟ فرمود: مال و فرزندی برایش نمی‌گذارد».(١٨)

نفی استکبار و ایجاد تذلل درونی

امام علی‌علیه‌السلام در خطبه‌ی قاصعه می‌فرماید: «خداوند بندگانش را با انواع شداید می‌آزماید و با انواع مشکلات دعوت به عبادت می‌کند و به اقسام گرفتاری‌ها مبتلا می‌نماید تا تکبر را از قلب‌هایشان خارج ساخته و خضوع و آرامش را در آنها جایگزین نماید».(١٩)

پاکی از گناه

کردارهای ناشایست در روح و روان انسان اثر می‌گذارد و فطرت پاک او را آلوده می‌سازد. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: «**کَلاّ بَلْ رانَ علی قُلوبهم ما کانوا یَکسِبون** ـ بلکه چیزهایی را که کسب می‌کنند [و کردار ایشان] بر قلب‌هایشان زنگار نشانده است»(۲۰). همچنان‌که آهن زنگ زده در کوره آتش پاک می‌شود، خداوند زنگار ناخالصی‌های قلب و جان انسان را در کوره حوادث و مشکلات پاکیزه می‌گرداند. بدین‌سان گاه خداوند بنده‌ای را که دوست دارد به منظور تخلیص از ناپاکی‌ها، در دریایی از شداید و مشکلات غوطه‌ور می‌سازد، امام کاظم (ع) می‌فرماید: «خداوند در خوشی، نعمت تفضل و در سختی، نعمت پاک شدن می‌بخشد».(۲۱)

امیر موءمنان علی علیه السلام در دعایی می‌فرماید: «**الحمد لله الذی جعل تمحیص ذنوب شیعتنا فی الدنیا بمحنتهم، لتسلم بها طاعاتهم ویستحقوا علیها ثوابها** ـ سپاس و ستایش خدایی را که رنج و گرفتاری پیروان ما را مایه زدوده شدن گناهان آنان در دنیا قرار داد تا با این رنج ها و بلاها طاعاتشان سالم مانده و سزاوار پاداش آن شوند».(۲۲)

رحمت و عذاب

امام رضا(ع) فرمود: «بیماری برای مؤمن مایه‌ی تطهیر و رحمت است و برای کافر مایه‌ی عذاب و لعنت، و بیماری همواره گریبان‌گیر مؤمن است تا آن که دیگر هیچ گناهی در وجود او باقی نماند».(۲۳)

وسیله‌ی تمایز مومن از کافر

امام رضا (ع) در تفسیر آیه «**أَحَسِبَ النّاس أَنْ یُتْرکوا أَنْ یقولوا آمنّا و هُم لا یُفْتَنون وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ** ـ آیا مردم چنین پنداشته‌اند که رها می‌شوند تا بگویند ما ایمان آورده‌ایم و امتحان نشوند؟(هرگز چنین نیست) به درستی که ما امت‌هایی که پیش از این‌ها بودند را به آزمایش و امتحان در آوردیم.»(۲۴)، می‌فرماید: «**یفتنون کما یفتن الذهب یخلصون کما یخلص الذهب** ـ آنان را، همچنان که طلا را، بیازمایند آزموده و همچون زر، سره از ناسره را بپیرایند».(۲۵)

بیدارسازنده و هوشیار کننده

به فرموده‌ی قرآن، انسان هرگاه احساس بی‌نیازی کند؛ طغیان‌گری می‌کند: «...**ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی**»(۲٦) ؛ از این رو گاه خداوند برای تذکر و بیدارباش او را دچار گرفتاری‌ها و مصیبت‌هایی می‌کند.

امام علی‌علیه السلام فرمود: «**انّ الله یبتلی عباده عند الأعمال السیئة بنقص الثمرات وحبس البرکات و اغلاق خزائن الخیرات لیتوب تائب و یقلع مقلع و یتذکر متذکر و یزدجر مزدجر** ـ خداوند بندگان خویش را هرگاه که کارهای بد انجام دهند با کمبود میوه‌ها و جلوگیری از نزول برکات و بستن در گنج‌های خیرات به روی آنان آزمایش می‌کند تا توبه‌گر توبه کند و گنهکار دل از گناه بر کند و پند گیرنده، پند پذیرد و نهی شده (از گناه) باز ایستد».(۲۷)

شهید مطهری درباره‌ی اثر تربیتی ابتلائات الهی می‌نویسد: *سختی و گرفتاری هم تربیت کننده‌ی فرد و هم بیدار کننده‌ی ملت‌هاست؛ سختی، بیدارسازنده و هوشیار کننده‌ی انسان‌های خفته و تحریک کننده‌ی عزم‌ها و اراده‌هاست...* (۲۸)

ابزارهای آزمایش خداوند

دنیا همچون مدرسه‌ای است که همه‌ی دانش‌آموزان آن برای ترقی گریزی از امتحان ندارند، ولی آزمون‌های الهی مانند آزمون‌های مدرسه تنها از یک سنخ (آزمون کتبی یا شفاهی) نبوده و گونه‌های مختلفی داشته و انسان به وسیله‌های گوناگونی آزموده می‌گردد؛ به وسیله ی اموری چون: خیر و شر(۲۹)، زینت های دنیایی(۳۰)، دارایی‌ها(۳۱)، تکالیف الهی(۳۲) کمبودها و کاستی‌ها. (۳۳)

صبر، تنها راه رویارویی با آلام و مصائب:

پایداری در دین و پذیرش حاکمیت حق سبب راهیابی بیشتر و هدایت افزون‌تر و برخورداری از نعمت‌های بسیار مادی و معنوی است و انسان مؤمن هم در حوزه عملکرد شخصی و هم در حوزه فعالیت‌های اجتماعی نیازمند صبر می‌باشد. در تعلیمات اخلاقی و

عرفانیِ ما صبر و شکیبایی و استقامت و پرهیز از جزع و بی‌تابی رکن رکین سعادت و خوشبختی است. قرآن می‌فرماید: «**و ان لو استقاموا علی الطریقه لاسقیناهم ماء غدقا** ـ اگر بر راه رشد استقامت بورزند ما ایشان را آبی گوارا و زیاد می چشانیم.»(۳٤) مراد از طریقه، طریقه یٔ اسلام است و از نظر مفسران بزرگ، استقامت بر طریقه به معنای ملازمت و ثبات بر اعمال و اخلاقی است که ایمان به خدا و آیات او اقتضای آن را دارد و «ماء غدق» به معنای آب بسیار است و بر اساس سیاق آیات، مَثل دانستن جمله «**لاسقیناهم ماء غدقا**» بعید نبوده و توسعه در رزق را می‌رساند.(۳۵)

رهبر معظم انقلاب حضرت آیت‌اللّه خامنه‌ای ـ دامت افاضاته ــ درباره‌ی معنای صبر چنین می‌فرمایند: «بنا بر آن‌چه مجموعاً از روایات به‌دست می‌آید صبر را این‌گونه می‌توان تعریف کرد: مقاومت آدمی در راه تکامل، در برابر انگیزه‌های شرآفرین، فسادآفرین و انحطاط‌آفرین...».(۳٦)

اهمیت صبر در احادیث

حضرت علی‌بن حسین زین‌العابدین علیه‌السلام می‌فرمایند: «نسبت صبر به ایمان مانند جایگاه سر است نسبت به تن، هر که صبر ندارد ایمان ندارد».(۳۷) نیز آمده که: «**مَن لا یُعدُّ الصّبرَ لِنَوائبِ الدَّهرِ یَعجز** ـ هر کس برای رویارویی با سختی‌ها و بلاهای روزگار "صبر" را آماده نکند در می‌ماند.»(۳۸)

علی علیه‌السلام فرموده: «**اَلصَّبْرُ عَوْنٌ عَلی کُلِ اَمْرٍ** ـ صبر به [پیشرفت] هر کاری کمک می‌کند»(۳۹) و نیز می‌فرمایند: «**اِنْ صَبَرْتَ أَدْرَکْتَ بِصَبْرِکَ مَنازِلَ الأبْرارِ** ـ اگر صبر کنی به مقامات ابرار می‌رسی».(۴۰)

امام صادق علیه‌السلام درباره آثار صبر فرمودند: «**اَلصَّبْرُ یُظْهِرُ ما فی بَواطِنِ الْعبادِ مِنَ النُّورِ وَالصَّفاءِ، وَالْجَزَعُ یُظْهِرُ ما فی بَواطِنِهِمْ مِنَ الظُّلْمَةِ وَالْوَحْشَةِ** ـ صبر، نور و صفای درون بندگان را آشکار می‌سازد، و ناشکیبایی تاریکی و تنهایی درون آنها را پدیدار می‌کند.» (٤۱)

پی‌نوشت‌ها:

۱) مرتضی مطهری، عدل الهی، انتشارات اسلامی قم، ۱۳۶۱، ص ۱۵۲.
۲) برای مطالعة بیشتر: المغنی فی ابـواب التوحیـد و العدل، ج۱۳ ص۵۲۶ ـ الیاقوت فـی علـم‌الکـلام ص ۴۹ ـ الـذخیرة فـی علـم‌الکـلام ص۲۴۲ ـ قواعدالمرام ص۱۲۰ ـ انوارالملکـوت ص۱۳۰ ـ ارشاد الطالبین ص۲۸۵
۳) تمهیدالاصول در علـم کـلام اسـلامی ص۵۰۷ و چندین کتاب دیگر
۴) دلائل‌الصدق، انتـشارات بـصیرتی قـم، ج ۱، ص ۳۶۱.
۵) شهید مطهری، توحید، ص ۳۲۰ و ۳۲۱.
۶) آل عمران/۱۵۴.
۷) استاد سـبحانی، منـشور جاویـد، ج۱، ص ۲۶۲؛ مکارم شیرازی، ناصـر، تفـسیر نمونـه، ج۱، ص ۵۲۸.
۸) مولوی، ۱۹۵/۱
۹) شهید مطهری، مرتضی، بیست گفتار، ص ۱۷۹.
۱۰) علاّمه جعفری، محمـدتقی، شـرح مثنـوی، ج۱، ص ۱۳۶.
۱۱) ترجمه المیزان ج۲ ص۲۸۳
۱۲) بلد/ ۴.
۱۳) الشرح /۶
۱۴) نهج البلاغه، نامه ۳۱
۱۵) نهج‌البلاغه حکمت ۹۳
۱۶) المیزان، ج۱۷ ص۲۸۶
۱۷) محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ماده بلاء.
۱۸) مجلسی، بحارالاءنوار، ج۷۸، ص ۱۸۸.
۱۹) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.
۲۰) مطففین/۱۴.
۲۱) مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۵، ص۲۴۳.
۲۲) محمدی ری شهری،میزان الحکمة، ماده بلاء.
۲۳) مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۸، ص۱۹۳.
۲۴) عنکبوت/۳ـ۲.
۲۵) مجلسی، بحارالانوار، ج ۵، ص۲۱۹.
۲۶) علق/۶و۷.
۲۷) نهج البلاغه، خطبه ۱۴۳.
۲۸) شهید مطهری، مرتضی، عدل الهی، ص ۱۸۱.
۲۹) «وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَیْرِ فِتْنَة».
۳۰) «انّا جَعَلْنا ما عَلی الارْضِ زِینَة لَها لِنَبْلُوهُمْ ایُّهُمْ احسن عَمَلاً».(کهف/۷)
۳۱) «وَ اعْلَمُوا انّما اموالکُمْ وَ اولادکُمْ فِتْنَة».(انفال/۲۸)
۳۲) مائده/۹۴
۳۳) بقره/۱۵۵
۳۴) جن،۱۶/۷۲
۳۵) جن/۱۶
۳۶) سـیدعلی خامنـه‌ای، گفتـاری در بـاب صـبر، انتشارات غدیر، ، آبان ۱۳۵۴، صفحه۱۰۸
۳۷) الأصول من الکافی، باب الصبر، ص ۸۹، ح ۴.
۳۸) أصول کافی، ج ۲، ص ۹۳، ح ۲۴.
۳۹) غررالحکم، حدیث ۷۶۵.
۴۰) همان، ح۳۷۱۳.
۴۱) بحارالانوار، ج۶۸، ص۹۰، ح۴۴

روش‌های عملی، کارا و موثر در

حوزه‌ی تربیت دینی (معنوی)

نویسنده: سیده فرحناز شهروزی

۱ـ تبدیل موقعیت‌های منفی به مثبت، روش و سیرت اسوه‌های ماست/ ۹۵
۲ـ سیر روش، باید از بسیط به پیچیده و از آسان به دشوار و بر اساس ظرفیت و موقعیت متربی باشد / ۹۶
۳ـ اندک تداوم‌پذیر بهتر از فراوان ملال‌آور و خستگی‌زاست / ۹۷
۴ـ به جای وجوه اختلاف، به وجوه مشترک و مورد اتفاق تکیه کنیم / ۹۷
۵ـ از روش‌های تزریقی و تلقینی محض پرهیز کنیم و فرصت‌هایی برای خودشکوفایی و خودباوری بیافرینیم / ۹۸
۶ـ از روش‌های فعال و پویا به جای روش‌های منفعلانه و ایستا استفاده کنیم / ۹۹
۷ـ روش‌هایی را تعقیب کنیم که به خود ارزشمندی متربی منجر شود / ۹۹
۸ـ در تربیت دینی، از روش‌های ناقص و تکیه بر بعض به جای تکیه بر «کل» بپرهیزیم / ۱۰۰
۹ـ روش‌های تربیت دینی هم مستقیم‌اند و هم غیر مستقیم / ۱۰۰
پی‌نوشت‌ها / ۱۰۲

روش‌های عملی، کارا و موثر در

حوزه‌ی تربیت دینی (معنوی)

اشاره:

به‌منظور ایجاد زمینه لازم جهت تشویق و ترغیب اساتید و مربیان عقیدتی سیاسی بسیج نسبت به امر تحقیق و پژوهش، هر سال فراخوان مقاله با محورهای مختلف صورت می‌پذیرد که تاکنون با استقبال خوب این عزیزان مواجه و آثار قلمی مناسب و درخور توجهی واصل گردیده است.

مقاله حاضر حاصل تلاش یکی از مربیان محترم بسیجی است که در فراخوان سال ۱۳۸۸ به معاونت «تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی سازمان بسیج مستضعفین» ارسال گردید که به جهت دارا بودن نکاتی پیرامون روش‌های عملی در حوزه تربیت دینی منتشر می‌گردد.

به همین بهانه از تمام مربیان و خوانندگان محترم نشریه دعوت می‌شود تا مقالات و آثار قلمی خود را با حفظ جنبه کاربردی و آموزشی به نشانی نشریه ارسال نموده تا پس از بررسی، در صورت همخوانی با اهداف نشریه و برخورداری از کیفیت لازم، در شماره‌های آتی مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

مقدمه

بازنگری در روش‌ها، نقد و تصحیح رفتارها و تأمل و درنگ در باورها و نگرش‌ها، چشم اندازهای روشن‌تری را در عرصه‌ی تربیت دینی فراروی‌مان خواهد گشود. بازنگری، زمینه‌ساز بازآفرینی و بازسازی است و اگر هر از چندگاه چنین مجال و فرصتی را فراهم نیاوریم، ممکن است تغییر رفتارها بسیار دشوار و حتی ناممکن شود و به زبان قرآن، تبدیل به «رین»(۱) شوند؛ یعنی زدودن آن‌ها توان‌سوز و محال باشد. عادت‌ها؛ رفتارهای تکرار و سنگواره شده‌اند که همچون حصارهای بلند و دیوارهای عبوس، فرصت تماشای تازه را از انسان می‌گیرند. روش‌های نامطلوب وقتی مکرر شوند به عادت‌هایی تبدیل می‌شوند که خود بخشی از شخصیت و رفتار را شکل خواهند داد. همین است که امروز و همیشه نیازمند تحلیل و مطالعه‌ی رفتارهای خود هستیم تا مبادا «روش‌های نامحرم» ! در رفتار و پندار ما رسوخ و رسوب یافته باشند و به عادت‌هایی تبدیل شوند که تغییر آن‌ها دشوار باشد.

خاستگاه روش مطلوب، دانش و بینش مطلوب است. روش‌های نامطلوب و زیان‌بار، ترجمان معرفت‌های اندک و ژرف نایافته‌اند. ما امروزه به‌همان اندازه که به استخراج و فهم دانش دینی نیازمندیم، نیازمند کشف و استخراج روش‌های سازنده از متن دین نیز هستیم و در کنار آن به حذف روش‌های ناهمخوان با دین، نیازمندتر. در این نوشتار برآنیم تا در عین نقد روش‌های موجود که آفت‌زا و آسیب‌آفرین‌اند، روش‌های کارا و موثر در حوزه‌ی تربیت دینی را با تکیه بر سیره و روش الگوهای متعالی دینی تحلیل و تبیین کنیم.

۱ـ تبدیل موقعیت‌های منفی به مثبت، روش و سیرت اسوه‌های ماست

هنر انسان‌های بزرگ، تبدیل موقعیت‌های ناگوار و ناخوشایند به فرصت‌هایی صالح و سازنده است. پیشامدهای ناگوار، رخدادهای تلخ و موقعیت‌های رنج‌آور، قفل‌هایی نیستند که درها را به روی ما ببندند یا سدهایی که توقّف آفرین باشند. از این قفل‌ها می‌توان به «کلید» رسید و از این سدها به نیروآفرینی و شکوفایی!

این نکته‌ی بدیع و شگفت را از این آیه‌ی قرآن(۲) باید آموخت که «عسر» با خویش

«یُسر» می‌آورد؛ یعنی هیچ قفلی نیست که با خود کلید نداشته باشد و اگر عمیق‌تر ببینیم هیچ قفلی نیست که خود «کلید» نباشد!

۲ـ سیر روش، باید از بسیط به پیچیده و از آسان به دشوار و بر اساس ظرفیت و موقعیت متربی باشد

روش‌ها باید همخوان با سعه و ظرفیت وجودی مخاطب‌ها باشند. آنان که در مسیر هدایت هستند، هنوز هاضمه‌های مناسب نیافته‌اند؛ به کودکانی می‌مانند که روانی «یُسر» را بر می‌تابند و لقمه‌های درشت و خشن، نیروی حیات را از آن‌ها می‌گیرد. در سال‌های نخستین بعثت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، جامعه هنوز کودک است. لذا می‌بینیم که نخستین سوره‌های نازل شده بسیار آهنگین و متناسب با ظرفیت این کودکان! کوتاه‌اند؛ هم در طول آیات و هم در مجموعه سوره.

در تربیت دینی همواره باید توجه داشت که ظرفیت و کشش، اختلاف استعدادها و تفاوت‌های فردی، نادیده انگاشته نشود، چرا که ما گونه‌گون «**وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْواراً**»(۳) و با زیست‌مایه متفاوت «**نَحْن قَسَمْنا بَيْنَهُمْ مَعيشَتَهُم**»(۴) آفریده شده‌ایم. حرکت باید از یُسر به عُسر یا از ساده به مشکل و پیچیده باشد.

موقعیت‌های گوناگون و جایگاه و شرایط افراد را نباید نادیده انگاشت. امیرالمومنین علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«**وَ مُجْتَنِی الثَّمَرَةِ لِغَيْرِ وَقْتِ إِينَاعِهَا كَالزَّارِعِ بِغَيْرِ أَرْضِهِ** ـ آن که میوه را نارسیده و در غیر زمان موعود بچیند به کشاورزی می‌ماند که زمین دیگری را برای کشت برگزیند.»(۵)

به اقبال و ادبار قلب‌ها نشیب و فرازهای درونی باید توجه داشت؛ زیرا قلب ها، شکفتگی‌ها و گرفتگی‌ها دارند. اگر به خوشایندها و ناخوشایندها و نفرت‌ها و پسندها توجه نکنیم، جریان تربیت، کارا و مؤثر نخواهد بود که امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: « **إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالًا وَ إِدْبَاراً فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ وَ إِذَا أَدْبَرَتْ فَلْيَقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ** ـ قلب‌ها را اقبال و ادباری است؛ هر گاه قلب در حال اقبال (نشاط و سرزندگی) باشد به نوافل (عبادت مستحبی) بپردازید و هر گاه در حال ادبار (بی نشاطی و سستی و زدگی) باشد به همان فرایض (واجبات) اکتفا کنید.»(۶)

باید فرصت داد تا پس از جذب بخشی از داده‌ها به عرضه و القای داده‌های جدید بپردازیم. شتاب‌زدگی در این راه، نتایج وارونه خواهد داد و چه بسا جریان درک و دریافت و حتی ارتباط متربی با مربی و جریان تربیت را قطع کند.

متأسفانه روش‌های ما در تربیت، شتاب‌زده، القای فراتر از توان، تورم در القا و بسیاری اوقات بی‌توجهی به زیر و بم‌های روحی، نشیب و فرازهای روانی و دگرگونی‌های عاطفی ظرفیتی متربی در ضرورت و روند رشد است. شاید تمام سخن را در این آیه بتوان خلاصه کرد که «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها»(۷)

۳ـ اندک تداوم‌پذیر بهتر از فراوان ملال‌آور و خستگی‌زاست

کم نیستند کسانی که انفجاری آغاز می‌کنند و به ناگاه به سکون و سردی می‌گرایند. این که حجم سنگینی از کار را بپذیریم نه هنر است و نه ارزنده و سازنده. روش‌هایی که آهستگی و پیوستگی ندارند سرنوشتشان یأس و گسستگی یا سردرگمی و پریشانی است. در تربیت دینی هر چند باید آرمان‌های بزرگ و متعالی داشت اما در حرکت، باید مسیری مستمر نه منقطع، باری سبک و متناسب با شانه‌ها نه سنگین و توان فرسا به ویژه در آغاز راه برگزید.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرموده‌اند: «عبادت اندک و مستمر بهتر از عبادت زیاد و ناگهانی است (که تداوم نداشته باشد)»

۴ـ به جای وجوه اختلاف، به وجوه مشترک و مورد اتفاق تکیه کنیم

آنان که در نخستین نگاه به دیگران، بر ضعف‌ها، نقص‌ها و «نداشتن‌ها» تکیه می‌کنند، داشته‌ها و قوّت‌ها را نیز حذف خواهند کرد. چه شیوه‌ی ناپسندی است که چونان مگس از همه‌ی یک بدن، زخم آن را جست‌وجو کنیم. روش‌هایی که به جای دیدن قوّت‌ها و توانمندی‌ها بر ضعف‌ها تکیه می‌کنند و سرانگشت اشارت آن‌ها به درّه‌هاست، هیچ کس را به قلّه نخواهند رساند.

در تربیت دینی، حتی با دیدن ضعف‌ها، از قوّت‌ها آغاز می‌کنیم تا به مدد آن ضعف‌ها را بگیریم. این «تغییر نگاه» ضرورت تربیت درست است. به دیگر زبان آن‌گونه که در زبان مردم

رایج است به جای دیدن نیمه خالی لیوان، نیمه پر را ببینیم. دیدن و تکیه بر وجوه اختلاف و افتراق، لجاجت‌ها را بر می‌انگیزد، کدورت‌ها را دامن می‌زند و شکاف‌ها را عمیق‌تر می‌سازد. اگر دعوت قرآن آن است که با سایر ادیان وجه مشترک را که توحید(۸) است بیابیم چرا وجوه مشترک میان خود را که قطعاً بیشتر و عمیق‌تر است نیابیم. ما با هزار دلیل می‌توانیم پیوستگی بیابیم و تنها به یک دلیل گسستگی! و آن یک دلیل دقیقاً بی‌دلیلی است!

نکته‌ای لطیف و گفتنی که از آن نمی‌توان گذشت و در سیره‌ی نبوی و علوی مصادیق گوناگون برای آن می‌توان یافت این است که برای اصلاح رفتار دیگران، روش درست آن است که قوّت‌ها، خوبی‌ها و داشته‌های فرد را به او گوشزد کنیم و کوشش کنیم شکاف‌های شخصیتی او را با همین مصالح پر کنیم یا به تصحیح رفتار او بپردازیم. همراهی و همدلی در آغاز با هر کس، باعث پذیرش می‌شود. اگر از اول او را نفی کنیم باید منتظر نفی گفته‌های خودمان و حتی نفی خودمان باشیم.

این سخن زیبا، رسا و ژرف امیر مؤمنان تمام آنچه را که باید گفت در خویش نهفته دارد که «ضَادُّوا الشَّرَّ بِالْخَيْرِ ـ با بهره گیری از خوبی با بدی‌ها ستیز کنید.»(۹)

۵ـ از روش‌های تزریقی و تلقینی محض پرهیز کنیم و فرصت‌هایی برای خودشکوفایی و خودباوری بیافرینیم

روش‌های تربیتی ما عمدتاً القای یک‌سویه است. دیگران را گوش می‌خواهیم و خود را زبان! روش‌های ما نقاشی و معماری محض است؛ فرصتی برای این که متربی دریابد که خود باید در ساختن خویش، اصلی‌ترین نقش را ایفا کند نمی‌بخشیم. انسان موجودی نیست که با خشت‌های وجودش او را بسازیم بلکه این خشت‌ها خود نیز خویشتن را می‌سازند! روش‌های برخاسته از متن دین، کمک، زمینه‌سازی و هدایت است برای این‌که، متربی خود بیابد که چه کند و آن‌گاه راه را با مدد پاهای خویش طی کند. خداوند پس از مطرح کردن الهام فجور و تقوی به نفس انسانی می‌فرماید: «**قد افلح من زکّیها و قد خاب من دسّیها**»(۱۰) هر که در پاکی نفس کوشید به فلاح رسید و هر که در پلیدی‌اش فرو پوشید تباه و نومید شد. در این

آیات، کوشش و جوشش فرد، اساس رشد و کمال یا سقوط و ضلال معرفی شده است.

اصولاً معنی تربیت، جز این نیست که تمام زمینه‌ها فراهم شود تا فرد، خود را شکوفا سازد. راغب اصفهانی در ذیل واژه‌ی «ربّ»،آن را ایجاد حالتی پس ازحالت دیگر می‌داند تا چیزی به مرز نهایی و کامل کمال خویش دست یابد.(۱۱)

۶ـ از روش‌های فعال و پویا به جای روش‌های منفعلانه و ایستا استفاده کنیم.

آن‌که فعال است می‌آفریند، نو می‌کند و حلاوت و تازگی را همواره در کام دارد و آن‌که منفعل است مقلّد است. در روش فعال، نبض و مهار موقعیت‌ها به‌دست ماست و در روش منفعلانه ما مقلّدیم، آن‌که منفعلانه عمل می‌کند، همواره منتظر است ببیند دیگران چه می‌کنند تا چه کند. انفعال، کسالت و خمیازه می‌آورد و خستگی و زدگی، و روش فعال سرزندگی، پویایی، شگفتی و شکفتگی.

۷ـ روش‌هایی را تعقیب کنیم که به خود ارزشمندی متربی منجر شود

روش‌هایی که درآن‌ها تخریب، تحقیر، شکنندگی و خوارکنندگی باشد روش‌های فرعونی‌اند. فرعون به تعبیر قرآن، خود را بر می‌کشید «**إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْض**»(۱۲) و دیگران را فرو می‌شکست «**یَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُم**»(۱۳) باور دادن به دیگران، شرط باروری است. اگر انسان توانایی‌های خویش را بشناسد به عظیم‌ترین و بایسته‌ترین شناخت، دست یافته است. روش‌های ما باید چشم‌ها را به معادن عظیم نهفته در درون بگشاید. آنان که خود را می‌یابند و به توانایی‌های خود ایمان می‌آورند در گذار از بحران‌ها و عبور از مشکلات، موفق‌تر خواهند بود. بزرگ‌ترین مانع تحقق خلاقیت همین است که فرد بگوید: من نمی‌توانم، من ابتکار ندارم، من توانایی حل مشکلات را ندارم. روش‌های درست تربیتی می‌کوشند تا این تصویرهای تار و خاکستری را بزدایند و باور و حرکت و عزم و اراده ببخشند. آیا گران‌بهاترین گوهر «**دَفَائِنَ الْعُقُول**»(۱۴) که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بعثت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را برای دست‌یابی به آن می‌داند همین درک خود ارزشمندی و باور توانایی نیست؟

در برخورد یا مراجعه‌ی افرادی که دچار مشکل شده‌اند، نخستین گام آن است که وی

دریابد، خود می‌تواند گره‌گشای مشکل خویش باشد. باید دریابد که توانایی‌های پنهان و خداداد او کم نیستند. انسان، اگر ارزش‌ها و سرمایه‌های خویش را باور کند و به سر انگشتان گره‌گشای خویش ایمان بیاورد به بالاترین شناخت دست یافته است. هرگز نباید فضایی آفرید که فرد خود را ناتوان، بی‌ارزش و حقیر ببیند. حتی پس از گناه، لغزش و خطا، نباید سرزنش‌های مکرر به نفی خودارزشمندی شخص بیانجامد که به تعبیر امام هادی علیه‌السلام «مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنْ شَرَّه ـ آن‌که برای خویش ارزشی قایل نباشد از شر او ایمان مباش»(۱۵)

و امیرمؤمنان علیه‌السلام فرموده است: «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَتُه ـ هر کس کرامت نفس داشته باشد، شهوات و تمایلات نفسانی اش نزد او خوار و حقیر است.»(۱۶)

۸ـ در تربیت دینی، از روش‌های ناقص و تکیه بر بعض به جای تکیه بر «کل» بپرهیزیم

ایمان به بعض و کفر و نادیده گرفتن بعض دیگر دین، ضایعه‌ساز و خیانت به دین است. برخی روش تربیت را فقط «رحمت و محبت» می‌بینند و گروهی فقط «غلظت و شدت». هر یک از این روش‌ها «بعض» دین‌اند نه همه آن.(۱۷) ترس از اتهام یا خوشایندی این و آن نباید مانع طرح کلیت دین شود. دین ما تنها مهرورزی و لطف و لبخند نیست. اخم و ترش‌رویی و حتی خشونت هم هست. این دین بر خلاف آنان که تصویری خشن و تند و قهرآمیز از آن می‌سازند؛ دارای رحمت، عفو و... نیز هست.

اما این هر دو با هم همراهند. در روش تربیت دینی فرزندان برای انجام فرایض، هم دعوت به لطف و محبت و مهربانی و هدیه دادن است و هم در شرایطی خاص، توبیخ و برخورد و حتی تنبیه بدنی!(۱۸)

۹ـ روش‌های تربیت دینی هم مستقیم‌اند و هم غیر مستقیم

دیرگاهی است که در همه‌ی محافل و مجامع آموزشی و حتی حوزه‌های آموزش دینی، توصیه و دعوت محض به بهره‌گیری از روش‌های غیر مستقیم و تخطئه روش‌های مستقیم، جاری است.

شاید کثرت به‌کارگیری روش‌های مستقیم یا استفاده‌ی ناروا و نابه‌جا از روش‌های مستقیم، این تخطئه و موضع‌گیری را باعث شده باشد. این محاکمه و حتی ستیز با روش‌های مستقیم تا بدان‌جا پیش رفته است که واژگان مقدس، محوری و روشی قرآن چون موعظه، نصیحت، تذکر و... به ضد ارزش تبدیل شده‌اند. افراط و تفریط در دو قلمرو روش‌های مستقیم و غیرمستقیم از آفت‌ها و آسیب‌های روشی در حوزه‌ی تربیت دینی است. روش‌های مستقیم به همان اندازه که روش‌های غیر مستقیم، کارآ و مؤثرند می‌توانند کارا و مفید و مؤثر باشند. در سیره‌ی نبوی و علوی و روش‌های بزرگان ما چه در گذشته و چه حال استفاده از هر دو روش دیده می‌شود. در قرآن گاه با بهره‌گیری از مثال و قصه و گاه کاملاً مستقیم، آموزش‌ها عرضه می‌شود. در حقیقت روش‌هایی که با واسطه ابزار و با بهره‌گیری از واسطه‌هایی چون عمل کردن، موقعیت‌آفرینی، فضاسازی و... عرضه می‌شوند روش‌های غیرمستقیم‌اند.

وضو گرفتن امام حسن و امام حسین علیهماالسلام و آموزش به پیرمرد برای تصحیح وضوی خود غیرمستقیم است اما آیا همه‌ی آموزه‌های دینی چنین‌اند؟ موعظه‌ها و نصایح ائمه و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را چگونه باید تلقی کرد؟ برخی خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام جز در قالب شیوه مستقیم توجیه‌پذیر نیستند. به هر حال نباید پر رنگ کردن روش‌های غیرمستقیم به تخطئه‌ی روش‌های مستقیم منجر شود. چه بسا گاه روش‌های مستقیم، کاراتر و مؤثرتر از روش‌های غیر مستقیم باشد و فضا و شرایط ایجاب کند که از این روش‌ها استفاده کنیم. مؤمن با «بصیرت» خویش باید دریابد که کدام روش، متناسب با کدام موقعیت است.

آن‌چه آمد تنها نقد برخی روش‌ها و شیوه‌های موجود در نظام تربیتی ماست. بی‌شک مطالعه‌ی ژرف‌تر و گسترده‌تر روش‌های ما، حفره‌ها و دره‌هایی هراس‌انگیزتر را فراروی‌مان خواهد نمود. بازیافت این ضعف‌ها و کوشش در تصحیح، اصلاح و بهسازی روش‌ها، رسالت و مسئولیت امروز و هماره‌ی ماست.

پی‌نوشت‌ها

۱) مطففین / ۱۴ (کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون)
۲) ان مع العسر یسرا (انشراح/ ۶)
۳) نوح/ ۱۴
۴) زخرف/۳۲
۵) نهج البلاغه،ترجمه محمد دشتی ص۵۰
۶) نهج‌البلاغه، ترجمه‌ی فیض‌الاسلام، ص ۱۲۳۴
۷) بقره/۲۸۶
۸) آل‌عمران /۶۴
۹) غررالحکم ج ۱ ص۳۴
۱۰) شمس / ۹ و ۱۰
۱۱) المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۸۴
۱۲) قصص/ ۴
۱۳) همان منبع
۱۴) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱، ص ۳۳. (یُثِیرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُول)
۱۵) تحف العقول ص ۳۶۲
۱۶) غررالحکم، ج ۲ ص۲۱۰
۱۷) افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض (بقره/ ۸۵)
۱۸) در آیات و روایات گاه روش تربیتی زدن و تنبیه بدنی مطرح شده است. این موضوع تنها در قلمرو مجازات‌های حکومتی نیست که در روابط خانوادگی نیز مطرح است. در سوره ی نساء آیه ۳۴ در مورد همسر نافرمان و « ناشز» می‌فرماید : « فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُن »، یعنی سه مرحله را طی کنید ؛ نخست نصیحت و موعظه کنید. اگر نپذیرفت با جدا کردن بستر ایجاد فرصت تنهایی که شاید تأمل کند و متنبه شود او را آگاه و بیدار سازید و اگر نه از روش تنبیه بدنی بهره بگیرید. (البته معلوم است این خود حدی و قواعدی دارد). در نظام تربیت دینی گاه نیز برای تنبیه فرزندان به ویژه در قلمرو عبادت این گونه روش‌ها پیش‌بینی شده است.

حکمت و دلیل

احکام

نویسنده: حجت‌الاسلام رضا اخوی

چند نکته / ۱۰۵
فلسفه احکام / ۱۰۷
اقسام فلسفه احکام / ۱۰۹
دو تعبیر، دو معنا / ۱۱۰
علل احکام / حکمت احکام / تفاوت حکمت و علت
مصادیقی از فلسفه و حکمت احکام / ۱۱۲
حکمت وجوب نماز / ۱۱۲
حکمت وجوب غسل جنابت / ۱۱۳
فلسفه حرمت مسکرات / ۱۱۴
فلسفه حرمت گوشت خوک / ۱۱۴

حکمت و دلیل احکام

اشاره

تاریخ پرداختن به فلسفه و علل و حکمت احکام به قرن دوم هجری، یعنی همزمان با انتقال حکومت اموی به عباسی و جابه‌جایی قدرت در زمان مامون باز می‌گردد.

حکومت اسلامی در دوران امام صادق و امام رضا علیهماالسلام از نظر جغرافیایی، گسترش یافت و فرهنگ و اندیشه اسلامی با فرهنگ‌های جدیدی رویارو شد. در آن دوره، یک نهضت علمی، فکری، فرهنگی بزرگ به راه افتاد و نحله‌ها و مذهب‌هایی در اصول و فروع دین پدید آمد.

همچنین شور و اشتیاق مسلمانان برای فهم و تحقیق در مسائل دینی و ظهور افکار انحرافی و افراد منحرف و زندیق، زمینه را برای پرسش از احکام شرعی و عقاید فراهم کرد؛ از این‌رو امامان معصوم علیهم‌السلام و شاگردان ایشان به نقد افکار انحرافی و دفاع از حقایق و معارف دینی پرداختند.

در این میان، سؤال‌هایی نیز از محضر مبارک ائمه اطهار علیهم‌السلام در باب فلسفه احکام پرسیده شده است و ایشان به این پرسش‌ها پاسخ داده‌اند.

شیخ صدوق؛ محدث بزرگ شیعی با تألیف «علل‌الشرایع» سعی کرده است که این روایات را جمع‌آوری کند و به بحث از علل و فلسفه احکام بپردازد.

چند نکته

۱ـ آنچه نیازمند دقت و تأمل است این که: علت اساسی همه‌ی احکام اطاعت از مولی است. کسی شک ندارد که بنده باید مولی را اطاعت کند و از فرمان او سرپیچی نکند. این نوع نگاه به تعبد از فرامین الهی تعبیر می‌شود که قاعده‌ای عقلی و عقلایی است. و به تعبیری دلیل انجام بایدها و نبایدها اطاعت از خداست و آن‌چه به جز این از دلایل احکام شمرده می‌شود اغلب حکمت‌های آن است و دلیل نیست. و یک حکم ممکن است صدها حکمت داشته باشد ولی دلیل اصلی تنها یکی است و آن اطاعت از مولاست.

به عبارت دیگر انسان مسلمان باید اصول دین را از راه تحقیق به‌دست آورد یعنی برای خودش دلایلی داشته باشد تا در توحید، نبوت، امامت، عدل و معاد به یقین برسد و ملاک، رسیدن به یقین است هر چند دلایلی که او آن‌ها را قبول می‌کند بسیار ساده باشد. پس از قبول اصول، در فروع باید تقلید کرد و برای انجام اعمال دانستن دلیل و فلسفه احکام ضروری نیست، ولی دانستن حکمت‌های انجام اعمال از این نظر که یقین انسان را افزایش داده و به استحکام پایه‌های ایمان کمک می‌کند، مفید و بلکه لازم است.

مثال: خوردن گوشت خوک حرام است و امروزه متوجه شده‌اند که گوشت خوک دارای اشکالاتی است که با پختن هم از بین نمی‌رود و حکمت نخوردن گوشت خوک وجود ضررهایی است که مصرف آن برای انسان دارد ولی دلیل نخوردن آن اجرای دستور خداوند است و اگر روزی در علم توانستند این اشکالات را از بین ببرند باز هم خوردن گوشت خوک حرام است چون دستور خداوند است.

درباره‌ی مثالی که به آن اشاره شد توجه به این نکته نیز مهم است که ممکن است اشکالات دیگری وجود داشته باشد که در آینده مشخص شود.

نکته اینجا است که اگر ما بندگی خالق مهربان و حکیم خود را پذیرفتیم، دیگر چون چرای ما در حکم او جای ندارد. البته بعد از تعبد در مقابل اوامر و نواهی الهی، دانستن فلسفه احکام مهم است، چرا که این آشنایی باعث دین‌داری همراه با بصیرت می‌شود که بسی ارزش‌مندتر و استوارتر است.

۲ـ شاهدیم که هرچه پیشرفت علم و تأملات فکری بیشتر می‌شود، جهل بشر بیشتر آشکار می‌گردد و قوانین ساخت بشر، همواره دست‌خوش تغییر و تحول است و هنوز بسیاری از مجهولات بشر برای او کشف نشده است و همه این‌ها به‌دلیل محدودیت انسان‌ها در همه اعصار و زمان‌ها است و این که انسان محدود نمی‌تواند به مصالح و مفاسد واقعی خود پی‌ببرد.

۳ـ خدای متعال ما را آفرید و بهتر از هر کس به ساختار روحی و جسمی و صلاح و فساد ما آشناست و هر آن‌چه که در کمال ما و دوری از فساد و انحطاط ما دخیل است، به ما عنایت فرموده.

۴ـ هدف از خلقت بشر تکامل و سعادت و خوشبختی اوست و به همین جهت خداوند قوانین و مقرراتی وضع کرده و پیامبران و انبیاء معصوم و مصون از خطا و انحراف را نیز جهت ابلاغ این قوانین به سوی خلق فرستاده است.

۵ـ تمام آن‌چه در شریعت اسلام آمده، علت، مقصود، حکمت و هدفی دارد، آن‌چه خدا بدان امر یا از آن نهی کرده است یا حلال و حرام شمرده؛ همگی دارای مقاصد و غایاتی است و اهل علم باید در جست‌وجوی این مقاصد برآیند و در حد فهم خود آن را درک و اثبات و برای مردم بیان کنند.

۶ـ خداوند متعال برای این‌که بشر را به یک سلسله مصالح واقعی که سعادت او در آن است برساند، یک سلسله امور را واجب یا مستحب کرده و پاره‌ای از کارها را منع نموده است که آن حکمت‌ها، مطابق با مصالح حقیقی انسان می‌باشد، به نحوی است که اگر عقل انسان به آن‌ها آگاه گردد همان حکم را می‌کند که شرع کرده است.

۷ـ اسلام در اساس قانون‌گذاری، روی عقل تکیه کرده است، یعنی عقل را به‌عنوان یک اصل و به‌عنوان یک مبدأ برای قانون به رسمیت شناخته است و لذا فقها این مطلب را به‌عنوان یک مطلب مورد اجماع و اتفاق قبول کرده‌اند.

فلسفه احکام

مطالعه متون اسلامی، قرآن و احادیث معصومین علیهم‌السلام نشانگر آن است که در قرآن به چند نمونه از این‌گونه سؤال‌ها و به فلسفه احکام اشاره شده است و پیوسته اصحاب ائمه علیهم‌السلام از احکام و فلسفه آن به کرات از ایشان سؤال کرده‌اند.

در مورد فلسفه و حکمت احکام الهی تذکر چند نکته ضرروی است:

الف) بر اساس نظریه صحیح و درست که فقهاء و دانشمندان شیعه بدان معتقدند، احکام خداوند بر اساس مصالح و مفاسد است؛ یعنی اگر انجام عملی دارای منفعت مهم و حیاتی است، آن عمل واجب خواهد بود یا اگر منفعت آن حیاتی نباشد آن عمل مستحب است؛ و اگر انجام عملی، دارای ضرر خطرناک و مهلک باشد، انجام آن حرام؛ و اگر ضرر آن خطرناک و مهلک نبوده، مکروه است؛ و در صورتی که منفعت یا ضرر آن غالب نباشد و مساوی باشد آن عمل مباح است؛ البته منظور از منفعت و ضرر صرف منفعت و ضرر مادی نیست بلکه به معنای عام و گسترده است که به جامعیت و گستردگی ابعاد وجودی انسان می‌باشد.

ب) هرچند اصل کلیت این قاعده که احکام الهی بر اساس مصالح و مفاسد است، قطعی و یقینی است ولی کشف مصالح و مفاسد در جزئیات و مصادیق، بسیار مشکل است. چون اولاً: نیازمند داشتن امکانات وسیع، در ابعاد مختلف علمی است. و ثانیاً: بشر هر قدر از نظر علم و صنعت پیشرفت کند، باز معلومات او در برابر مجهولاتش، قطره‌ای است در برابر دریا. قرآن نیز می فرماید: «جز اندکی از دانش به شما داده نشده است.»(۱)

و شاید یک علت عدم بیان علت و فلسفه ی تمام احکام، از سوی اولیاء الهی دین، این بوده که بیان تمام اسرار احکام برای انسان‌هایی که بسیاری از حقایق علمی هنوز برایشان کشف نشده، مانند گفتن معما است، که چه بسا موجب تنفر شنوندگان گردد، امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «مردم، دشمن آن چیزی هستند که نمی‌دانند»(۲) لذا اولیاء الهی در حد فهم انسان‌ها به بعضی از فلسفه‌ها و حکمت‌های احکام اشاره نموده‌اند.

نتیجه اینکه: تمام دستوراتی که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آورده است، قطعاً دارای فوائد و مصالح و مفاسدی است که رهرو را به سعادت و کمال خواهد رساند و هدف از

دین و شریعت، آراستگی انسان‌ها به خوبی‌های و اجتناب از زشتی‌ها است و این هدف با عمل به شریعت به دست می‌آید، حتی اگر افراد فلسفه و حکمت احکام را ندانند. لذا مشروط ساختن اطاعت و پیروی از احکام شرعی، به پی بردن به اسرار و فلسفه احکام، سخنی ناروا و بیجا خواهد بود.

احکام و مقررات دینی نسخه‌هایی است که پیامبران الهی و پیشوایان دین از طرف خدا برای بشر آورده‌اند تا سعادت و خوشبختی آنان را از هر جهت تأمین نمایند. بدیهی است وقتی اعتقاد داشته باشیم که احکام از علم بی‌پایان خدا سرچشمه گرفته و به حکمت و لطف و مهربانی خدا ایمان داشته باشیم، نیز بدانیم که پیامبران خدا در تبلیغ و رساندن احکام به هیچ نحو گرفتار خطا و لغزشی نمی‌شوند، یعنی به معصوم بودن آن‌ها معتقد باشیم؛ در این صورت با کمال جدّیت و بدون هیچ اضطراب در عمل کردن به دستورهای دینی می‌کوشیم و هیچ نیازی نمی‌بینیم از خصوصیات فلسفه احکام و مقرراتی که قرار داده شده است سؤال نماییم، زیرا می‌دانیم هر چه مقرر شده به خیر و صلاح ما بوده و انبیای الهی در بیان احکام اشتباهی نکرده‌اند.

حال اگر کسی در وجود خدا، یا در دانش و حکمت او، یا در حقانیت انبیا و معصوم بودن آنان تردید داشته باشد، لازم است قبل از این سؤال، در اصل اعتقاد به خدا و صفات او و درباره‌ی حقانیت انبیا و صفات آنان بحث و تحقیق کند. بنابراین کسانی که پایه توحید و اصول عقاید خود را محکم ساخته‌اند تردیدی نخواهند داشت که تمام احکام و مقررات و دستورهای اسلامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از طرف خدا آورده است، دارای مصالح و فوایدی می‌باشد. چنین افرادی همیشه در صدد پیروی از دستورهای الهی هستند و دانستن و ندانستن جزئیات فلسفه احکام، در روحیه آن‌ها اثری نخواهد داشت.

حضرت رضا(ع) می‌فرماید: «ما می‌بینیم که خدای متعال چیزهایی را حلال کرده که مردم در زندگی و ادامه آن به آن چیزها نیازمند هستند و برای آنان مصلحت و فایده‌ای دارد، اما چیزهایی را حرام کرده که علاوه بر این که مورد نیاز بشر نیست موجب فساد و فنا و نیستی او می‌باشد.» (۳) و امام صادق علیه‌السّلام فرمودند: «هیچ حکمی در اسلام تشریع نشده، مگر به سبب حکمتی».(۴)

اقسام فلسفه احکام

احکام از حیث ذکر فلسفه آن‌ها و یا درک عقل بشری به چهار قسم تقسیم می‌شوند.

الف) احکامی که از اول فلسفه آن بر همه آشکار بوده و مردم همه به تناسب معلومات خود چیزی از آن درک می‌کردند مانند، تحریم دروغ، خیانت، تهمت، قتل نفس، سرقت و امر به عدالت، نیکی به پدر و مادر و... منتها برای این که مردم را به صورت عمومی موظف به انجام آن‌ها کنند شکل تشریعی به آن بخشیده‌اند.

ب) احکامی که فلسفه آن بر توده مردم آشکار نبوده و در متن قرآن و روایات اشاراتی به آن شده است؛ مثلاً شاید مردم آن عصر از فلسفه سه‌گانه روزه (اخلاقی، اجتماعی، بهداشتی) با خبر نبوده‌اند، لذا در قرآن در یک جا اشاره به تأثیر اخلاقی آن کرده و می‌فرماید: «**لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**»(۵) و در جایی دیگر امام صادق(ع) می‌فرماید:«**لیستوی به الفقیر و الغنی**»؛ برای اینکه فقیر و غنی در آن یکسان گردند.(۶) و در مورد دیگر حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «**صُومُوا تَصِحُّوا**» «یعنی روزه بگیرید تا سالم گردید».(۷) که اشاره به فلسفه بهداشتی روزه دارد.

ج) احکامی که با گذشت زمان پرده از فلسفه و اسرار آن‌ها برداشته شده و بشر با پیشرفت علم به آن‌ها دست یافته است، مثل اثرات زیان‌بار و سنگین مشروبات الکلی که هم به روح و جسم هر انسان و هم بر اجتماع اثرات منفی دارد و یا زیان‌های اخلاقی، اقتصادی رباخواری که بر هیچ‌کس پوشیده نیست.

د) احکامی هم هست که نه در آغاز، فلسفه آن‌ها روشن بوده و نه در متون چیزی درباره آن‌ها گفته شده و نه پیشرفت علم در کشف آن‌ها ثمری داشته، مانند تعداد رکعات در نمازها و این که واقعاً چه سری در به‌جا آوردن نماز به این‌گونه هست، یا حد نصاب اجناس نه‌گانه زکات و یا بعضی از مناسک حج در این سری قرار دارند.

امیرمؤمنان علیه‌السلام در این‌باره فرموده‌اند: «خداوند از بیان چیزهایی ساکت ماند و بیان نکرد و این کار از روی فراموشی نبوده، شما نیز (هر جا که خدا ساکت مانده) خود را به مشقت نیاندازید.»(۸)

دو تعبیر، دو معنا

همانگونه که اشاره شد در فلسفه احکام دو تعبیر ذکر شده است:

الف) علل احکام: که در واقع فلسفه تشریع احکام همان عللی است که بعضاً برای آن ذکر می‌شود (به جز علت اصلی)؛ یعنی این‌که با رفع این علت، وجوب و حرمت حکم مربوطه نیز برداشته می‌شود.

ب) حکمت احکام: که آن‌چه در بعضی روایات و یا به حکم عقل در بعضی از احکام به عنوان فلسفه احکام ذکر شده غالباً از این باب است که این‌طور نیست که با رفع این حکمت‌ها وجوب و حرمت احکام برداشته شود؛ مثلاً در بیان فلسفه احکام روزه روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کنند که «تا ثروتمندان و مستمندان یکسان زندگی کنند» و ثروتمندان از حال مستمندان آگاه شوند و به کمک آن‌ها بشتابند. قطعاً تمام فلسفه روزه به این ختم نمی‌شود؛ چون در روایات دیگری سلامتی و صحت و تقوی و... نیز جزء فلسفه روزه شمرده شده است و ضمن این که مثلاً اگر استواء و یکسانی فقیر و ثروتمند برداشته شود (روزی بیاید که همه یکسان باشند، روزه برداشته نمی‌شود؛ چون علت تمام روزه این نکته که ذکر شد نیست، بلکه یکی از حکمت‌های آن است).

تفاوت حکمت و علت

احکام الهی یک حکمت دارند و یک علت، ما دسترسی به علت احکام نداریم، مگر این که علت آن‌ها توسط پیامبر یا ائمه معصومین علیهم‌السلام بیان شده باشد. اما اگر علت حکمی را بیان نکرده باشند، هر چه در مورد خوبی و مصلحت یک حکم مقبول بدانیم، از نوع حکمت است نه علت.

بنابراین علت همواره با حکم است، گرچه برای ما معلوم نباشد؛ ولی حکمت‌ها در بیشتر موارد، با احکام حاضرند، اما از توجیه همه موارد اجرای حکم، عاجزند.

به تعبیر دیگر: فرق علت و حکمت یک حکم در این است که با وجود علت تامّه همواره معلول و حکم موجود است و با رفتن علت، معلول هم از بین می‌رود. اما حکمت این‌گونه نیست. بعضی حِکَم ممکن است در مواردی باشند و در موارد دیگری نباشند، بعضی

حکمت‌ها شاید بدیل یکدیگر باشند، گاهی چند مصلحت بر روی هم موجب ایجاد یک حکم می‌شوند و از مجموعه مصالح یا مفاسد یک حکم ممکن است ما برخی را بدانیم و بعضی را درک نکنیم. در نتیجه اگر یکی از حکمت‌های یک حکم در جایی نبود، ممکن است حکمت دیگری در آن‌جا مورد نظر خداوند باشد. یا به‌جای حکمت الف و ب، حکمت ج و د در برخی موارد تأثیرگذار باشند. لذا اگر در بحث فلسفه احکام، برای یک حکم شرعی یک یا چند حکمت شمرده شد، نباید اشکال کرد که چرا در فلان مورد این حکمت وجود ندارد، اما باز حکم عمومیت دارد. برای این‌که شاید مصالح دیگری موجود باشد و جایگزین آن شوند که ما از آن‌ها بی‌خبریم. اساساً بحث از حکمت‌ها و مصالح برای اطلاع و بصیرت بیشتر از رموز و اسرار قوانین دینی است نه برای پذیرش و ردّ یا نقد آن‌ها. شیخ صدوق در کتاب شریف توحید، ضمن نقل روایت مفصلی، گفت‌وگوی ابن‌ابی‌العوجاء را با هشام‌بن‌حکّم، یکی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام بیان می‌کند. ابن‌ابی‌العوجاء که دهری زیرک و پر جدال زمان امام صادق و امام باقر علیهماالسلام بود، به این شخص اعتراض کرد که در آیات کتاب شما تناقض وجود دارد.

هشام پرسید: تناقض در کجا است؟ او گفت: در این‌جا که در یک آیه قرآن می‌گوید که اگر مردان بخواهند بیش از یک زن اختیار کنند، تا چهار زن را می‌توانند به عقد دائم خود درآورند، ولی به شرط آن که عدالت را رعایت کنند. آن‌گاه در آیه دیگر می‌گوید که شما هرچه کنید، نخواهید توانست بین همسران خود عدالت برقرار کنید؛ ولی تلاش کنید که همه میل و توجهتان را به یکی معطوف ندارید، آن‌چنان که دیگری رها و مانند زن بدون شوهر بماند.

به بیان دیگر، یک جا به‌طور ضمنی می‌گوید: مردانی هستند که عدالت بورزند و در جای دیگر تصریح می‌کند که کسی نمی‌تواند در موضوع مورد نظر، عدالت را رعایت کند.

هشام درمانده شد و به خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید و چاره خواست. حضرت فرمودند: هریک از دو حکم، متعلق خاصی دارد. آن‌جا که عدالت را بر مرد واجب می‌کند، مرادش عدالت در ادای حقوق واجب، مانند نفقه است و آن‌جا که از آن نفی می‌کند، مرادش عدالت در تقسیم محبت است.(۹)

در مقابل، گاهی نیز ائمه علیهم‌السلام از تفحص درباره‌ی حکم منع کردند؛ مانند گفت‌وگویی که بین امام و ابان‌بن‌تغلب درباره‌ی دیه عضو درگرفت. راوی از امام درباره‌ی دیه قطع انگشت می‌پرسید که تا قطع سه انگشت، دیه مرد و زن مساوی است؛ ولی در انگشت چهارم، دیه زن نصف می‌شود. راوی با تعجب علت را پرسید و آن را با سه حکم قبل مقایسه کرد. امام با قاطعیت او را از قیاس و استدلال‌های غیرقطعی ذهنی، که راه به جایی نمی‌برد، منع کرده و فرمودند: «**يَا أَبَانُ إِنَّکَ أَخَذْتَنِی بِالْقِيَاسِ وَ السُّنَّةُ إِذَا قِيسَتْ مُحِقَ الدِّينُ** ــ ای أبان تو مرا با قیاس مأخوذ داشتی، در حالی که سنّت چنانچه با قیاس سنجیده شود دین نابود خواهد شد.».(۱۰)

مصادیقی از فلسفه و حکمت احکام

این بحث را با ذکرچند نمونه از روایات و پاسخ‌های مرتبط با فلسفه و حکمت احکام به پایان می‌بریم.

حکمت وجوب نماز

هشام‌بن‌الحکم، چنین نقل می‌کند: «درباره حکمت وجوب نماز از حضرت امام صادق علیه‌السلام سؤال کردم و به محضرش عرض کردم چگونه خداوند، نماز را واجب ساخته است با این‌که این عبادت، مردم را از برآوردن نیازمندی‌هایشان بازمی‌دارد و بدن‌هایشان را به رنج می‌اندازد؟!»

حضرت فرمود: «در آن، اسرار و عللی است. توضیح آن، این است که اگر مردم به حال خود واگذارده شده بودند و فقط کتاب خدا در دستشان باقی می‌ماند، حالشان همچون حال مردمان اوّل می‌شد؛ زیرا آنها دین را اخذ کردند و مردمانی را هم به کیش و آیین خود فرا خواندند و با آن‌ها به مقاتله نیز پرداختند؛ ولی پس از رفتن از این دنیا، اسمشان از یادها رفت. خداوند تبارک و تعالی اراده کرده است که دین، آیین و امر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فراموش نشود و بدین سبب، نماز را بر امتش واجب کرد. مردم در این نماز، هر روز، پنج‌بار با صدای بلند نام پیامبر را می‌برند و با انجام افعال نماز، خدا را عبادت می‌کنند. بدین ترتیب از آن حضرت غافل نمی‌شوند و وی را فراموش نمی‌کنند و در نتیجه ذکر او کهنه نمی‌شود.»(۱۱)

همچنین امام رضا(ع) در پاسخ به رمز واجب شدن نماز، چنین مرقوم فرموده است: «علت واجب شدن نماز امور ذیل است: اقرار به ربوبیت حق عزوجل و خلع انداد و اضداد، ایستادن در مقابل جبار جل جلاله با حالتی خوار و نیازمندانه، خضوع و اعتراف به گناه و درخواست عفو از آن‌ها، گذاردن صورت در هر روز، پنج بار روی خاک برای تعظیم و بزرگ‌داشت حق عزّوجل، متذکر خدا بودن و فراموش نکردن او، خاشع و خاضع بودن در مقابل حضرتش، راغب و طالب بودن در زیادی دین و دنیا، انزجار از غیر خدا و مداومت به ذکر حق عزوجل در شب و روز تا بدین ترتیب، بنده؛ سید، سرور، مدبر و خالق خود را فراموش نکرده و طغیان نکند. فایده به یاد پروردگار بودن، آن است که شخص، از معاصی منزجر می‌شود و از انواع فساد کناره می‌گیرد.»(۱۲)

حکمت وجوب **غسل جنابت**

به‌طور کلی فلسفه غسل، نظافت بدن است که لزوم آن بر هیچ کس مخفی نیست. در علل‌الشرایع و عیون اخبارالرضا علیه‌السلام از امام هشتم علیه‌السلام نقل شده است که ایشان در پاسخ به محمدبن‌سنان درباره‌ی فلسفه این‌کار فرمودند که غسل،سبب پاکیزگی جسمی و روانی است. در حدیثی از حضرت رضا(ع) چنین نقل شده است:

«مردم به انجام غسل جنابت امر شده‌اند؛ اما امر نشده‌اند که پس از قضای حاجت (توالت رفتن)، غسل کنند؛ در صورتی که آن (خروج مدفوع) نجس‌تر و پلیدتر از [خروج منی و] جنابت است؛ [دلیل غسل نکردن برای خروج مدفوع آن است که] جنابت از ذات انسان حادث و از همه بدن خارج می‌شود؛ اما مدفوع آدمی از ذات انسان به وجود نمی‌آید و جز این نیست که غذا از مجرایی، وارد [معده] می‌شود و از مجرای دیگری خارج می‌شود.»(۱۳)

یافته‌های دانشمندان این دوران نیز مؤید چنین امری است که در فرمایش امام علیه‌السلام اشاره شده است. طبق تحقیقات، در بدن انسان، دو سلسله اعصاب خودمختار وجود دارد که تمام فعالیت‌های بدن را کنترل می‌کنند. این اعصاب عبارتند از: اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک. این دو رشته اعصاب در سراسر بدن انسان و در اطراف تمام دستگاه‌های داخلی و خارجی گسترده شده‌اند. وظیفه اعصاب سمپاتیک، تند کردن و به

فعالیت واداشتن قسمت‌های مختلف بدن و وظیفه اعصاب پاراسمپاتیک، کند کردن فعالیت آن‌هاست. در واقع، یکی نقش گاز اتومبیل و دیگری، نقش ترمز را دارد. تعادل این دو دسته اعصاب سبب می‌شود دستگاه‌های بدن، به‌طور متعادل کار کنند.

گاهی جریان‌هایی رخ می‌دهد که این تعادل را بر هم می‌زند؛ از جمله این جریان‌ها مسئله شهوت یا اوج لذت جنسی است که معمولاً مقارن خروج منی صورت می‌گیرد.

در این موقع، سلسله اعصاب پاراسمپاتیک بر اعصاب سمپاتیک پیشی می‌گیرد و تعادل به شکل منفی به هم می‌خورد. این موضوع، ثابت شده است که از جمله اموری که می‌تواند اعصاب سمپاتیک را به کار وا دارد و تعادل از دست رفته را تأمین کند، تماس آب با بدن است. از آن‌جا که تأثیر شهوت بر تمام اعضای بدن به طور محسوسی دیده می‌شود و تعادل این دو دسته اعصاب در سراسر بدن به هم می‌خورد، دستور داده شده است که پس از آمیزش جنسی یا خروج منی، تمام بدن با آب شسته و در پرتو اثر حیات‌بخش آن، تعادل کامل، میان این دو دسته اعصاب در سراسر بدن برقرار شود.(۱۴)

فلسفه حرمت مسکرات

امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «خداوند شراب را حرام کرد به این دلیل که در آن مفاسد است از آن جمله سبب تغییر قوه عاقله و خرد شراب خواران است در نتیجه آن وادار کردن آن‌ها را بر انکار خدای عزوجل است و نیز دروغ بستن بر خدا و رسولش و سایر محرمات دیگر که خدا و رسولش منع کرده‌اند مانند؛ قتل، تهمت‌های ناروا، زنا و نگه نداشتن خود از هر چیز حرام. به همین دلیل حکم کردیم هر مست کننده‌ای از مشروبات حرام است. پس هرکس ایمان به خدا و روز قیامت دارد و ما را دوست دارد و ادعای محبت ما را می‌کند باید دوری کند، زیرا که میان ما و شراب‌خوار نسبتی نیست.(۱۵)

فلسفه حرمت گوشت خوک

امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «(گوشت) خوک حرام شده است زیرا او بدچهره و نکوهیده است و خدا آن را مایه عبرت گرفتن خلق آفریده تا بترسند (از شهوترانی و بی‌بندوباری که موجب این می‌شود که خداوند صورت زیبای بشری را از ایشان گرفته و به

صورت خوکشان کند و مسخ شوند) و نیز خوک را در بین بشر گذارد تا دلیلی برای گذشتگانی که به این صورت درآمده بودند باشد و (علت دیگر) این که خوراک خوک پلیدترین پلیدی‌ها و کثیف‌ترین کثافت‌هاست.»(۱۶)

در این حدیث شریف امام هشتم علیه‌السلام به دو جنبه از فلسفه های حرام بودن گوشت خوک اشاره می‌فرماید: از جنبه‌ی اخلاقی و از جنبه‌ی بهداشتی، اما از جنبه اخلاقی این که: در علوم طبیعی ثابت شده که هر حیوانی دارای صفاتی است که این صفات از طریق غده‌ها و تراوش آن‌ها در اخلاق کسانی که از آن تغذیه می‌کنند اثر می‌گذارد. خوردن گوشت خوک باعث می‌شود در انسان اخلاق خوک تولید شود زیرا خوک سمبل بی‌غیرتی و بی‌ناموسی است که هیچ‌گونه ادبی در زناشویی ندارد و خود اروپاییان که از گوشت خوک بیشتر استفاده می‌کنند این‌را می‌دانند و حتی اگر بخواهند کسی را به یرتی سب کنند او را به نام خوک می‌خوانند و این یکی از بزرگ‌ترین ناسزاهای آنان است و اما از جنبه بهداشتی: این که این حیوان هرگونه کثافتی را پیدا کند می‌خورد و گاهی نیز از فضولات خودش تغذیه می‌کند و در نتیجه وجودش سراپا آلودگی است و به همین دلیل ثابت شده است که گوشت این حیوان دارای انگل‌های بسیار خطرناکی است.(۱۷)

****

منابع جهت مطالعه بیشتر

علل‌الشرایع، مرحوم شیخ صدوق(ره)

وسائل‌الشیعه، مرحوم شیخ حرعاملی در آغاز هر فصل غالباً بابی برای بیان فلسفه احکام ذکر کرده است.

فلسفه احکام اسلامی از نظر علم امروز، محمد جواد نجفی

تجلی حکمت در فلسفه پزشکی احکام، محمد عزیز حسامی

فلسفه اسرار احکام، محمد وحیدی

پی‌نوشت‌ها

۱) «و ما اوتیتم من العلم الا قلیلاً» اسراء/ ۸۵
۲) «الناس اعداء ما جهلوا»، غررالحکم شماره ۸۶۹
۳) علل‌الشرایع، ج۲ ص۳۱۶
۴) بحارالانوار ج ۶ ص۱۱۰
۵) بقره۱۸۳
۶) علل‌الشرایع ج۲ ص۳۷۸
۷) مستدرک‌الوسائل ج۷ ص۵۰۲
۸) نهج البلاغه حکمت ۱۰۵
۹) کافی، ج ۵، ص ۳۶۲، باب فیمااحلّه الله ـ عزوجل ـ من النساء. التهذیب، ج ۷، ص ۴۲۰
۱۰) الکافی ج۷ ص۲۹۹ ـ من‌لایحضره‌الفقیه ج۴ ص۱۱۸ ـ وسائل‌الشیعة ج۲۹ ص۳۵۲
۱۱) علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۹
۱۲) علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۹ و ۵۰
۱۳) وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۸۰
۱۴) تفسیر نمونه، ج۴، ص ۲۹۲ و ۲۹۳
۱۵) عیون اخبارالرضا ج۲ ص ۹۸
۱۶) عیون اخبارالرضا ج۲ ص ۴۸۵
۱۷) تفسیر نمونه، ج۱، ص۵۸۶

دولت رفاهی

شگرد سرمایه داری

نویسنده: یاسر متولی

فلسفه سیاسی اندیشه لیبرالیسم/ ۱۲۰
لیبرالیسم کلاسیک و سقوط آن / ۱۲۲
سید شهیدان اهل قلم چنین می‌نویسد / ۱۲۲
لیبرالیسم کلاسیک و اصول آن / ۱۲۳
اصل آزادی / اصل برابری / اصل برادری / اصل حکومت دموکراسی یا مردم‌سالاری
جنگ اول و دوم جهانی و بحران اقتصادی و ظهور کمونیسم / ۱۲۵
دولت رفاهی و اندیشه کینز / ۱۲۵
نتیجه‌گیری / ۱۳۱

دولت رفاهی

سنگر سرمایه داری

مقدمه:

بحران‌های ادواری اقتصاد لیبرالی مبتنی بر بازار آزاد که به گفته آدام اسمیت توسط دست نامریی عرضه و تقاضا کنترل کننده قیمت‌ها می‌باشد بارها و بارها در طول تاریخ لیبرالیسم غرب تکرار شده‌اند که بزرگ‌ترین این رکودهای اقتصادی پیش از رکود فعلی (۲۰۰۸-۲۰۱۰) مربوط به سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۳۹ می‌باشد که منجر به سقوط بازار سهام در آمریکا و کشورهای وابسته به سیستم پولی دلار گردید.

آن‌چه که امروزه مورد تقدیر و تجلیل بسیاری از روشنفکرنمایان می‌باشد اقتصادی است که به اقتصاد کاپیتالیستی یا سرمایه‌داری معروف بوده و مدینه فاضله متوسلین به غرب می‌باشد. لکن نکته‌ای که می‌باید مورد توجه واقع گردد این است که این نظام سرمایه‌داری در مدت زمان ۲ قرن گذشته در چندین مرحله دچار تغییر روند و نگرش گردیده و به قولی چرخش‌هایی اساسی در سیاست اقتصادی و اقتصاد سیاسی را تجربه نموده است، هر چند که این نرمی و انعطاف به زعم بسیاری خود نقطه قوت این نحله فکری می‌باشد اما نشان دهنده عدم وجود ثبات و چارچوبی اساسی در این نگرش است که خود دلیلی بر دستاویز بودن دولت‌های دارای نگرش سرمایه‌داری در دست سرمایه‌داران می‌باشد.

دولت رفاهی که از ابتکارات دوره ویلسون رئیس جمهور وقت آمریکا و با تکیه بر نظریات مشاور اقتصادی وی یعنی جان مینیارد کینز بود از نقطه نظر اجرائی در بسیاری از موارد با اقتصاد کلاسیک لیبرالی در تناقض قرار داشت چرا که لیبرالیسم کلاسیک با محوریت آزادی و عدم ملاحظه دولت در امور اقتصادی عجین بود لکن به دلایل متعددی لیبرالیسم که از ابتدا به دنبال حداقلی نمودن دولت به بهانه جلوگیری از محدود کردن آزادی افراد بود به سمت گسترش اختیارات دولت پیش رفت و این تناقضی آشکار بود.

لیبرالیسم در تمامی کتب مربوطه به‌عنوان جنبش آزادی بخش از قید فئودالیسم (حاکمیت زمین‌داران) و حاکمیت کلیسا مطرح می‌شود که از قبل از انقلاب فرانسه شروع و با انقلاب انگلستان و سپس در آمریکا پیگیری شد.

اما این جنبش آزادی بخش در تحولات خود از یک جنبش، به دولتی پرورده دست سرمایه‌داران و کارتل‌ها و تراست‌های اقتصادی بدل گردید که جنایات و فجایع بی‌شماری را در سراسر جهان رقم زد و خود به پاسداری از این نظم پولادین سرمایه‌داری پرداخت.

اقتصادی که لیبرالیسم کلاسیک در آن پرورده شد اقتصادی بود که در آن تنها سرمایه‌داران به عنوان شهروند شناخته می‌شدند این نظام بدون هرگونه انصاف به خود تردیدی راه نداد تا کارگران را مسئول مستمندی‌شان بشمارد، پر زاد و ولدی‌شان را جنایتکارانه بداند و بر ضرورت نابرابری‌های اجتماعی تأکید ورزد و این عمل را با پرچم آزادی بپوشاند.

با نگاهی به تاریخ پیدایش لیبرالیسم می‌بینیم که این نحله فکری در بدو پیدایش در برابر استبداد و قدرت متمرکز سیاسی سر برکشید لذا برخورد آن از دیدگاه نظری با اقتدارگرایی قهری بود اما این مکتب که با انقلاب‌های فرانسه و انگلستان همراه بود هنگامی که به قدرت رسید با تغییر در تعاریف اولیه خود به انجیل توجیه‌گر نظم مستقر تبدیل گردید.

این مقاله سعی دارد تا گوشه‌ای از فراز و فرود لیبرالیسم را بسیار کوتاه مورد بررسی قرار دهد، لیبرالیسمی‌که در یکی از چرخش‌های خود با به سر عقل آمدن ظاهری توانست پوست‌اندازی کرده و با رنگ و بویی جدید خود را به جهانیان تحمیل نماید.

فلسفه سیاسی اندیشه لیبرالیسم

از نظر فلسفه سیاسی می‌توان استدلال کرد که اندیشه اصلی لیبرالیسم در زمینه تفکیک حدود جامعه و دولت از فلسفه "توماس هابز" به‌وجود آمده است. این نظریه که جوهره وجودی اندیشه لیبرالیسم است سعی بر آن داشت تا حوزه‌ای جدا از حوزه دولت را در حکم قدرت عمومی مطرح نماید چرا که فلسفه سیاسی لیبرالیسم در معنای وسیع آن فلسفه گسترش و افزایش آزادی فردی در جامعه تا حد ممکن است و به عقیده لیبرالیست‌های کلاسیک دشمن اصلی این آزادی تمرکز قدرت است که بیشترین آسیب را به آزادی فردی وارد می‌آورد.

از دیدگاه لیبرالی، فرد بر جامعه و مصلحت فردی بر مصلحت اجتماعی اولویت دارد.

آنتونی آربلاستر در کتاب ظهور و سقوط لیبرالیسم چنین می‌نویسد: «*لیبرالیسم از آغاز همزاد و همراه سکولاریسم (جدا انگاری دین از دولت)، مدرنیسم یا سنت ستیزی، فلسفه اختیار یا جبرستیزی، بازار آزاد، رقابت کامل، فردگرایی، مشارکت سیاسی، نظام نمایندگی، عقل‌گرایی، ترقی‌خواهی و علم‌گرایی بوده است و تأکید آن بر حفظ تنوع در همه‌ی حوزه‌های زندگی است از این رو ضد وحدت‌گرایی، تمرکزگرایی، انحصارگرایی، و اقتدارگرایی است.*»

لکن تمامی این تعاریف گفته شده که به معنای شعارهای اصلی لیبرالیسم بود با آن‌که دارای طمطراق و کشش بودند فاقد تعریفی کامل، مستقل و همه‌پسند گردیدند و از آن‌جا که این نحله فکری از منبع اصلی دانش یعنی حکمت و دین واقعی (نه کلیسای آلت دست فئودالیسم و اشرافی‌گری که لیبرالیسم بر علیه آن طغیان کرد) خود را جدا نمود و تنها به علم‌گرایی به صورت علم حسی و تجربی (آمپرسیستی و ساینتیستی) پرداخت در دوران تطور خود دچار فراز و نشیب‌های بسیاری گردید و لیبرالیسمی‌که برای آزادی، برابری و عدالت به پای خواسته بود به سرمایه‌داری رسید، تا این قشر (سرمایه‌داران) با ابزار و تعاریف شناور از آزادی و برابری، حاکمان مطلق بشریت گردند و برای پیشبرد اهدافشان از هیچ جنایتی فروگذار نکنند. اینان بانیان به‌وجود آمدن قرن بیستمی بودند که دو جنگ را اول بر مردمان کشورهای اروپایی و سپس بر مستعمرات تحمیل نمود. جنگ‌هایی که طی آن

میلیون‌ها انسان (جنگ دوم بیش از ۵۵ میلیون نفر کشته از مردم اروپایی گرفت و نسل‌کشی ایرانیان در همین دوران اتفاق افتاد) برای ایجاد نظم‌نوین جهانی مورد نظر سرمایه‌داران به مسلخ رفتند.

مهم‌ترین بحث در فلسفه سیاسی لیبرالیسم مسئله قدرت و دولت می‌باشد که مبانی حقوقی و اقتصادی آن توسط افرادی همچون منتسکیو و آدام اسمیت (اقتصادی) مطرح گردید و جان لاک دیگر اندیشمند لیبرال است که جوهر اندیشه او کوششی برای تهدید قدرت خودکامه بود و جالب آنکه هدف افراد از ورود به جامعه مدنی و تبعیت از دولت را حفظ مالکیت شخصی می‌دانست.

توماس پین از دیگر عالمان این شِبهه مکتب بود که در کتاب عصر عقل (۱۷۹۶) از آزادی مذهبی دفاع و کلیسا را ریشخند کرد و اعلام داشت که ذهن من کلیسای من است. وی اصل دولت کوچک را از قانون و حقوق طبیعی استنتاج کرد که تنها وظیفه‌ی حکومت را حراست از حقوق طبیعی افراد در حوزه اقتصاد می‌دانست. البته اندیشه وی تا حدودی نیز از رفاه اجتماعی طبقات فرودست حمایت می‌کرد.

در قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی به لحاظ این‌که پس از رنسانس اندیشه‌ی مطرح دیگری وجود نداشت، اندیشه لیبرالی جنبشی نظری ایجاد نمود و برای مقابله با اقتدارگرایی ـ که مانع از رشد طبقه تاجرپیشه و یا همان بورژوآ بود ـ قراردادی بودن ماهیت دولت، آزادی کار و مال از هرگونه قید و بند فئودالی، مذهبی و اخلاقی را به ارمغان آورد و مبنای اصلی اصلاحات قرار داد. با یک بررسی سطحی می‌توان فهمید که در آن دوره تنها طبقات تاجر بودند که از این نحوه تفکر سود کلان مادی می‌بردند چرا که لازمه تاجر بودن توان دست‌اندازی بر سفره‌های مختلف و ارتباط با افراد و فرهنگ‌های مختلفی بود که در آن دوره به لحاظ مذهبی و فرهنگی امکان‌پذیر نبود لکن لیبرالیسم با اصل تسامح و تساهل و هدف قرار دادن مذهبی که حدودی را در امور قرار می‌داد و همچنین از نظم حاکم که توسط فئودالیسم (زمین داری) بنا شده بود حمایت می‌کرد راه را برای تجارت بدون قید و بندهای اخلاقی و مذهبی و فرار از نظم حاکم باز نمود و با توسل به اندیشمندان لیبرال نظام جدیدی را که به لیبرالیسم کلاسیک مشهور گردید بنا نهاد.

لیبرالیسم کلاسیک و سقوط آن

آن‌چه از نظر گذشت اگر با نگاهی به وضعیت فعلی جامعه ما تطبیق گردد شاید نتایج مشترکی را به ذهن متباتر نماید دیری نیست که از انقلاب ما می‌گذرد، انقلابی که چالش بزرگ لیبرالیسم بوده هست و خواهد بود لکن ظاهراً عواملی خواهان حذف این تقابل بوده و هستند و سعی می‌نمایند تا اندیشه انقلاب اسلامی‌که دارای ریشه‌های وسیع مخالفت با اقتصاد لیبرال سرمایه‌داری بود به فراموشی سپرده شود، خواننده گرامی باید بداند که هر چند لیبرالیسم کلاسیک در اوایل قرن بیستم سقوط کرد و جای خود را به اندیشه دولت رفاهی داد اما در دهه ۱۹۷۰ به بعد این نوع لیبرالیسم با پوسته جدیدی اما با همان اندیشه کلاسیک مجدداً وارد میدان گردید و این بحث نیز از این جهت مهم می‌باشد که هر چند لیبرالیسم چند صباحی بر سر عقل آمد، اما بسیاری از روشنفکرنمایان ظاهراً به سر عقل نیامده و نوشخوار کننده تفکرات منسوخی هستند که با انقلاب اسلامی در تضاد ظاهری و باطنی می‌باشد و چند سالی است که رواج دهنده آن بوده و هستند.

سید شهیدان اهل قلم چنین می‌نویسد:

نگاهی به شهر بینداز! عقل غربی سیطره یافته و وجود بشر را در دایره‌المعارف خویش معنی کرده است، بی‌دردی و لذت‌پرستی، توجیه عقلانی یافته است و از میدان‌های ورزشی تا کلاس‌های دانشگاه رب‌النوع تمتع است که پرستیده می‌شود و باز در این میان بسیج و حزب‌الله تنها و غریب است و با آن چوب زیر بغل و پای مصنوعی و دست فلج ،چشم پلاستیکی و موی کوتاه و محاسن و لباس ساده و فقیرانه و لبخند معصومانه مظهری است از یک دوران سپری شده که با خونین شهر آغاز شده و در والفجر ۱۰ به پایان رسیده و بعد از مرصاد از ظاهر اجتماع به باطن آن هجرت کرد و بیماردلان را در این غلط انداخت که دیگر تمام شد. نه...!

لیبرالیسم کلاسیک را باید این‌گونه تفسیر کرد:

تفکرات پوسیده‌ای که خود به باطل بودن خود رسیده‌اند و برای نجات به هر دست‌آویزی می‌آویزند. این نحله در اولین مرحله سقوط خود که دلایل آن از نظر می‌گذرد به مفهوم دولت رفاهی پناه برد.

لیبرالیسم کلاسیک و اصول آن

همان‌گونه که عنوان شد در لیبرالیسم فردگرایی و انسان محوری در تقابل با خدامحوری قرار داشت بنابراین سؤال اصلی اندیشمندان آن، این بود که بالاترین موجود و ارزشمندترین موجود چگونه می‌تواند به سعادت برسد و جواب‌های این سئوال به صورت اصول اساسی لیبرالیسم درآمد.

۱ـ اصل آزادی:

افرادی همچون لاک، مونتسکیو، جرمی بنتهام و کانت این‌گونه استدلال کردند که اگر انسان آزادی نداشته باشد نخواهد توانست استعدادهای جسمی و فکری خود را شکوفا نماید. مفهوم آزادی در کشورهایی مطرح گردید که آبستن انقلاب صنعتی بودند و انقلاب صنعتی پدید آورنده ابزار و اسباب نیرومندی برای تولید ثروت بود که منجر به شکاف میان صنعت قبل و بعد از آن گردید. این امر باعث شد تا کارگاه‌های مبتنی به روش سنتی ورشکسته و تعطیل گردیده و تنها تجار دارای سرمایه‌های کلان بتوانند کارخانه‌های مدرن را تصاحب نمایند و به فعالیت بپردازند و پس از انقلاب صنعتی بود که شکاف میان اغنیا و فقرا بیشتر شده و جامعه به صورت دوقطبی درآمد. این اتفاق نتیجه آزادی به مفهوم (liberty) یا آزادی مثبت بود که به یک فاجعه تبدیل گردید.

در چارچوب فلسفه آزادی، هیچ مقامی نمی‌توانست آزادی فعالیت اقتصادی [مد نظر سرمایه‌داران] کسی را محدود کند. به تدریج این اندیشه پیدا شد که چنین آزادی می‌تواند اسارت‌بار باشد، چون قطبی شدن جامعه را به دنبال دارد و آزادی این‌چنینی به مثابه حضور گله‌ای از میش و گرگ در کنار یکدیگر است که برای گرگ‌ها (قشر سرمایه‌دار و بورژوا) آزادی به معنای واقعی کلمه وجود دارد لکن آزادی برای گله میش‌ها (مردم و کارگران) همان اسارت است.

۲ـ اصل برابری:

اصلی که برای کنترل بر آزادی مطرح گردید برابری بود. اما آن‌چه به عنوان پاسخ از سوی لیبرال‌ها در جواب حدود برابری مطرح گردید عبارت بود از برابری در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و قضایی یا حقوقی.

بنابراین مفاهیم یعنی این‌که برابری اجتماعی معادل برتری نداشتن کسی بر دیگری بوده و برابری سیاسی یعنی داشتن یک حق رأی برای هر کس و برابری قضایی یعنی یکسان بودن قانون برای همه افراد. اما آن‌چه به واقع صورت پذیرفت عدم برابری در اقتصاد بود که به از بین رفتن تولید کنندگان کوچک و صاحبان حرفه منجر گردید و برابری در سطح قضایی و اجتماعی نیز شعاری بود که پس از انقلاب صنعتی بر روی کاغذ ماند.

۳ـ اصل برادری:

اصل برادری نیز اصلی بود که خواهان جبران تنفر و قساوت به‌وجود آمده به‌واسطه عدم وجود آزادی و برابری در جامعه بود که این اصل نیز خود به لحاظ دوقطبی بودن جامعه در عمل هیچ توفیقی نداشت.

۴ـ اصل حکومت دموکراسی یا مردم‌سالاری:

آن‌چه در اصول دیگر لیبرالیسم مطرح شد تنها زمانی قابلیت اجرا داشت که در سایه حکومت غیردیکتاتوری باشد. لکن آن‌چه پس از انقلاب فرانسه به وقوع پیوست تنها حکومت بورژوآها یا سرمایه‌داران بود که به اقتصاد و مردم نگاهی خاص به‌عنوان بردگان داشتند. از نمونه این نوع نگاه آن بود که در بسیاری از کشورها حق رأی تنها برای افرادی در نظر گرفته شد که دارای مقدار معینی پول یا زمین بودند. نتایج این‌نوع نگاه و سرمایه‌داری به‌وجود آمده در فردای شکل‌گیری حکومت‌های لیبرال فاجعه‌آمیز بود.

نظام مذکور باعث تجمیع ثروت‌های کلان در دست عده‌ای اندک گردید، آن‌چه به وقوع پیوست را نمی‌توان به طور دقیق بیان نمود چرا که عمق آن، چنان ناپیداست که از بیان خارج است؛ قشر عمده مردم از سوددهی کارخانه‌ها و معادن نه تنها بی‌بهره بودند بلکه شرایط عادی زندگی را نیز نداشتند و به صورتی رقت‌بار زندگی می‌کردند و به جهت این‌که تنها مصرف کنندگان تولیدات صنعتی بدین نحو محدود به قشر کوچکی از جامعه شدند و قدرت خرید به حد پائینی در جامعه رسید بر اساس قانون طلایی لیبرال‌ها هیمنه اصول عرضه و تقاضا شکسته شد چرا که با افزوده شدن تولید و نبود مصرف کننده دیگر سرمایه‌داری قادر به ادامه حیات نبود و در این مرحله بود که صدای خرد شدن استخوان‌بندی اصول سرمایه‌داری شنیده شد.

جنگ اول و دوم جهانی و بحران اقتصادی و ظهور کمونیسم

در سال‌های آغازین قرن بیستم اقتصاد و سرمایه‌داری که خرک خیمه لیبرالیسم می‌باشد مضمحل گردید دیگر کسی نمی‌توانست تضاد درونی آزادی و لیبرالیسم را توجیه نماید. تا این دوره تمامی‌لیبرال‌های سینه چاک به کوچک کردن دولت یا دولت حداقلی که از دخالت در اقتصاد بپرهیزد پرداخته بودند.

آنتونی آربلاستر می‌نویسد: «*در جوامعی که با فقر و گرسنگی توده دست به گریبانند، همه آن‌هایی که در بقاء استثمار و امتیازات نفعی ندارند و ضرورتاً در کمند مسائل مبرم مادی گرفتارند به آن دسته از استراتژی‌های سیاسی توسل می‌جویند که بی‌عدالتی و بهره‌کشی را با مؤثرترین شیوه به مبارزه بطلبد و بهبود قابل ملاحظه شرایط زندگی توده‌های فقیر شهری و روستایی را میسر سازد. برای آن‌ها لیبرالیسم چندان محلی از اعراب ندارد و واژه لیبرال تحقیرآمیز تلقی می‌شود. آزادی شخصی بدان‌گونه که لیبرال‌ها آن را درک می‌کنند در مقابل مسئله بقاء محض آن‌ها فرعی و جنبی به حساب می‌آید و جوهره سیاسی گرسنگی و فقر مقدم بر هر چیز، حول مسأله بقا دور می‌زند.*»

نهایتاً حتی لیبرال‌های غربی نیز در اصول خود به تشخیص این مسئله رسیدند البته پس از تمامی فجایعی که به دست لیبرالیسم و محصول دیگر انقلاب صنعتی یعنی مارکسیسم به‌وجود آمد.

هر چند که پس از این به سر عقل آمدن (توجه به رفاه حال مردم برای داشتن بازار مصرف) نیز همان روش همواره پیگیری شده است . چرا که فجایع بوجود آمده توسط خمرهای سرخ در کامبوج جنگ ویتنام، چند جنگ اعراب و اسرائیل و اشغال عراق، افغانستان و همه و همه با توجیه آموزه‌های لیبرالی یا کمونیستی بوده است. اما «شکی نیست که ره آورد حقوق سیاسی یا تأمین امنیت در قبال مداخله دولت، برای انسان‌های نیمه برهنه، بی‌سواد، نیمه گرسنه و بیمار ریشخندی برای شرایط زندگی آن‌هاست، آن‌ها پیش از آن‌که آزادی بیشتر خود را درک یا از آن استفاده کنند، به کمک‌های بهداشتی یا آموزشی نیازمندند... ضروریات در درجه اول اهمیت قرار می‌گیرند، به قول یکی از انقلابیون

روسیه شرایطی وجود دارد که در آن یک جفت پوتین بیش از آثار شکسپیر ارزش دارد، آزادی فردی نیاز اولیه همه نیست... دهقان قبل و بیش از آزادی شخصی به لباس یا بهداشت احتیاج دارد.»

این ضروریات در اوایل قرن بیستم در اروپا به خوبی مشاهده می‌شد و در همان ایام که مستعمرات دنیای عقب نگاه داشته شده با بیماری و فقر و فلاکت دست و پنجه نرم می‌کردند و سرمایه‌های خود را در دست اغنیای جهان می‌دیدند، دنیای استعماری لیبرال نیز در درون خود دچار اضمحلال بود، دولت‌هایی همچون امپراتوری تزاری و امپراتوری آلمان، انگلستان و فرانسه از طرفی نگران مستعمرات خود بودند و از طرفی نیز نیازمند کشورگشایی و ایجاد بازارهای جدید مصرف و کار، علی‌الخصوص برای امپراتوری آلمان که فاقد مستعمره بوده و به بازارهای جهانی نیز دسترسی نداشت. بدین صورت بود که طبل جنگ کوبیده شد و در سال ۱۹۱۴ اولین جنگ در میان حامیان حقوق بشر آغاز گردید. تا شاید سفره پهناورتری برای سرمایه‌داری گسترش یابد و در همین اثنا بود که مارکسیسم با تفسیری لنینی در ۱۹۱۷ در شوروی به پیروزی رسید، انقلابی که به جامعه نظر داشت و با توسل به آموزه‌های مارکس می‌خواست تا با تمرکز قدرت در دست دولت و حذف مالکیت خصوصی لیبرال، جهان بهتری را بیافریند.

قدرت شوروی در شرق ظهور کرد و نگاه جهانی را با آموزه‌های ظاهرا مستحکم خود به سوی خویش جلب نمود، جنگ جهانی با ویرانی‌های خود و کشتار ده‌ها میلیون انسان و تخریب بخش وسیعی از کشورها به پایان رسید اما آن‌چه به جای ماند از بین رفتن چند امپراتوری بزرگ از جمله عثمانی، امپراتوری آلمان و امپراتوری تزاری با انقلاب روسیه بود که جغرافیای سیاسی جهان را تغییر داد و در این جنگ آلمان شکست خورد و محکوم به پرداخت غرامت گردید اما نکته مهم آن بود که فضای لازم برای سرمایه‌داری بار دیگر به‌وجود آمد، تولید سلاح که قبل از جنگ برای تدافع و همچنین سرکوب مستعمرات و کشورگشایی نیازی اصلی بود به‌عنوان یکی از پردرآمدترین صنایع درآمده بود که کارگران بسیاری را پوشش می‌داد و فضای بعد از جنگ نیز فرصتی بود برای بازسازی و سرمایه‌گذاری

مجدد و به گردش درآوردن اقتصاد ورشکسته لیبرالیسم کلاسیک.

با راه افتادن این جنگ اقتصاد و صنعت به نفع سرمایه‌داران مجدداً رونق گرفت و اقتصاد رو به نابودی تا چند سال بعد تضمین گردید.

اتفاق مهم دیگری که رخ داد این بود که نظم حاکم لیبرالی که تا قبل از جنگ بر طبل اقتصاد آزاد و عدم مداخله دولت در بازرگانی می‌کوفت در زمان جنگ به این نتیجه رسید که بدون برنامه‌ریزی اقتصاد قادر به ادامه جنگ نیست.

پس از یک دوره رونق، نظام سرمایه‌داری مجدداً با حجم اضافه تولید و سرریز آن مواجه گردید و سیستم مرتبط مالی آمریکا و اروپا که بر اساس دلار با ارزش پایه طلا شکل گرفت ناگهان با شکست نبض اقتصاد لیبرالی یعنی بورس آمریکا در رکودی بزرگ فرورفت که بیش از ده سال (۱۹۲۹-۱۹۳۹) به طول انجامید.

در همین اثناء حریف شرقی یعنی شوروی در وضعیت مطلوبی به سر می‌برد و این نقطه قوتی بود برای تبلیغ مارکسیسم و کمونیسم در کشورهای غربی و جذب مخالفین نظام سرمایه‌داری به اندیشه‌های چپ و سوسیالیزم و حمایت شوروی از نهضت‌ها و جنبش‌های آزادی‌بخش علی‌الخصوص در کشورهای مستعمره‌ای که به لحاظ وضعیت اقتصادی و جنگ کشورهای استعمارگر فرصتی برای ابراز وجود یافته بودند. عراق، مصر، الجزایر و... از جمله این کشورها بودند.

کاهش تولید، افزایش بی‌کاری، فاجعه بهداشتی، افزایش جرم و جنایت، فقر و... همه و همه با رکود اقتصادی همراه گردید.

اکنون اتحادیه‌های کارگری و سندیکاهای کار فرصتی داشتند تا اعلام انزجار نمایند کارگرانی که تا دیروز از ترس بیرون شدن حرفی نمی‌زدند امروز دیگر چیزی برای از دست دادن نداشتند.

به این ترتیب بود که سرمایه‌داری به سر عقل آمد و متوجه این خطر بزرگ گردید که اگر این نیروی کار و طرفداران کمونیسم کنترل نشوند و رکود اقتصادی و نبود تولید ادامه یابد چیزی از نظام سرمایه‌داری باقی نخواهد ماند.

دولت رفاهی و اندیشه کینز

در سال‌های رکود اقتصادی لیبرال‌ها به این نتیجه رسیدند که برای حفظ لیبرالیسم باید در پوستین جدیدی وارد شوند و آن چیزی بود به نام «دولت بزرگ رفاهی» این اولین‌باری نبود که لیبرالیسم به اصول خود پشت پا می‌زد و برای آن توجیه می‌آورد. اما مهم‌ترین زمان بود: آرمان اقتصاد آزاد (لسه‌فر) دیگر جواب‌گو نبود، مردم چیزی برای مصرف نمی‌توانستند به‌دست آورند تا تولیدی وجود داشته باشد. احساس حقارت قشر ضعیف در مقابل اغنیا به عقده‌های فروخورده‌ای بدل شده بود که نمی‌شد انفجار آن را پیش‌بینی نمود.

حال نیاز بود تا همزمان با برنامه‌های اقتصادی که زمینه ملاحظه دولت را در اقتصاد فراهم می‌کرد اسطوره کمونیسم به‌عنوان ملجأ بشریت شکسته شود. به همین سان بود که دولت هیتلری که در ابتدا خود را سوسیال ـ ناسیونالیسم (نازی) می‌نامید با حمایت سرمایه‌داران پای به عرصه وجود نهاد، هر چند که به‌وجود آمدن این رژیم و سایر رژیم‌های فاشیستی بدون کمک سرمایه‌دارانی چون صاحبان "زیمنس، بایر، کروپ و بُش" که از نظرات فاشیستی هیتلر حمایت می‌کردند امکان نداشت اما دلایلی از قبیل وجود بیش از چهار میلیون بی‌کار در آلمان و همچنین بار مالی پرداخت غرامت جنگ اول خود برای شروع جنگی که نیازِ بیمار در حال اغماء سرمایه‌داری بود، مزید بر علت شد.

از طرفی غول بزرگ کمونیسم که چالش بزرگ غرب در خصوص مداخله دولت در اقتصاد و همچنین پدیدآورنده نگرانی برای سرمایه‌داران به خاطر اندیشه انقلابی مارکس بود نیز می‌باید به چالش کشیده می‌شد و این مهم نیز با استفاده از هیتلر و تبلیغ بر علیه دولت‌های توتالیتر (خودمحور دیکتاتور) به انجام رسید.

در اروپای این دوره دیگر کمونیسم و دولت‌های چپ جملگی با کمونیسم همطراز قرار می‌گرفتند و هر چند که جنگ دوم جهانی با پیروزی شوروی بر هیتلر به پایان رسید اما در اندیشه مردم اروپا این طرز تلقی به درستی بر جای ماند که حکومت مطلقه و توتالیتر با حکومت کمونیستی و فاشیستی برابر است.

مع‌الوصف اندیشه دولت رفاهی پیش از جنگ دوم جهانی توسط روزولت و هواداران نیودیل (نام برنامه‌ای بود که برخلاف اندیشه لیبرال کلاسیک به مداخله دولت در امور

اقتصادی برای ایجاد رفاه عمومی می‌پرداخت) مطرح گردید و با استفاده از این شعار روزولت در سال ۱۹۳۲ رئیس جمهور آمریکا شد. کینز اقتصاددان و مشاور اقتصادی روزولت بر این اعتقاد بودکه رکود اقتصادی پیامد کمبود سرمایه‌گذاری مولد از سوی سرمایه‌داران است و آن هم به دلیل عدم اطمینان نسبت به سود چشمگیر آینده است از این رو دولت می‌تواند و باید شرایط مناسب برای سرمایه‌گذاری سرمایه‌داران را فراهم سازد. از دید وی اقتصاد هنگامی‌شکوفا خواهد شد که دولت تقاضای مصرف را با دادن اعتبار بیشتر به سرمایه‌داران تشویق کند.

جالب آن‌که همزمان با این اندیشه‌ها بود که در سال ۱۹۳۳ حزب نازی و هیتلر در آلمان بر سر کار آمدند و برنامه کینز در سال ۱۹۳۵ منتشر گردید. در این زمان دولت‌های سرمایه‌داری یک رشته اقدامات عمومی را در دستور کار خود قرار دادند. برپا کردن نهادهای تعاونی، دادن کمک‌های نقدی به سرمایه‌داران پیمانکار، ایجاد محدودیت‌های گمرکی برای پشتیبانی از صنایع داخلی و سرانجام سرمایه‌گذاری در دیگر کشورها با هدف افزایش نفوذ اقتصادی و مالی در آن‌ها به‌ویژه سرمایه‌گذاری‌های کلان در صنایع نظامی از برجسته‌ترین این دست اقدامات بود. در این دوران بود که سیستم اعتباری کشورهای سرمایه‌داری دوباره به گونه‌ای هماهنگ سازماندهی شده و در چارچوب نظم و نظام بانک مرکزی قرار گرفت. اما این امور باز هم نتوانست از رکود اقتصادی، بی‌کاری، کسادی و تنگنای تورم اقتصادی جلوگیری کند. در همین اثناء بود که بار دیگر ابزار جنگ به‌کار گرفته شد و در سپتامبر ۱۹۳۹ جنگ جهانی دوم آغاز شد و بحران اقتصادی را که می‌رفت به انفجارهای اجتماعی دامن زند از میان برداشت. دولت لیبرال دیگر بهانه کافی برای پشت کردن به آرمان‌های لیبرالی را در دست داشت. دستگاه تولید دوباره به راه افتاد و با تمام ظرفیت برای برآوردن نیازهای جنگ حرکت کرد.

دولت به برنامه‌ریزی کشاورزی برای بالا بردن سطح زیر کشت و تولید پرداخت، از ورود کالاهای لوکس مصرفی جلوگیری کرد، ماشین‌آلات و تکنولوژی حسب نیاز جنگی رو به پیشرفت نهادند، کالاها کوپنی شده و نیازهایی غیراز نیاز اولیه زندگی با مالیات سنگین روبرو شدند و دولت برخلاف تئوری‌های لیبرالیسم کلاسیک در تمامی صحنه‌های اقتصادی وارد

شده و همچون یک دولت سوسیالیست (همچون چین و شوروی)، به بهره‌برداری از وضعیت و تحمیل خواسته‌های خود در اقتصاد پرداخت و همکاری نزدیکی بین گروه‌های نافذ اقتصادی و مراجع تصمیم‌گیری سیاسی پدید آمد و تسلیحات نظامی در مقایسه با گذشته به میزان غیرقابل تصوری افزایش یافت. زنان به‌عنوان کارگران مطلوب با میزان حقوق جزیی به بهانه افزایش حقوق اجتماعی در کارخانه‌های مهمات‌سازی و غیره به‌کار گرفته شدند. قوانینی به ظاهر اصلاحی مورد تصویب قرار گرفت که هر چند رنگ و بوی سوسیالیستی داشت اما کمکی بود برای سرمایه‌داران.

به این ترتیب دولت با تصویب قوانینی، یک نظام بیمه‌های اجتماعی پدید آورد که برای بیماران، سالخوردگان و بی‌کاران تسهیلاتی در حدود حداقل معیشت دربرداشت (که پس از جنگ نیز ادامه یافت) به‌علاوه قوانینی نیز در زمینه حمایت از افراد طبقات پائین (کارگران، مستأجرین و مصرف‌کنندگان) به تصویب رسید.

بدین ترتیب دولت‌های لیبرال اختیارات مالکیت خصوصی را به اشکال گوناگون محدود ساخته، تشکیل سندیکای کارگری و انعقاد قراردادهای دسته‌جمعی بین کارگران و کارفرمایان را مجاز نمودند و اجرای این قبیل قراردادها مانند قوانین دولتی الزامی شد.

بدین‌سان جنگ، گذشته از سرپوش نهادن بر تضادهای رو به انفجار طبقاتی در جوامع سرمایه‌داری، توزیع دوباره اندکی از ثروت سرمایه‌داران انحصاری را میان شهروندان امکان‌پذیر ساخت. صنایع، کشتزارها و راه‌ها را ویران کرد، بازرگانی را از پای انداخت، انبوهی از اعتبارات و وام‌ها را در چشم بر هم زدنی بی‌اثر کرد و هزاران نقطه از شبکه تولیدی، بازرگانی و مالی و مفصل‌های مالکیت که توان رشد و سودآوری را از دست داده بودند را در هم ریخت، میلیون‌ها انسان را از زیستگاهشان و از چارچوب ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی‌شان بیرون انداخت و وادارشان کرد برای زنده ماندن به هر کاری رو کنند و از هر فرصتی بهره جویند، بازار سیاه، احتکار، نوآوری‌های کوچک و بزرگ تولیدی و داد و ستدهای خرد و کلان در هر زمینه رونق گرفت. در یک کلام گونه‌ای سرمایه‌داری ابتدایی که در همان حال بر گنجینه فرهنگی و تکنیکی گذشته استوار بود، زمینه را برای رشد دوباره و تکامل سرمایه‌داری جدیدی از طریق بودجه دولت که در این دوره افزایش خارق‌العاده‌ای نشان

می‌داد آماده ساخت و هر چند که تغییراتی در توزیع درآمد ملی روی داد که در ظاهر از افراد طبقات پائین حمایت می‌کرد ولی در تحلیل نهایی، بر اثر افزایش هزینه‌های تسلیحاتی به نفع کنسرت‌های بزرگ تمام شد.

کمک صدها میلیارد دلاری دولت آمریکا به سازمان‌های مالی و صنایع ورشکسته به افسانه نظریه‌ای که به تعبیر ریگان دولت را مشکل اصلی اقتصاد می‌دانست پایان داد با این تفاوت که دولت به‌جای یاری رسانی به مردمان زیان دیده به جبران خسارت بانکداران پرداخت و نکته تراژیک این بود که مردمی‌که سال‌ها از سوی قماربازان حرفه‌ای و سرمایه‌داران چپاول می‌شدند اینک باید با مالیات، زیان غارتگران را می‌پرداختند. وضعیتی که در رکود اخیر آمریکا نیز شاهد آن هستیم.

نتیجه گیری:

سخن آخر این‌که دولت‌های لیبرال و علی‌الخصوص آمریکا هیچ‌گاه در طول دوران حکومت‌های خود حتی به مردم و شهروندان خود توجهی نداشته و تنها در زمان‌هایی که بحران‌های اقتصادی گریبان‌گیر این نظام‌ها شده است با تغییر روش جزیی مداوماً به فریب مردم پرداخته و با استفاده از ظرفیت‌های آنان چه نیروی انسانی که برای جنگ نیاز است و چه پرداخت مالیات‌ها نه تنها به شعارهای خود از قبیل آزادی، عدم مداخله دولت و برابری پایبند نماندند بلکه از هر فرصتی برای چپاول مردم خود (نه مردم به قولی جهان سوم) استفاده کرده‌اند. نمونه تاریخی یاد شده در دوران اخیر نیز قابل مشاهده است. آیا سیستم جدید پولی آمریکا در دوران آقای اوباما و بحران اقتصادی واقع شده به چیزی بیشتر از سرمایه‌داران و جبران خسارات آنان فکر می‌کند؟ آیا فریب دولت رفاهی که چند سالی قبل و در زمان حضور کمونیسم به همراه جنگ جهانی دوم نجات‌بخش این اقتصاد بود بار دیگر می‌تواند کاری از پیش ببرد؟ آیا بار دیگر راه نجاتی برای این اقتصاد فروافتاده پیدا خواهد شد؟ شاید لازم باشد پاسخ این پرسش‌های ساده از زبان حامیان داخلی این نظام شنیده شود.

پای درس رهبری

مغرور شدن به خدا

مغرور شدن به خدا یعنی نابه‌حق از خدا توقع کردن؛ بدون این‌که انسان عمل صالحی را به‌میدان بیاورد، از خدا پاداش بخواهد؛ این که انسان بگوید، ما که بنده‌ی خوب خدا هستیم و خدا حتماً به ما کمک خواهد کرد؛ این که انسان از حلم الهی سوء استفاده کند و به گناه ادامه بدهد؛ از عذاب خدا خود را ایمن بداند؛ این‌ها همه غرّه شدن به خداست.

امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: «خدایا! مصیبت دائمی برای آن کسی است که به تو غرّه بشود.» (فَالْوَیْلُ الدَّائِم... لِمَنِ اغْتَرَّ بِک ـ صحیفه سجادیه/دعای۴۶)

این غرّه شدن به خدا، همان بلایی است که بر سر بنی‌اسرائیل آمد. خدای متعال آن‌ها را ملت برگزیده قرار داده بود؛ اما چون به خدا غرّه شدند و وظایف خودشان را انجام ندادند، خدای متعال درباره‌ی آن‌ها فرمود: «**ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذِّلَّةُ وَ الْمَسْکَنَةُ**»(بقره/۶۱) آن‌ها همان‌هایی هستند که خدای متعال در چند جای قرآن تصریح کرده که من این‌ها را مردمان برگزیده قرار دادم؛ «**وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمین**»(بقره/۱۲۲/۴۷) اما همین‌ها با عمل بد خود کاری کردند که خدای متعال درباره‌ی آن‌ها فرمود: « **ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذِّلَّةُ وَ الْمَسْکَنَةُ وَ باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّه**»، و مورد خشم الهی قرار گرفتند. غرّه شدن به خدا، این چیزها را دنبال خودش دارد.

بایستی به خودمان، دل‌مان و جان‌مان و به شستشوی روانی خودمان بپردازیم و وظایف سنگین، ما را غافل نکند.

البته، راه باز است؛ همین نمازهای پنجگانه، همین امکان دعا، همین نافله، همین نماز شب؛ همه از راه‌های به خود پرداختن است؛ این راه‌ها را در مقابل ما باز گذاشته‌اند. اگر تنبلی نکنیم، می‌شود؛ آن وقت انسان اعتلاء و نورانیت پیدا می‌کند و کارهایش برکت پیدا می‌کند.

غرب غارتگر

نویسنده: مهندس محمد حسنی

از غرب نمی‌دانیم / ۱۳۵

شروع غارت / ۱۳۶

پلانتوکراسی / ۱۳۸

حذف ریاکارانه برده‌داری / ۱۳۹

رسانه‌های غربی و غارت‌گری غربی / ۱۴۰

وسوسه و تب طلا و افسون ثروت شرق / ۱۴۰

توجیه غارتگری‌ها / ۱۴۲

طرح مسائل انحرافی / ۱۴۳

تبلیغ نظام مدرن / ۱۴۴

غرب غارتگر

بشر امروزی، تمدن غرب را نتیجه دگرگونی دانش تجربی و در امتداد تکامل بشری می‌داند و تاریخ غرب را آن‌گونه که برای او تقریر کرده‌اند، می‌بیند و آن‌چه برایش تقریر شده، چیزی جز تاریخ تحول ابزار نیست که آن را تاریخ تمدن نام نهاده‌اند.

تاریخ تمدن غربی بر مبنای شرایط قرن نوزدهم، در آکادمی رسمی غرب تدوین شده است، ولی حقیقت آن است که تاریخ شکل‌گیری تمدن غرب، رازهای بسیار مهم و اساسی دارد که در ایجاد تمدن امروزی نقش حیاتی داشته‌اند. یکی از مهم‌ترین رازها، نحوه انباشت سرمایه در غرب است که روی دیگر سکه استعمار به‌شمار می‌رود.

از غرب نمی‌دانیم

متأسفانه ما از غرب فقط وجوه سانتی مانتال و آکادمیک آن را، آن هم نه به گونه ماهیت‌شناسانه، بلکه به گونه‌ای سطحی و مبهم می‌بینیم و نتیجه این وضعیت به هر دلیل که باشد (مثلاً به این دلیل که غرب فقط این وجوه به ظاهر منطقی خود را نمایش داده و به تحریف واقعیات شوم درباره خود پرداخته است یا اینکه ما خود را درباره داستان غرب در بسیاری از وجوه به غفلت زده‌ایم)، گمراهی توده‌های عظیم تمدنی و فرهنگی مانع دیگری است که در رویارویی با غرب قرار دارند. مثلاً ما فرانسیس بیکن را یک فیلسوف و اندیشمند غربی می‌دانیم، ولی نمی‌دانیم که وی از سرمایه‌گذاران کمپانی استعماری ویرجینا و از سهام‌داران کمپانی نیوفاوندلند بوده که از جمله فعالیت‌های آنان، شکار انسان‌های مظلوم در آفریقا و تصرف آنان به صورت برده و به‌کارگیری در مزارع بزرگ به نام پلانت بوده است. همین کمپانی‌ها و نمونه‌های دیگر از این دست، در کمپانی سفاک و استعمارگر هند شرقی ادغام شدند. نظریه‌پردازی‌های بیکن در واقع به طور مستقیم از توسعه‌طلبی‌های ماوراء بحار اثر می‌پذیرد. او رساله‌ای به نام درباره پلانت‌ها نوشت که در آن، از سرمایه‌گذاری درازمدت در مستعمره‌ها دفاع می‌کرد. نیوفاوندلند (سرزمین نو یافته)، جزیره‌ای است بزرگ در شمال کانادا و پر از منابع طبیعی که نخستین مستعمره انگلیسی‌ها به شمار می‌رود. بیکن، چنان شیفته سرمایه‌گذاری در مستعمره خود بود که می‌گفت: «شیلات نیوفاوندلند ارزشمندتر از معادن پرو است.» بیکن تنها اندیشمند انگلیسی سهیم در کمپانی‌های غارتگر ماوراء بحار نبود. در نسل بعد، تعداد زیادی از این نظریه‌پردازان، از جمله جان لاک، استاد آکسفورد و اندیشه‌پرداز نامدار لیبرالیسم ظهور کردند.

به راستی، آیا بدون سیلان ثروتی که از راه تاراج ماوراء بحار(آن سوی دریاها) به محدوده‌های کوچکی از قاره اروپا سرازیر شد، چنین شکوفایی در دانش و فن و اندیشه امکان‌پذیر بود؟! ما ایرانیان از رنسانس اطلاعات بسیاری داریم، ولی خاندان مدیچی و دیگر کانون‌های سیاسی و تجارتی و مالی اروپایی آن دوران؛ یعنی جاعلان و حاملان فرهنگ رنسانس را کمتر می‌شناسیم. این رشته سر دراز دارد و از تاریخ پنج سده اخیر، نمونه‌های

فراوان می‌توان نام برد. ما «آلفرد نوبل»، بنیان‌گذار جایزه نوبل را خوب می‌شناسیم، ولی کمتر می‌دانیم که خانواده نوبل، مالکان منابع نفت بادکوبه بودند (که به تأسیس مجتمع نفتی رویال داچ شل انجامید). این شناخت یک رویه امروزه نیز ادامه دارد. ما «سرآیزایا برلین» را خوب می‌شناسیم و با شور و اشتیاق، آثار او را به فارسی ترجمه می‌کنیم یا می‌خوانیم، ولی نمی‌دانیم که این اندیشه‌پرداز نامدار یهودی معاصر، داماد خاندان گوئنز برگ (از اعضای برجسته الیگارشی یهودی مستقر در روسیه تزاری، از بانکداران درجه اول این سرزمین، خویشاوند دو خاندان زرسالار ساسون و هرش، شریک یاکوب پولیاکوف بودند) و دوست ویکتور روچیلد (از خاندان‌های زرسالار و استعمارگر) بود.

البته ما از این «نمی‌دانیم»ها بسیار نمی‌دانیم و همین مطلب، جوامعی چون جامعه ما را درباره غرب به جهل مرکب مبتلا ساخته و نقش رسانه‌ها صد البته در این قلمرو، اساسی بوده است. شست‌وشو و تحریف حافظه تاریخی ملت‌ها، عنصر مهمی است که در ارتباط با کارکرد مدرنیستی رسانه‌های تکنولوژیک بایستی مورد توجه قرار گیرد.

شروع غارت

ما در اینجا نمی‌توانیم بحث مفصلی درباره غارتگری و استعمار غرب علیه ملت‌های دیگر داشته باشیم، ولی با برخی مؤلفه‌های اساسی آن آشنا می‌شویم و در این زمینه از کتاب بسیار نفیس و ارزشمند و بی‌نظیر زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، نوشته استاد ارجمند عبداللّه شهبازی یاری می‌جوییم:

در واپسین سال‌های سده پانزدهم میلادی، ایزابل، ملکه خون‌ریز کاستیل به همراه شوهرش، فردیناند، شاه آراگون، با سپاهی عظیم به سوی آخرین بقایای دولت‌های مسلمان اندلس حرکت کرد (و به شکل وحشتناکی شهر مالقه (مالاگا) را به تسخیر درآورد) و ۱۲ هزار تن از سکنه آن را به بردگی بردند. در دوم ژانویه ۱۴۹۲ م. شهر غرناطه (گرانادا) پس از محاصره‌ای سخت و مقاومتی قهرمانانه تسلیم و پس از ۷۸۱ سال، اسلام از اندلس برانداخته شد. هفت ماه بعد، در اوت ۱۴۹۲ یک ماجراجوی دریایی ایتالیایی به نام کریستف کلمب از سوی ایزابل و فردیناند راهی سفری دور و دراز شد تا با غارت هند افسانه‌ای، گنجینه‌ی

انباشته‌ی حکمرانان آزمند اروپا را انباشته‌تر سازد. کلمب، بی‌آنکه خود بداند، قاره امریکا را «کشف» کرد(!!!) و در بازگشت افتخاری دیگر (از نوع افتخارات پیشین که همراه با چپاول و غارتگری و کشتار وسیع بومیان منطقه بود) بر افتخارات ایزابل و فردیناند افزود.

در این زمان، مانوئل ثروتمند، شاه حریص پرتغال، با رشک، نظاره‌گر پیروزی‌های ایزابل و فردیناند بود. همو بود که به سان همتایان اسپانیایی‌اش واپسین بقایای تمدن اسلامی را در غرب اروپا به خاک و خون کشید. دربار پرتغال که پیش‌تر، هنری دریانورد را راهی دریاها کرده و تجارت جهانی برده را بنیان نهاده بود، نمی‌خواست در این مسابقه تاراجگری عقب بماند.

مانوئل، پنج سال پس از سفر کلمب، واسکوداگاما را راهی دریاها کرد. گاما در سال ۱۴۹۸ به سواحل هند رسید، بدین سان، تاریخ، فصلی نوین را گشود که سال ۱۴۹۲ مبدأ آن است، سال سقوط غرناطه و کشف امریکا. این حوادث نقطه عطفی در تاریخ تمدن بشری است و آغاز ظهور و پدیده‌ای که زرسالاری جهانی نامیده می‌شود. این است سرآغاز داستان ما!

کریستف کلمب، واسکوداگاما، پدرو آلوارس کابرال (که همراه گاسپار یهودی و با هدف تسخیر شرق راهی هند شد و البته در ۲۲ آوریل ۱۵۰۰ به برزیل رسید و متفرعنانه آن را تصرف کرد و نامش اکنون در کتاب‌های علمی به عنوان کاشف برزیل، جایگاهی افتخارآمیز دارد) و در ادامه، فرانسیسکو المیدا و آلفونسو دالبوکرک (کسی که تاریخ‌نگاران غربی، با افتخار، او را نخستین فردی می‌دانند که پس از اسکندر مقدونی، یک امپراتوری اروپایی در شرق بنا کرد) و ده‌ها ژنرال ماجراجو و غارتگر دیگر، با چپاول ملت‌هایی که به زعم آنها، بی‌تمدن و بی‌فرهنگ بودند (و بایستی بابت این چپاول و دست‌اندازی ظالمانه که به آشنایی آنان با انسان‌های متمدن غربی انجامید، از دربار اروپاییان سپاس‌گزار باشند)، تاریخ جهان را وارد عرصه‌ای کردند که در اروپای عقب‌مانده، ولی بی‌بضاعت، کوه‌هایی از ثروت دزدی انباشته شد.

در سده هفدهم، امپراتوری مستعمراتی پرتغال به دربار دیگر کشورهای اروپایی به ویژه

انگلستان و هلند انتقال یافت و جیووانی کابرتو کـه ناسیونالیـست‌هـای انگلیـسی او را جـان کابوت می‌نامند، در سال ۱۴۹۷ راهی هند شد تا راه کلمب و گاما و کابرال و دیگران را ادامه دهد. وی به جزیره کیپ برتون در نوا اسکاتیای کانادا رسید و آن را تـصاحب کـرد و ایـن در زمانی است که در انگلیس، الیزابت اول، ملکه انگلیس (که پروفسور راوس وی را زن رنسانس می‌نامد) حکومت می‌کرد. شرافتمندانه‌ترین راهی که الیزابت برای تأمین مخارج دربـار خـود انتخاب کرده بود، مشارکت با دزدان دریایی بود. سر جان هاوکینز و سر فرانسیس، نزدیک به چهار دهه سگ‌های درنده الیزابت در دریاها به شمار می‌رفتند. عـلاوه بـر راهزنـی دریـایی و تجارت برده، سومین زمینه فعالیت الیزابت، توسعه‌طلبی ماوراء بحار بود و بـدین ترتیـب، در دوران الیزابت، انگلیس هم وارد این‌گونه اکتشافات دریایی شد. سپس فرانسه و هلند و آلمان هم به تکاپو افتادند و در امتداد ایـن مـسیر، کمپـانی هنـد شـرقی تأسـیس شـد و در سـده هفدهم، امریکاییان هم به صورت جدی وارد عرصـه فعالیـت کمپـانی هنـد شـرقی انگلـیس شدند.

پلانتوکراسی

دوران نوین تاریخ غرب (از سده شانزدهم به بعد) حیات خود را از دو پدیده پلانتوکراسی و تجارت ماوراء بحار می‌گیرد. «پلانتو کراسی؛ یعنی اقتـصادی کـه بـر شـالوده کـشتزارهای بزرگ مستقر املاک اروپاییـان در جزایـر و سـواحل قـاره امریکـا و خـاور دور اسـتوار شـد، اقتصادی بود مبتنی بر نیروی کار انبوه مردمی که در قاره امریکا به بردگی گرفته می‌شدند و بر این شالوده بود که اروپا در دو سده هفدهم و هجدهم میلادی، بزرگ‌ترین نظام بـرده‌داری تاریخ بشری را برپا کرد.»

تاریخ برده‌داری رنسانس غرب، فراز و نشیب‌هایی دارد که از آن می‌گذریم و فقط به آمـار محافظه‌کارانه‌ای که خود پژوهشگران غربـی ارائـه کـرده‌انـد، بـسنده مـی‌کنـیم: ... مانینـگ (محافظه‌کار) در مجموع، کل کسانی را که در دوران برده‌داری از قاره آفریقا بـه قـاره امریکـا صادر شدند، ۱۸ میلیون نفر می‌داند... . از نیمه سده هجدهم تا نیمه سده نـوزدهم، بـه طـور متوسط، سالیانه ۶۰ هزار برده از سواحل غربی آفریقا صادر می‌شد. باید توجه داشت که ایـن

آمار، بردگانی را که در حوزه قاره آفریقا به کار گرفته می‌شدند و یا برای کارهای شاق به سواحل و جزایر آسیا منتقل می‌شدند، دربرنمی‌گیرد. (توجه داشته باشید که این آمار با توجه به تعداد انسان‌های آن دوران درصد بسیار عظیمی را شامل می‌شود.)

با این توصیف‌ها، رفته رفته درمی‌یابیم که چرا به تصاحب و تملک ظالمانه سرزمین‌ها، عبارت «کشف» گفته می‌شود. در واقع، انسان‌های بومی مناطق امریکا و شرق به ویژه آفریقا، انسان به شمار نمی‌آمدند. بنابراین، ماجراجویان غربی این‌گونه تلقی می‌کردند که «معدن برده» کشف کرده‌اند. این چیزی است که در تاریخ این‌گونه به اصطلاح اکتشافات، به وضوح دیده می‌شود.

حذف ریاکارانه برده‌داری

«تا دهه‌های متمادی پس از انقلاب‌های امریکا و فرانسه، برده‌داری همچنان تداوم داشت و ملت‌هایی که این انقلاب‌ها را به سرانجام رسانیدند، خود، بی‌هیچ تغییری درگیر تجارت جهانی برده بودند. ممنوعیت برده‌داری به طور جدی تنها در اواخر سده نوزدهم رخ داد» و شورش‌های بزرگ بردگان تنها دلیلی جزئی برای این ممنوعیت به شمار می‌رود. حقیقت این است که زمان سوددهی برده‌داری در حال سپری شدن بود و نظام سرمایه‌سالار غرب، انباشت سرمایه‌های خود را در قلمروهای دیگری جست‌وجو می‌کرد. استاد عبدالله شهبازی، دلایل دیگر لغو برده‌داری را این‌گونه بیان می‌کند:

۱. کاهش اهمیت اقتصاد پلانت کاری و به تبع آن، کاهش سودآوری تجارت برده.

۲. آغاز و اوج‌گیری تجارت جهانی تریاک در اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم. انتقال سرمایه‌ها به این عرصه و تبدیل این پدیده جدید به محور اصلی تکاپوی جهانی الیگارشی مستعمراتی غرب...

۳. دگرگونی در ساختار اجتماعی و فرهنگی دنیای غرب، طی سده نوزدهم. پیدایش جوامع انبوه شهری و در پی آن تأثیر پدیده افکار عمومی بر ساختار سیاسی این کشورها.

همین عوامل به ویژه عامل سوم، ضرورت‌هایی را برای دنیای غرب به وجود آورد که نوع کلاسیک برده‌داری را کنار گذارد و به روش‌های پیچیده‌تر و استتارشده روی آورد. همان‌گونه

که برای مسئله استعمار نیز چنین اتفاقی افتاد. از جمله برده‌داری‌های آشکارتر این دوره، برده‌داری جنسی است که آمار ارائه شده در کنفرانس ۱۹۹۱ سازمان زنان جنوب آسیای شرقی نشان می‌دهد فقط در طی ۱۶ سال (از ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۱)، دست کم ۳۰ میلیون زن در سراسر جهان به فاحشه‌خانه‌ها فروخته شده‌اند. این شبکه جهانی برده‌داری به وسیله باندهای قدرتمند مافیایی اداره می‌شود.

رسانه‌های غربی و غارت‌گری غربی

با پایان دوران تجارت جهانی برده به شکل کلاسیک آن، توجیه و استتار این فصل سیاه از تاریخ معاصر غرب، به یکی از کارکردهای تاریخ‌نگاری رسمی بدل شد. در ایجاد تمدن جدید از سهم تعیین‌کننده میلیون‌ها برده‌ای که به قاره امریکا یا آفریقا برده شدند و همین حدود انسان‌هایی که در فرآیند خونین شکار برده نابود گردیدند، سخنی در میان نیست.

برای اینکه نقش رسانه به ویژه رسانه‌های دیداری را نسبت به واقعیت‌های شوم غارتگری غرب دریابیم، بهتر است آن‌ها را دسته‌بندی و به برخی از آن‌ها اشاره کنیم:

۱. وسوسه و تب طلا و افسون ثروت شرق:

سیل ثروتی که از مشرق زمین به سوی اروپا روانه می‌شد، عطشی سیری‌ناپذیر در کانون‌های سیاسی و اقتصادی اروپا برانگیخت و در فرهنگ و روان‌شناسی اروپاییان، اکتشاف دریایی و تجارت ماوراء بحار، جاذبه‌ای شگرف و رؤیاگونه یافت. «یکی از مؤثرترین روش‌ها، اشاعه داستان‌های حیرت‌انگیز درباره گنجینه‌های بی‌پایان و سهل‌الوصول مسلمانان مشرق زمین بود. افسانه‌هایی که در شعر و ادب فارسی در اروپای سده شانزدهم بازتاب گسترده‌ای یافته است. افسانه گنج‌های الحمراء با داستان‌های شگفت هزار و یک شب (از جمله داستان زیاد) و ماجراهای جذاب (و افسانه‌ای) مارکوپولو درآمیخت و عطش اکتشاف دریایی و دست‌یابی به شرق را بیش از پیش دامن زد... . در گوشه‌ای از جهان، زنی کاملاً برهنه حضور داشت و شهسوار مسیح را به سوی خود وسوسه می‌کرد... . نام‌هایی که کاشفان اروپایی بر سرزمین‌های دیگران می‌نهادند نیز وسوسه‌انگیز بود: دماغه امید نیک، ساحل عاج، ساحل طلا و غیره. تصادفی نیست که در این دوران نام هرمز، بندر بزرگ تجاری آن دوران، چنان

آوازه‌ای جهانگیر یافت که شاعران بزرگ اروپا، برای نمونه، جان میلتون که در کنار شکسپیر یکی از برجسته‌ترین چهره‌های ادبی انگلیس است، در منظومه بهشت گمشده چنین می‌سراید:

بر فراز تختی نشسته بود که در قدر و بها بر ثروت هرمز هند و جواهر و مروارید بی‌حسابی که دست سخاوتمند شرق به پای پادشاهان خود می‌ریزد، برتری داشت.

این نوع نگاه به شرق، هنوز به صورت جدی در میان غربیان وجود دارد و در همین سده گذشته با اختراع تلویزیون و سینما، آن‌چه به وسیله قصه‌ها و رمان‌ها و سفرنامه‌ها فقط تخیل بشر اروپایی را برمی‌انگیخت، به صورت تصویر عینی، شهوت ثروت‌اندوزی او را به شدت تحریک کرد و می‌کند. وقتی چاپ سفرنامه مارکوپولو در دوره کلمب و گاما و کابوت، وسوسه ثروت شرق را در میان خواص اروپایی برانگیخت، طبیعی است که ساخت فیلم و سریال کارتونی و غیر کارتونی مارکوپولو، بشر غربی را دچار وسوسه‌ای دو چندان خواهد کرد.

«پس از بازگشت کلمب، زرسالاران یهودی دربار اسپانیا، بی‌درنگ گزارش سفر او به هند جدید (قاره امریکا) را چاپ و در مراکز مهم شهری اروپا پخش کردند. این اقدام در کارتون‌های سیاسی و تجاری اروپا اثری شگرف داشت.» بی‌شک، ساختن فیلم او تأثیری بسیار شگرف‌تر بر ذهنیت عامه انسان‌ها برجای گذاشت. در این میان آن‌چه از همه مهم‌تر است و با موضوع این رسانه هم‌خوانی بیشتری دارد، موج کارتون‌هایی است که از آغاز اختراع تلویزیون تا کنون، به شدت، همین تم را القا می‌کنند: «معابد و جزیره‌هایی پر از گنج و آماده برای تسخیر.» از کارتون جذاب سندباد، افسانه پنج برادر، جزیره گنج، گالیور، خانواده دکتر ارنست و ده‌ها سریال کارتونی دیگر گرفته تا کارتون‌هایی مانند جنگجوی نوجوان. این شخصیت، قهرمانی است که پدر و مادرش از اروپا به آفریقا آمده و کشته شده‌اند و در یکی از قسمت‌های آن، انبار بزرگ عاج و در قسمتی دیگر، در معبدی متروک، گنج عظیمی را می‌یابد. همین تم، در سریال‌ها و فیلم‌های سینمایی نیز بسیار زیاد دیده می‌شود. از همین‌جا می‌توان دلیل علاقه غربیان به ساخت فیلم‌ها و سریال‌هایی مربوط به دریانوردی و کشف

جزیره‌های مرموز و حوادث شگفت‌انگیز از این دست را تا حدودی دریافت.

۲. توجیه غارتگری‌ها:

غرب، خود را مطلق می‌نمایاند و خود را تنها فرهنگ و تمدن بشری معرفی می‌کند و با بی‌فرهنگ، بی‌هویت و بی‌تمدن خواندن ملت‌های دیگر و جوامع بشری به‌ویژه ملت‌های شرقی و آفریقایی می‌کوشد تا برای دست‌اندازی‌های ظالمانه خود توجیه بیاورد. از افلاطون تا کانت اندیشمندان و فیلسوفان بسیاری خواسته یا ناخواسته زمینه را برای توجیه فکری استعمار آماده کردند. مثلاً کانت، وقتی انسان‌ها را به مهجور و عاقل، نابالغ و بالغ و...، تقسیم کرد، بنیان‌های نظری استثمار انسان‌ها را پایه‌ریزی می‌کرد. جریان شرق‌شناسی نیز در برگرداندن همه آثار تمدن‌های شرقی و به‌ویژه اسلامی به یونان باستان، نقش اساسی بازی کرده است. مثلاً فلسفه دوره اسلامی را وامدار غرب باستان نشان می‌داده است. در واقع، یکی از روش‌های غربی برای ثبوت خویش را می‌توان جاانداختن تلقی بی‌ثباتی و حذف گذشته شکوهمند و نظام‌مند دیگران دانست.

بر خلاف تصور رایج، آفریقای پیش از اروپاییان، قاره‌ای وحشی و بی‌تمدن نبود. پ.د.کوتن، در تاریخ آفریقای یونسکو این نگرش را میراث شووینسم فرهنگی غرب می‌داند:

این طرز برخورد و برخورد مشابه آن، که میراث نژاد پرستی است... تمدن غربی را تنها تمدن راستین می‌دانست. در اواخر دهه ۱۹۶۰ بی. بی. سی، یک مجموعه تلویزیونی به نام تمدن ساخت که تنها به میراث فرهنگی اروپای غربی می‌پرداخت...، ولی بیرون راندن نامتمدن‌ها از قلمرو تاریخ، تنها بخشی از جنبه سنت بسیار گسترده تاریخ‌نگاری غرب بوده است... (و به عنوان مثال تاریخ‌نگاری جدید) به طور ضمنی این مفهوم را القا می‌کرد که موجودات برتری از اروپا آمدند و کارهایی را که آفریقاییان نمی‌توانستند انجام دهند، به گردن گرفتند... .

این موضوع اصلی بسیاری از تولیدات دیداری غرب بوده و هست. برای مثال کارتون ماریان را که از سیمای کودک پخش می‌شود، ببینید یا فیلم‌های سینمایی بی‌شماری از جمله شبح و ظلمت را بررسی کنید. آن‌گاه نفوذ تاریخ‌نگاری علمی غرب در رسانه‌هایش را به

رسمیت خواهید شناخت. در فیلم شبح و ظلمت، قهرمان اروپایی، دو شیر درنده (شبح و ظلمت) که نماد جنبش‌های ضداستعماری هستند و مانع کار راه‌آهن شده‌اند، می‌کشد و توده مردم مظلوم استعمار شده در برابر انسان‌های پست و ضعیف و منفعل نشان داده می‌شوند که قهرمان اروپایی آنان را نجات داده است و اکنون می‌توانند به راحتی برای قهرمان اروپایی نوکری کنند.

۳. طرح مسائل انحرافی

آنان برای تحت‌الشعاع قرار دادن دوران برده‌داری غرب، عنوان تجارت اسلامی برده را طرح می‌کنند و به جعل پدیده‌ای به نام برده‌داری اسلامی در قاره آفریقا دست می‌زنند تا فاجعه اسارت و نابودی میلیون‌ها انسان را فرآیندی طبیعی جلوه دهند. از نظر آقای مانینگ (از پژوهشگران دانشگاه کمبریج) «اوج تجارت اسلامی برده در سال‌های ۱۷۵۰ تا ۱۹۰۰ میلادی است. شاید منظور، دسته‌ای کوچک و حقیر دزدان دریایی خلیج فارس و شرق آفریقای تجاری است که بسیاری از آنان دلالان و کارگزاران بومی اروپاییان بودند و با الگوگیری از آنان و برای بهره‌برداری از این خوان گسترده به خرید و فروش غلام و کنیز دست می‌زدند...» بیشتر فیلم‌های هالیوودی، عرب‌ها را راحت‌طلب نشان می‌دهد که برده‌ها کارهای آنان را انجام می‌دهند. فیلم لورنس عربستان و برخی کارتون‌های تلویزیونی، نمونه‌های گویایی هستند.

این مطلب را با شیوه نگرش به قهرمانی‌های دروغین غربی‌ها در این فیلم‌ها در نظر بگیرید. طبیعی است کودکی که مخاطب این مجموعه برنامه‌هاست، در آینده، با وارد شدن به عرصه روشن‌فکری جامعه، در برابر نقادی‌هایی که نسبت به غرب می‌شود، موضع می‌گیرد و چنین می‌گوید: «اسلام، دین برده‌داری است و ما مبارزه با برده‌داری را از غرب متمدن و با فرهنگ آموخته‌ایم».

«آقای مانینگ، الغای برده‌داری را نتیجه اوج‌گیری جنبش انسان‌دوستانه سفیدپوستان می‌داند... در سال ۱۸۲۳م. کمیسیون ضدبرده‌داری در لندن تشکیل شد. انگلیسی‌ها به بهانه مبارزه با تجارت برده، حرکتی عوام‌فریبانه و شیطنت‌آمیز را سامان دادند. عرصه اصلی تحرک

ناوگان سلطنتی مبارزه با تجارت برده، آب‌های خلیج فارس و شرق آفریقا و اقیانوس هند بود و دستگیری این و آن «عربِ» دریانورد به جرم «برده‌فروش»، محوری بود که تجارت جهانی تریاک را که به تازگی اوج گرفته بود، تحت الشعاع تبلیغات خود قرار می‌داد».

این‌گونه انحراف اذهان، برای پیشبرد اهداف استعماری، روشی است که تاکنون به شدت در نظام رسانه‌ای غرب دنبال می‌شود. نیازی نیست که غرب برای اهداف تمتع‌جویانه خویش به طور مستقیم، دستاوردهای سینمایی، تلویزیونی و ژورنال تولید کند. همین‌که به موضوع‌های فرعی و نامربوط و بی‌اهمیت تکیه کند، کافی است تا در پرتو این فرافکنی، زمینه را برای دست‌یابی به اهداف استعماری نوین خویش آماده سازد.

از جمله مسائل طرح شده در محصولات رسانه‌ای غرب، بزرگ‌نمایی برده‌داری باستان و تعمیم نمونه‌های یونان و رم به سراسر جهان است که نظام برده‌داری را یک پدیده طبیعی و همه‌گیر در تمامی جوامع بشری جلوه‌گر می‌سازند و بدین‌سان همگان را در این گناه سهیم می‌کنند. مثال‌هایی از این دست، آن‌قدر فراوان است که نیاز به نام بردن از آن‌ها نیست و بیشتر فیلم‌های تاریخی در دامنه این موضوع قرار دارند.

۴. تبلیغ نظام مدرن:

بسیاری از اندیشمندان فرهیخته، بر این باورند که نظام تکنولوژیک و تمدن مدرن در واقع همان نظام برده‌داری است که از صورت سخت‌افزاری به صورت نرم‌افزاری تغییر چهره داده است. از نظر نگارنده، این نظریه درست است؛ زیرا اگر برده‌داری، همان بهره‌کشی غیرعادلانه (عدالت به معنای واقعی کلمه) از انسان‌هاست، تمدن تکنولوژیک به سبب تلقی ابزاری و کالاگونه از انسان‌ها و در نتیجه، «سودکشی از ارزش افزوده انسان‌ها،» پیچیده‌ترین و ظالمانه‌ترین نظام برده‌داری است. پس هر اندازه که رسانه دیداری به ثبوت نظام سرمایه‌داری غرب یاری رساند، به همان اندازه، در استثمار انسان‌ها شریک خواهد بود. البته بخش چهارم از ارتباط رسانه و استعمار (تبلیغ نظام مدرن)، عام‌ترین و مهم‌ترین موضوع در این قلمرو است و درواقع، کل این پژوهش، به نوعی به این موضوع مربوط می‌شود و فقط به همین جمله بسنده می‌کنیم که «حضور و نقش‌آفرینی رسانه‌ها، به ویژه رسانه‌های بصری برای تمدن غرب، حیاتی است».

برده‌های قرن ۲۱

نویسنده: فاطمه محقق

مبارزه اسلام با برده‌داری / ۱۴۶
برده‌داری در عهد قدیم / ۱۴۷
شروع برده‌داری قرن ۱۵ / ۱۴۷
برده‌داری مدرن قرن ۲۱ / ۱۴۸
۲۷ میلیون برده / ۱۴۹
فصل‌های تاریک برده‌داری مدرن / ۱۵۰
برده‌ها در آمریکا / ۱۵۱

برده‌های قرن ۲۱

مبارزه اسلام با برده‌داری

از زمان‌های دور تاکنون برده‌ها همواره به‌عنوان اشیا در نظر گرفته می‌شدند، به‌طوری که آن‌ها را خرید و فروش، تعویض و یا هدیه کرده و یا حتی به‌عنوان وثیقه‌ای برای پرداخت بدهی‌هایشان مورد استفاده قرار می‌دادند.

در تمام جوامع عهد باستان برده‌داری یک سنت پذیرفته شده از سوی عموم به‌شمار می‌رفت و از حیث سیاسی و اجتماعی نیز امری اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسید.

از این‌رو حتی اسلام برده‌داری را رسماً منسوخ نکرد ولی ائمه علیهم‌السلام با تربیت غلامان و تبدیل آنان به انسان‌هایی شریف و کارآمد در جامعه‌ی اسلامی و سپس آزاد نمودن آن‌ها و توصیه‌های بسیار به آزاد کردن بردگان و قرار دادن اجر و پاداش معنوی برای این‌کار زمینه‌های فرهنگی مبارزه با برده‌داری و منسوخ شدن آن را فراهم می‌نمودند.

برده‌داری در عهد قدیم

در مصر باستان برده‌ها به طور انبوه برای ساخت قصرهای پادشاهی و نیز گورستان‌های فراعنه به‌کار گرفته می شدند. «هومر» حماسه‌سرای بزرگ مغرب زمین بردگی را سرنوشتی تهدیدآمیز برای اسرای جنگی توصیف کرده است. در روم باستان برده‌داری گونه‌ای متفاوت تر از دیگر نقاط جهان داشت به‌طوری که برده‌داران رومی از اختیارات بسیاری در خصوص برده‌هایشان برخوردار بودند، برای مثال تصمیم درباره مرگ یا زندگی برده‌ها در اختیار صاحبانشان قرار داشت.

شروع برده‌داری قرن ۱۵

با کشف سواحل آفریقا و تصرف جنوب و شمال آمریکا توسط اروپایی‌ها در قرن ۱۵ و نیز استعمار آمریکای شمالی در چند قرن پس از آن زمینه‌ای مناسب برای برده‌فروشی در عصر جدید فراهم شد. پرتغال که فاقد نیروی کار لازم برای کشاورزی بود نخستین کشور اروپایی عصر جدید است که نیاز خود را به نیروی کار از راه وارد کردن برده برطرف کرد.

پرتغالی‌ها فعالیت در بازارهای برده‌فروشی سواحل غربی آفریقا را از سال ۱۴۴۴ آغاز نمودند و تا بیش از یک قرن به طور عملی بر همه‌ی بازارهای برده‌فروشی آفریقا حاکمیت می کردند. از نیمه‌ی دوم قرن هفدهم با ایجاد سیستم کشتزار در مستعمرات جنوبی آمریکای شمالی، تعداد برده‌های آفریقایی که برای کار در زمین به آمریکا آورده می‌شدند، به‌طور ناگهانی افزایش یافت، به طوری که برخی از شهرهای ساحلی شمال عملاً به مرکز برده‌فروشی تبدیل شد.

کشور دانمارک در سال ۱۷۹۲ به عنوان نخستین کشور اروپایی، برده‌فروشی را به طور کلی منسوخ اعلام کرد. به دنبال آن در سال ۱۸۰۷ کشورهای انگلیس و سپس آمریکا نیز برده‌داری را لغو کردند. در کنفرانس وین که در سال ۱۸۱۴ برگزار شد، کشور انگلیس از نفوذ خود استفاده کرده و دیگر کشورها را نیز به پایان برده‌داری وادار کرد.

سرانجام تقریباً همه کشورهای اروپایی قوانینی را به تصویب رساندند که برده‌فروشی را ممنوع اعلام کرد. در سال ۱۸۴۲ یگانی از کشتی‌های جنگی دو کشور آمریکا و انگلیس برای

کنترل قانون ممنوعیت برده‌داری موظف به گشت زنی در دریاها شدند و سرانجام در حالی که برده‌های فرانسوی در سال ۱۸۴۸ و برده‌های هلندی در سال ۱۸۶۳ از حق آزادی برخوردار شدند، در برزیل برده‌داری تازه در سال ۱۸۸۸ لغو گردید. پذیرش قانون عدم برده‌داری از سوی سازمان بین المللی حفظ صلح جهانی(۱۹۴۶-۱۹۲۰) در سال ۱۹۲۶ موفقیتی بزرگ در این زمینه به شمار می‌رفت به‌ویژه که بنابر این کنوانسیون همه‌ی اشکال برده‌داری در آن زمان ممنوع اعلام شد.

برده‌داری مدرن قرن ۲۱

شاید تنها تعداد کمی از ما بتوانند حتی تصور آن را نیز داشته باشند که با وجود قوانین ذکر شده هنوز هم در برخی از نقاط جهان کسانی هستند که قربانی برده‌داری به شیوه‌ای متفاوت از گذشته می‌شوند. البته عدم آگاهی عمومی از وجود برده‌داری در دنیای کنونی چندان هم جای شگفتی ندارد، چرا که امروزه برده‌داری یک تجارت است تجارتی که مخفیانه، آرام و پنهانی انجام می‌گیرد، بی‌آنکه کسی متوجه شود.

امروزه برده‌داری صورتی متفاوت از گذشته به خود گرفته است، برای مثال برده‌های امروزی به‌ویژه در مناطق فقیر جهان بسیار ارزان‌تر از گذشته هستند لذا برده‌داران دیگر مجبور نیستند برای خرید برده هزینه‌های گزافی بپردازند و به تبع آن قربانیان امروزی برده‌فروشی نیز ارزش چندانی ندارند.

از سوی دیگر از آنجا که برده‌های امروزی اغلب از کشورهای فقیرنشین و به عبارت بهتر از میان مردمی هستند که تصویر روشنی از آینده‌ی خویش ندارند، به دلیل فراوانی تعداد برده‌ها به راحتی می‌توان یک برده‌ی بیمار یا مرده را تعویض کرد.

علاوه بر آن دیگر مانند گذشته برای نگه داشتن برده‌ها از زنجیر استفاده نمی‌شود بلکه امروزه از طریق اعمال خشونت و تهدید آن‌ها را ربوده و به کار وا می‌دارند. امروزه قربانیان برده‌داری مدرن در زمینه‌های مختلفی نظیر خرید و فروش اعضای بدن، استخراج معدن، کار در معادن زغال سنگ، اشتغال در صنایع تولید لباس، فولاد، قهوه و شکر، کار در خانه و به‌ویژه در کشاورزی به کار گرفته می‌شوند.

محصولاتی که به این طریق در جهان تولید می‌شود، معمولاً با قیمتی ارزان در بازار کشورهای صنعتی ثروتمند عرضه می‌شوند که در این میان بیشترین سود عاید کمپانی‌های بزرگ می‌شود.

۲۷ میلیون برده

مقام‌های سازمان ملل در آستانه روز جهانی لغو بردگی گفتند: با وجود گذشت بیش از ۲۰۰ سال از زمان لغو رسمی بردگی، هنوز این شیوه استثمار و بهره‌کشی از انسان‌ها به تاریخ نپیوسته و یک واقعیت جاری است.

به گفته آنها، بردگی اکنون در نقاط مختلف دنیا به شکل‌های گوناگون و وحشیانه، در حال ظهور و گسترش است.

از نکات تلخ و شگفت‌آور گزارش سازمان ملل و سازمان بین‌المللی کار این است که بردگی یک پدیده جهانی است که به همان اندازه که بر کشورهای فقیر تاثیر می‌گذارد، در کشورهای ثروتمند نیز جریان دارد.

بنا براین گزارش، در حال حاضر بیش از ۲۷ میلیون نفر اعم از مرد، زن و کودک هر روز در نظام بردگی و در شرایط بردگی بسر می‌برند و بردگی آن‌ها به همه‌ی شیوه‌ها اعم از اشکال سنتی یا مدرن با توجه به تقاضای بازار رو به افزایش است.

کار اجباری، یکی از مهم‌ترین اشکال بردگی در عصر کنونی است که به گفته‌ی سازمان بین‌المللی کار، در حال حاضر حدود ۱۲ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر در جهان گرفتار آن هستند.

قربانیان این شیوه‌ی بردگی، همواره افراد بسیار ضعیف و فقیر جامعه هستند و از کارگران مهاجر که برای پرداخت بدهی‌های خود به باندهای قاچاق به آن تن داده‌اند تا زنان و دختران مجبور شده به فحشا را در برمی‌گیرد.

گزارش سازمان ملل تاکید دارد که بردگی در عصر جدید ناشی از فقر، طرد اجتماعی، به حاشیه راندن افراد، فقدان دسترسی به آموزش و وجود فساد در جامعه است.

بنا براین گزارش، در میان اشکال مدرن بردگی به صورت کار اجباری، موارد متعددی در میان خدمتکاران خانگی و نیز، بخش‌های ساخت و ساز مسکن، صنایع غذایی و صنایع تکمیلی به چشم می‌خورد.

در همین راستا، «ناوی پیلاوی» کمیسر بلندپایه سازمان ملل برای حقوق بشر، بردگی را «یک جنایت علیه بشریت» خواند که «زندگی انسان‌ها و جوامع را ویران می‌کند و با وجود به رسمیت شناختن جهانی لغو آن، عامل رنج ۲۷ میلیون نفر در عصر کنونی است.»

این مقام حقوق بشر هشدار داد که بحران کنونی اقتصادی جهان می‌تواند بر شمار افراد برده در جهان بیفزاید.

طبق آمار اتحادیه اروپا، امروزه تنها در آلمان ۲۰ هزار برده وجود دارد که به اجبار مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند.

هر چند برده‌داری در سراسر جهان به طور رسمی لغو شده است اما این ممنوعیت تنها منحصر به روی کاغذ است زیرا امروزه اشکال دیگری از برده‌داری، با عنوان برده‌داری مدرن، قربانیان بسیاری را اعم از زندانیان سیاسی، کودکان، کارگران و مهم‌تر از همه قربانیان سوء استفاده جنسی اجباری را در کام خود فرو می‌برد.

فصل‌های تاریک برده‌داری مدرن

این آمار ۲۷ میلیونی تنها بخشی از چهره پنهان تمدن امروز است، زیرا طبق آمار سازمان جهانی کار، هم اکنون در سراسر جهان ۲۵۰ میلیون کودک در سنین بین ۵ تا ۱۴ سال به گونه‌ای برده‌وار مشغول به کار هستند. امروزه استفاده برده‌وار از کودکان خردسال به عنوان نیروی کار به‌ویژه در کشورهای غیر صنعتی امری عادی تلقی می‌شود.

این‌گونه کودکان اغلب در کشتزارها به کار گرفته شده و یا به تکدی گری و کاردر خانه گماشته می‌شوند، این کودکان در مواردی نیز به اجبار مورد تجاوز جنسی قرار می گیرند اما شاید تاریک‌ترین فصل برده‌داری مدرن، تجاوز جنسی اجباری به عنوان یکی از پیامدهای تجارت انسان در دنیای کنونی باشد که پس از فروپاشی بلوک شرقی در غرب رواج پیدا کرد. دختران و زنان بسیاری توسط باندهای سازمان یافته، از اروپای شرقی اغفال شده و در حالی که مدارک و اوراق شناسایی شان نیز در همان محل به زور از آن‌ها گرفته شده است به اروپای غربی منتقل و پس از تجاوز اجباری در شرایط زندگی و کاری بسیار تحقیر آمیزی نگهداری شده و در مراکز خاصی با هدف بهره‌برداری جنسی به بردگی گرفته

می‌شوند. طبق آمار هر ساله ۲۰۰ هزار نفر در کشورهای عضو اتحادیه اروپا بـه اجبـار مـورد تجاوز جنسی واقع شده و توسط تاجران انسان به فروش می‌رسند. حـدود ۱۲۰ هـزار زن و دختر هر ساله در اروپای غربی قاچاق می‌شوند. سازمان ملل هزینـه ایـن تجـارت را مبلغـی بالغ بر ۴ میلیارد دلار در سال تخمین زده است.

این افراد نه امکان دفاع از خود را دارند و نه این‌که مـی‌تواننـد بـه گونـه‌ای دیگـر امـرار معاش کنند، زیرا آن‌ها به طور قانونی صاحب هیچ‌گونه مجوز کـار و اقامـت در آن کـشورها نیستند.

برده‌ها در آمریکا

ایندپندنت بـا چـاپ عکـسی از بـرده‌داری در آمریکـا در قـرن ۲۱ خبـر داد و آن‌را مایـه شرمساری این کشور دانست.

ایندپندنت نوشت: در قرن بیست‌ویکم که سال‌ها از لغو برده‌داری توسط همه‌ی کـشورها می‌گذرد آمریکا، علاوه بر جنایاتی که در دنیـا انجـام مـی‌دهـد در داخـل کـشورش نیـز بـه برده‌داری مشغول است.

رفتاری که با مهاجران خارجی انجام می‌شود فقط گوشه‌ای از برده‌داری است که همـواره در داخل آمریکا در جریان است.

ایالت «فلوریدای» آمریکا که در رفتار خشونت‌آمیز و غیـر انـسانی بـا خارجیـان شـهرت جهانی دارد، مهاجران را در شرایط کاملاً حیوانی به بردگی کشیده است.

کارگران کشاورزی در مزارع و باغ‌های میوه در پـایین‌تـرین شـرایط زنـدگی و بـا کـسب حقوق اندک سخت‌ترین کارها را، که هیچ انسانی از عهده آن بر نمی‌آید انجام می‌دهند. ایـن در حالی است که در قرن بیست‌ویکم با این همه پیشرفت علـم و تکنولـوژی در کـشاورزی، حتی کشورهای عقب مانده نیز از ماشین‌های صنعتی برای این‌کار استفاده می‌کنند.

خط و مشی سیاسی آمریکا بقدری غیر انسانی است که از این کارگران به‌عنـوان حیـوان استفاده می‌شود.

استحمام که بیش از ۵ دلار برای آن‌ها هزینه دارد بشرح ذیل است:

«شستشو با آب سرد با سطل»

این در حالی است که کارگران برای چیدن ۵۰ کیلو میوه فقط یک دلار می‌گیرند.

پایین نگه داشتن حقوق و دستمزد کارگران در راستای سیاست کلی حکومت آمریکاست که قیمت محصولات کشاورزی در کل کشور باید پایین باشد؛ تا رای دهندگان از دولت راضی باشند.

به‌عنوان نمونه کل گوجه فرنگی مصرفی آمریکا که در همین مزارع فلوریدا به‌دست می‌آید در پیشرفته‌ترین فروشگاه‌های آمریکا با قیمت پایین به‌دست مشتری می‌رسد و مردم نیز از حکومت خود راضی هستند که این محصولات را با قیمت نازل به آن‌ها عرضه می‌کند.

خانواده شاداب

۲۰ راهکار داشتن خانواده ای با نشاط و شاداب

نویسنده: دکتر محمدرضا شرفی

خانواده شاداب

۲۰ راهکار داشتن خانواده‌ای با نشاط و شاداب

مقدمه

وجود طراوت و نشاط در زندگی نه تنها جوانی را پایدارتر می‌کند بلکه موجب بازشدن فضای ذهن آدمی برای توسعه دانش و معرفت شده و مقاومت فیزیکی و بدنی را در برابر تهدید بیماری‌ها افزایش می‌دهد و زمینه‌ساز ارتباطات مؤثر و مطلوب انسانی با محیط خانواده، جامعه و اطرافیان می‌شود.

اینک به بیان برخی راهکارها می‌پردازیم.

۱ـ ارتباطات انسانی خود را با اطرافیان بهبود بخشیم

در برخی پژوهش‌ها سهم ارتباطات انسانی در زمان بیداری افراد ۷۰٪ برآورد شده است. و در پژوهش‌های دیگر سهم ارتباطات انسانی در نشاط و شادابی خود و اطرافیان تا مرز ۸۵٪ تعیین شده است.

۲ـ هر روز در طرح و اندیشه نوینی برای شادکامی خانواده‌مان باشیم

برخی تجربه‌ها و نیز یافته‌های تحقیقی مؤید آن است که مداومت در فکر و اندیشه‌ای مشخص، آدمی را به عمل در آن زمینه وامی‌دارد. بدیهی است کسی که دائماً در چنین اندیشه‌ای باشد، راه وصول به آن را نیز خواهد یافت.

۳ـ از پیام‌های مثبت در رابطه با اطرافیانمان استفاده کنیم

بهره‌گیری از موج مثبت (N-LP) موجب می‌شود که نزدیکان ما احساس اعتماد به‌نفس داشته و رضایت خاطر ناشی از آن را به‌خوبی حسّ کنند.

۴ـ هر روز دلی را شاد کنیم

ره‌آورد شادکردن دیگران، شادابی خاطر خود آدمی است.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرمایند:

«سوگند به خدایی که تمام صداها را می‌شنود، هر کس دلی را شاد کند، خداوند از آن شادی، لطفی برای او قرار دهد» (نهج‌البلاغه، حکمت۲۵۷)

۵ـ برای گذراندن عمر خود برنامه داشته باشیم

استفاده از برنامه‌ریزی (مدیریت زمان) موجب می‌شود که متناسب با صرف وقت، توان و اندیشه خود، بازدهی داشته باشیم و این امر منجر به اعتماد به نفس بیشتر و در نهایت رضایت خاطر بهتری می‌شود.

۶ـ روزهای مهم زندگی اطرافیانمان را به خاطر بسپاریم

یادداشت کردن روزهای به یادماندنی عزیزانمان نظیر روز تولد، روز مکلف شدن آنان و سالگرد ازدواج خود و همسرمان و در مواردی سالگرد ازدواج فرزندان، فرصت ارزشمندی است تا با یادآوری این روزها و اختصاص دادن هدیه‌ای مناسب به آنان، طراوت و شادابی آنان را حفظ نموده و تقویت کنیم.

۷- گوش به زنگ کوچک‌ترین پیشرفت نزدیکانمان باشیم

زیرا ملاحظه کم‌ترین پیشرفت و موفقیت محسوس همسر و فرزندانمان و ایفای نقشی مشوّقانه در قبال آنان، شوق بیشتری را در درون آنان برای پیشرفت‌های عالی تر می‌آفریند

۸ـ از تبادلات عاطفی مؤثر و صحیح استفاده کنیم

داد و ستد عاطفی میان اعضای خانواده بر میزان نشاط و دل‌گرمی آنان می‌افزاید.

مهر ورزیدن به دیگران و جلب محبت آنان، توازن و تعادل خانواده را حفظ می‌کند.

بهتر است منتظر دریافت محبت از ناحیه دیگران نمانیم و خود ابتکار عمل را با مهرورزیدن به عزیزانمان به‌دست گیریم.

۹ـ از هنرِ خوب شنیدن به درستی بهره گیریم

شنونده خوب بودن برای گوینده فرصتی می‌آفریند تا با طرح مشکلات خویش، از رنج روحی خود بکاهد و توان مجددی برای تداوم زندگی بیابد. لذا چنانچه برای عزیزان‌مان شنونده خوبی باشیم به آنان مجالی می‌بخشیم تا با درد دل کردن بار غم خویش را سبک کنند و نشاطی دوباره بیابند. این فرایند که به تخلیه هیجانی (کاتارسیز) نیز موسوم است، دل‌های افراد خانواده را به یکدیگر نزدیک‌تر می‌کند.

۱۰ـ زندگی‌نامه انسان‌های موفق و خودساخته را مطالعه کنیم

هر از گاهی مطالعه زندگی‌نامه ستارگان آسمان علم و فضیلت آدمی را برمی‌انگیزد تا به تلاش بیشتری برای بهبود زندگی‌اش اقدام نماید. در این نوع آثار حداقل سه ویژگی زیر به ترتیب مشاهده می‌شود:

الف) نوع و پیچیدگی مشکلات آنان

ب) روش مواجهه با مشکلات

ج) نتایج حاصله از آن‌ها

۱۱ـ نیازهای اطرافیان‌مان را بهتر و بیشتر بشناسیم

آگاهی ما به احتیاجات روحی و روانی عزیزانمان موجب می‌شود که با تأمین به موقع آن‌ها شادی و طراوتشان را دوچندان کنیم و با خدمتی ناخواسته هر از گاهی آنان را خوشحال نماییم.

۱۲ـ علائق و رغبت های نزدیکان را بهتر درک کنیم

خانواده ما به علائق و رغبت‌هایشان دل‌بستگی خاصی دارند و در صورتی که ما نسبت به این بخش از حیات روانی‌شان توجه کافی معطوف نماییم، علاقه آنان را نسبت به خود و زندگی برمی‌انگیزیم.

به خاطر سپردن پنج یا هفت مورد از رغبت‌های اساسی و منطقی اعضای خانواده و مورد توجه قرار دادن آن‌ها، زمینه دل‌بستگی افراد را به یکدیگر و نیز شادابی و نشاط آن‌ها را مهیا می‌کند.

۱۳ـ موقعیت‌های ویژه اطرافیانمان را درک کنیم

انسان‌ها در شرایط متفاوت از روحیات متفاوتی برخوردارند. لذا شایسته است؛ در هنگام مواجهه آنان با دشواری‌ها و با شناسایی موقعیت‌های ویژه‌ای که دارند، آنان را درک کنیم و انتظاراتمان را از آنان متناسب با توانایی‌شان قرار دهیم. در این صورت زمینه‌ی آرامش و نشاط خاطرشان را فراهم کرده‌ایم.

۱۴ـ یادگیری را فراموش نکنیم

مغز ماهیچه‌ای مانند سایر ماهیچه‌هاست. اگر مغزمان را با یادگیری و اندیشیدن ورز ندهیم، ورزیده نمی‌شود برای پرورش مغز بهتر است آن را با فعال کردن از طریق یادگیری درگیر نماییم. (فرهادی ثابت و دیگران، اشاره ، شماره ۴)

۱۵ـ در کمک کردن به دیگران پیش‌قدم باشیم

کمک کردن به هم‌نوع از وظیفه‌های مهم هر انسانی است. کمک کردن به دیگران این احساس را در فرد به‌وجود می‌آورد که او فرد باارزشی است و می‌تواند به زندگی دیگران معنی ببخشد.

همچنین وقتی می‌بینیم که توانسته‌ایم گره‌ای از کار دیگران بگشاییم، در درون خود احساس شادمانی و شعف می‌کنیم. (همان)

۱۶ـ گذشت داشته باشیم

همان‌گونه که لطف و مهربانی خداوند شامل حال بندگانش می‌شود، چه خوب است از خطاها و اشتباهات دیگران چشم‌پوشی کرده و راه آشتی را هموار سازیم تا ضمن خوشحال

کردن آن‌ها، خودمان نیز با دور ریختن کینه‌ها به آرامش درونی دست یابیم.(همان)

۱۷ـ به از اینجا به بعد، بیاندیشیم

در مواجهه با مسائل و مشکلات زندگی دو رویکرد وجود دارد:

اولی «آن‌چه گذشت» که به معنای «در گذشته زندگی کردن و یافتن مقصر است»

دومی «از این جا به بعد» به معنای این‌که «از این لحظه به بعد برای بهبود زندگی‌مان چه می‌توانیم بکنیم»

رویکرد دوم به لحاظ تمرکز بر آینده و فرصت‌های موجود، امیدبخش و نشاط‌آفرین بوده و از بینش‌هایی که غالباً به رویکرد اول مربوط می‌شود، جلوگیری می‌کند.

۱۸ـ از مصاحبت گل‌ها و گیاهان لذت ببریم

گل‌ها و گیاهان از زیباترین نشانه‌ها و آثار نعمت الهی هستند.

با داشتن گل‌ها و گیاهان (حتی انواع گل‌های آپارتمانی) می‌توانیم از شادابی و طراوت آن‌ها بهره‌مند شویم و نیز در همین راستا ؛

«از اهداء گل به اعضای خانواده‌مان غفلت نکنیم»

هدیه دادن به آن‌هایی که دوستشان داریم، پیوندهای مهر و عاطفه را تقویت می‌کند، به‌ویژه آقایانی که با شناخت ذوق و سلیقه همسرشان و اهدای گل به آنان پایه‌های زندگیشان را مستحکم می‌سازند.

۱۹ـ حمایت و پشتیبانی خود را در لحظات درماندگی دیگران نشان دهیم

این روش نه تنها امیدواری به زندگی و آینده را افزایش می‌دهد، بلکه به جرأت‌ورزی دیگران در مقابله با مشکلات در آنان منجر می‌شود.

۲۰ـ پیوند خود با خدای‌تعالی را بهبود بخشیم

براساس برخی آموزه‌های دینی و از منظر امام علی علیه‌السلام چنانچه آدمی رابطه‌اش را با خدا اصلاح کند، خدای‌تعالی رابطه او را با مردم اصلاح می‌کند. (نهج‌البلاغه، حکمت ۸۹)

در این صورت و بر اساس اصلاح رابطه فرد با مردم نه تنها خوف و نگرانی از این جهت فرد را تهدید نمی‌کند، بلکه بر نشاط و امیدواری او در ارتباطات انسانی می‌افزاید.

خوانندگان محترم

بهتر شدن محتوا و ارائه مطالب نو و به روز در نشریه بدون یاری و حمایت شما کاری بسیار دشوار و حتی محال خواهد بود.

لذا تقاضا داریم ضمن تکمیل پرسش‌نامه صفحه بعد به نکات زیر دقت فرمایید.

۱ـ از آن‌جا که شما گرامیان در خط مقدم جبهه فرهنگی در حال مجاهدت هستید و بیش از هر کس دیگری با نیازهای امروز اعضای بسیج ـ به‌ویژه جوانان ـ آشنایی دارید از شما تقاضا داریم تا شبهات، موضوعات و مطالبی را که امروزه بیشتر احساس نیاز می‌کنید برای ما ارسال نمایید تا در شماره‌های آتی ضمن مشورت با علما و اهل فن پیرامون آن‌ها مقالاتی را در این نشریه منتشر نماییم.

۲ـ مقالات و تحقیقات خود را در زمینه‌های اخلاقی و تربیتی، اعتقادی و معرفتی، بصیرتی و مهارتی، با حفظ جنبه آموزشی و کاربردی، به نشانی نشریه ارسال فرمایید که چنانچه با خط سیر و ملاک‌های محتوایی و فنی نشریه همخوانی داشته باشد با افتخار آن را منتشر خواهیم کرد.

۳ـ نظرات تخصصی و کارشناسی خود را در خصوص مقالات این نشریه ارسال نمایید. **در نظر داریم به پنج نفر از کسانی که فنی‌ترین و بهترین نظرات و پیشنهادات را ارائه نمایند هدایایی اهداء نماییم.**

۴ـ با توجه به این‌که در نظر داشتیم تغییرات اساسی در شکل و محتوای نشریه ایجاد نماییم اما در این شماره از نشریه با کمی محدودیت زمان مواجه شدیم که باعث شد تا تنوع کافی در مطالب وجود نداشته باشد. لذا از شما تقاضا داریم تا در خصوص نوع مطالب و ایجاد تنوع در نشریه نیز نظرات خود را برای ما ارسال نمایید.

۵ـ هر مربی موفقی در طول مدت مربی‌گری و تدریس خود، قطعاً خاطرات و تجارب ذی‌قیمتی در خصوص چگونگی ایجاد ارتباط با مخاطب و متربیان دارد. ارسال این خاطرات از سوی شما باعث می‌گردد تا با انتشار آن در نشریه، دیگر مربیان نیز از تجارب موفق شما بهره‌برداری لازم را بنمایند.

مستدعی است پس از ارزیابی کامل مجله و مطالعه دقیق مقالات، جدول زیر را تکمیل نموده و آن را به عقیدتی سیاسی نواحی مقاومت تحویل داده و یا به نشانی آن‌ها ارسال نمایید.

ردیف	موضوعات نظر خواهی	خیلی خوب	خوب	متوسط	ضعیف	خیلی ضعیف
۱	گزینش مقالات و کیفیت آن‌ها					
۲	تعداد مقالات و حجم مجله					
۳	چگونگی تلخیص‌ها و نتیجه‌گیری‌ها					
۴	تازگی و مفید بودن موضوعات و مطالب					
۵	جذابیت و میزان مورد استفاده بودن مطالب					
۶	صفحه‌بندی و فونت مطالب از نظر راحتی مطالعه و طرح جلد					
۷	کیفیت مباحث قرآنی					
۸	کیفیت مباحث اعتقادی					
۹	کیفیت مباحث فقهی					
۱۰	کیفیت مباحث اخلاقی					
۱۱	کیفیت مباحث مهارتی					
۱۲	کیفیت مباحث گوناگون					

لطفاً نظرات کوتاه خود را مرقوم فرمایید و نظرات تفضیلی را همراه این برگه ارسال نمایید.